مسألەی کردستان
در
ترکیه و عراق



نویسنده: دکتراسماعیل بشیکچی

مترجم: محمد رئوف مرادی

به نام خدا

مسأله‌ی کردستان

در

ترکیـه و عراق

دکتر اسماعیل بشیکچی

محمدرئوف مرادی

انتشارات سیدا

۱۳۷۸

بشیکچی، اسماعیل، ۱۹۳۲- Besikci, Ismail

مسأله‌ی کردستان در ترکیه و عراق / دکتر اسماعیل بشیکچی؛ [مترجم] محمدرئوف مرادی. — تهران: حمیدا، ۱۳۷۸.

۱۸۴ ص. ISBN 964 - 6516 - 18 - 1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: کوردستان: کولونییه‌کی نیو ده‌وله‌تی.

چاپ دوم: پائیز ۱۳۷۸: ۱۰۰۰ ریال.

۱. کردان. ۲. کردستان (ترکیه). ۳. کردستان (عراق). الف. مرادی، محمدرئوف، ۱۳۲۸ - ، مترجم. ب. عنوان.

۹۵۶/۰۰۴۹۱۵۹۷ — DS ۵۹ / ۵۲۰۴۷ ب ۴ ک

۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران — ۱۲۵۷۰ - ۷۸ م

خوانندگان گرامی در صورت تمایل جهت پرسش و پاسخ درباره‌ی این کتاب می‌توانند با صندوق پستی: ۱۳۴ - ۱۳۱۴۵ با مترجم مکاتبه کنند.

انتشارات حمیدا

مسأله‌ی کردستان در ترکیه و عراق

نویسنده: دکتر اسماعیل بشیکچی

مترجم: محمدرئوف مرادی

ویرایش: اشرف باقری

حروفنگار: لیلا شرافتی

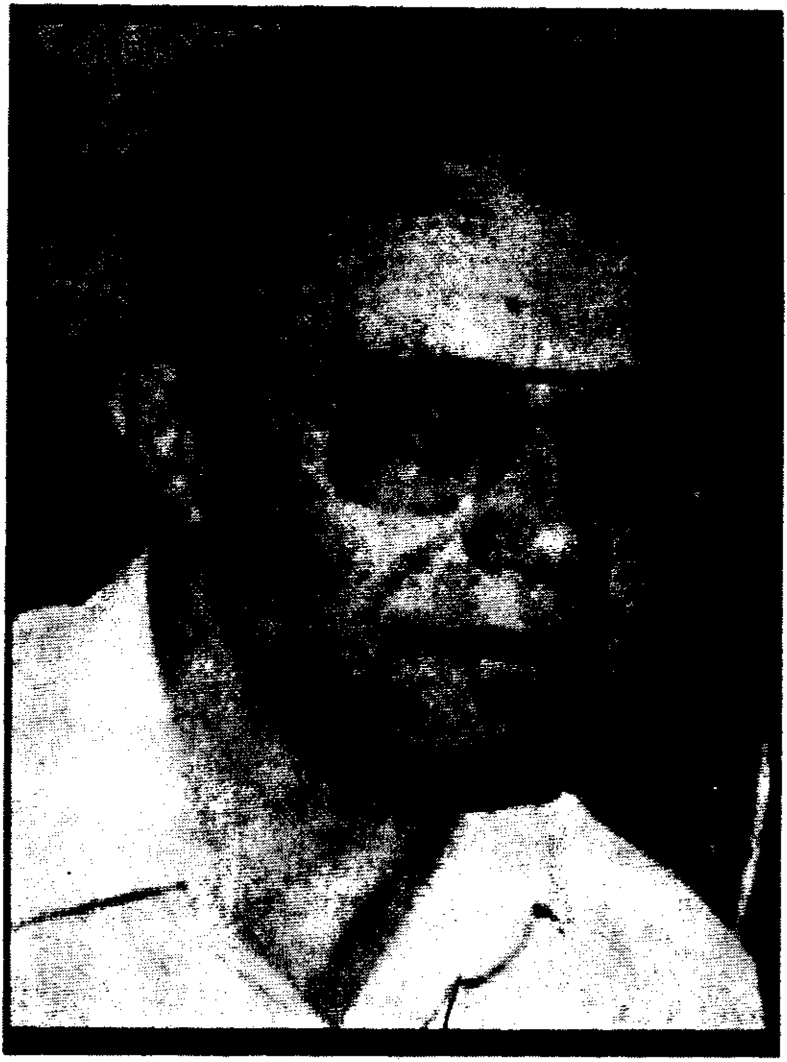
چاپ دوم: ۱۳۷۸ □ تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: فرشیوه □ لیتوگرافی: صدف

نشانی: خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، خیابان فخر رازی، شماره ۶۹

تلفن: ۶۴۰۹۶۷۳ و ۶۴۰۹۶۳۹ صندوق پستی: ۱۸۳۵ - ۱۳۱۴۵

شابک ۱ - ۱۸ - ۶۵۱۶ - ۹۶۴ ISBN 964 - 6516 - 18 - 1



زیباتر از همه، آن است که انسان انجامِ کارش را توجیه نکند و بگذارد تا اهلِ فن خود بدانند که گاه ناخواسته مسائلی پیش می‌آید که باید بیاید.

از دوستانِ فاضلِ بسیاری که پی‌گیرِ کارهای بنده هستند سپاسگزارم و منت دارم که با چاپِ هر کتاب، کاستی‌ها را به من یادآور می‌شوند.

این کتاب نیز بی‌غلط نبود و در مدتِ کوتاهی که آن را بازبینی کردم، چند غلط چاپی و ترجمه‌ای را که دوستان یادآور شده بودند، تصحیح کردم.

بار دیگر از همه‌ی دوستان خواهشمندم تا درباره‌ی هرگونه نقص یا نارسایی که در متن دیده می‌شود با بنده مکاتبه کنند تا انشاءالله در چاپ‌های بعدی هرچه بیشتر از بروز اشتباهات جلوگیری شود. همان‌گونه که در مقدمه‌ی زارا نوشته‌ام من کُردی را به زور و فارسی را به اجبار یاد گرفته‌ام و در واقع هر دو زبانم لنگ است.

بنابراین همیشه مدیون پیشنهادها و انتقاداتِ تمامِ عزیزانی هستم که مرا متوجهِ اشکالات می‌کنند.

محمدرئوف مرادی

دی ماه ۱۳۷۸

تهران

ترجمه‌ی این کتاب را به خواهرم «جیران» پیشکش می‌کنم.

مسأله‌ی کردستان
در
ترکیه و عراق

فهرست

فشرده‌ای از زندگی اسماعیل بشیکچی

اسماعیل بشیکچی در سال ۱۹۳۲ در شهر چوزم، منطقه‌ی ایسکیل به دنیا آمد. تحصیلات اولیه و راهنمایی را همان‌جا به اتمام رساند و بعد به مدرسه‌ی چورم رفت و پس از اتمام دبیرستان، وارد دانشگاه آنکارا شد.

در سال ۱۹۶۲ در رشته‌ی علوم سیاسی موفق به اخذ لیسانس شد. سال ۱۹۶۱، سالِ به خود آمدن بشیکچی بود زیرا آن سال، دوره‌ی علمی دانشگاهی‌اش را در منطقه‌ی ایلازیک و اطراف آن گذراند و برای اولین‌بار با کُردها تماس مستقیم پیدا کرد و دریافت که این مردم ترک نیستند و او ناچار است برای کار تحقیقی‌اش از مترجم استفاده کند. این تجربه، تأثیر عمیقی در وی گذاشت. در بازگشت به دانشگاه، در مورد نتیجه‌ی تحقیقاتش که درباره‌ی زبان، تاریخ و جغرافیای کُردها بود، به بحث و گفت‌وگو پرداخت. هرچند که مسؤولین و اساتید دانشگاه به او گوشزد کرده بودند که وارد این مقوله شدن خطرناک است ولی او اهمیتی نداد و از آن به بعد به جمع‌آوری و مطالعه‌ی آثاری که به هر شکل، در این‌باره بود، پرداخت و نتوانست گفته‌ی استادانش را که مدعی بودند کُردها ترک‌های وحشی یا کوهی هستند، قبول کند.

در سال ۱۹۶۴ ـ ۱۹۶۲ دوران خدمت سربازی‌اش را در بتلیس و حکاری که

از شهرهای کُردنشین هستند، گذراند. این زمان به او فرصت داد تا از کُردها و جامعه‌ی کُرد بیشتر بداند و تحقیقاتش را در آینده با روش علمی‌تر و آشناتری ادامه بدهد.

در اوایل سال ۱۹۶۴ برای مدتی کوتاه به استخدام دولت در اداره‌ی دارایی درآمد. در دسامبر ۱۹۶۴ در دانشگاه آتاتورکِ شهر ارزروم به‌عنوان استادیار جامعه‌شناسی، شروع به تدریس کرد و در همان زمان، مطالعه و تحقیقات جامعه‌شناسی‌اش را پی گرفت و بالاخره در سال ۱۹۶۷ دوره‌ی دکترایش را در رشته‌ی جامعه‌شناسی به پایان رساند. در همین سال بود که در کردستان، تشنجات و اعتراض‌ها و خیزش‌هایی به‌وجود آمد که به «تظاهرات شرق» معروف شد. دکتر بشیکچی در این تظاهرات شرکت کرد و برای اولین‌بار این تظاهرات زنجیره‌ای را موضوع بررسی و تحقیق جامعه‌شناسانه قرار داد. حاصل این موضوع جزوه‌ای به نام «بررسی و تحلیل تظاهرات شرق» بود که در ارزروم منتشر شد و در سال ۱۹۶۸ کتابی تحت عنوان «سیستم در شرق آنادول [کردستان] و پایه‌های اجتماعی ـ اقتصادی و بنیادهای قومی» به چاپ رساند. باید یادآور شد که قبلاً این کتاب از اول اکتبر تا اول نوامبر ۱۹۶۷ در نشریه‌ی «فورم» منتشر شده بود.

دکتر اسماعیل بشیکچی به خاطر چاپ این کتاب از دانشگاه آتاتورک در شهر ارزروم اخراج شد. او در سال ۱۹۶۹ نوشته‌ای به نام «سازمان اجتماعی عشایر و ایلات اسکان نیافته» آماده کرد که این اثر بعدها از سوی انتشارات «دوگان» تحت عنوان «تغییرات در شرق و مشکلات بنیادی و ترکیب اجتماعی ایل الیکان» منتشر شد.

بشیکچی تصور می‌کرد می‌تواند آزادانه به تحقیق در مورد کردستان در دانشگاه‌ها بپردازد اما به‌زودی فهمید که اشتباه فکر کرده است و از ادامه‌ی

تلاش بازماند و در سال ۱۹۶۸ به دنبال گزارش همکارانش، محاکمه‌ی اداری گردید و از دانشگاه اخراج شد.

سال ۱۹۶۹ «انتشارات E» کتاب «سیستم در شرق آنادول و پایه‌های اجتماعی ـ اقتصادی و بنیادهای قومی» او را در استانبول چاپ کرد. این کتاب، نظر بسیاری از مردم را به خود جلب کرد و موجب نارضایتی سران دانشگاه شد و به همین خاطر رئیس دانشکده در تاریخ ۱۹۷۰/۶/۲۲ نامه‌ای علیه بشیکچی نوشت که او مقامش را به‌عنوان یک پژوهشگر دانشگاهی از دست بدهد. به این ترتیب بشیکچی دادگاهی شد و با وجود دفاع خوبی که کرد مسؤولان دانشگاه به او اجازه‌ی تحقیق ندادند و از بازگشت او به‌عنوان استاد دانشگاه خودداری کردند.

در همان زمان، بخش علوم سیاسی دانشگاه آنکارا برای یک استادیار جامعه‌شناسی اعلام نیاز کرد. بشیکچی در این آزمون شرکت کرد و امتحاناتش را با موفقیت گذراند و در اوایل سال ۱۹۷۱ در بخش علوم سیاسی دانشگاه آنکارا شروع به کار کرد. هرچند که از دانشگاه آتاتورک از او شکایت می‌شد و او را فردی خطرناک می‌دانستند اما او به کارش ادامه داد.

در همان سال، ژنرال‌های نظامی که در رأس ارتش ترکیه بودند، کودتا کردند و در ترکیه قدرت را به دست گرفتند و اعلام حکومت‌نظامی کردند و شمار زیادی را نیز به زندان انداختند. در ۱۹۷۱/۶/۲۴ در دادگاه نظامی منطقه‌ی «دیاربکر و سیرت» حکم بازداشت بشیکچی را صادر کردند. اتهام او به‌خاطر تحقیقاتی بود که در دانشگاه آتاتورک کرده بود و مقالاتی که در روزنامه‌ها و مجلات از او چاپ شده و کتاب‌هایی که نوشته بود. این‌ها او را به دادگاه کشیدند و محاکمه کردند که حکم او خلاصه می‌شد به اینکه بشیکچی متهم است که در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش از کُرد و ادعای وجود ملت و

زبان کُرد، به نفع کُرد تبلیغ کرده و این افکار را ترویج داده است. در دادگاه تمام کارکنان، استادان، استادیاران و دانشجویان دانشگاه آتاتورک، علیه او شهادت دادند و به خواست دادگاه به او فشار آوردند. اینجا بود که بشیکچی دریافت به چه کاری دست زده و عمق و ارزش آن را فهمید. این بود که منکر هیچ‌کدام از موارد اتهامی‌اش نشد و دادگاه او را به سیزده سال و هفت روز محکوم کرد. او اول در زندان دیاربکر و بعد به زندان ادنه منتقل گردید.

در سال ۱۹۷۴ حکومت غیرنظامی بر سر کار آمد و فرمان عفو عمومی صادر شد. بشیکچی نیز مشمول عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد اما دانشگاه آنکارا اجازه نداد که او به سر کارش برگردد.

در سال ۱۹۷۴ بنگاه انتشاراتی کومال [Komal press] تأسیس شد و کتاب‌هایش را منتشر کرد و او مجدداً کتاب شرق آنادول را ویرایش کرد و نواقص آن را رفع نمود و با دید و روش علمی‌تری آن را چاپ کرد و مقدمه‌ای تازه برای آن نوشت.

پس از آن بشیکچی کار تحقیقات و پژوهش علمی‌اش را در حوزه‌ی جامعه‌شناسی درباره‌ی «مفهوم روش علمی یا روش تحقیق» و چگونگی کاربرد علم در ترکیه شروع کرد و مصرانه آن را ادامه داد و زنجیره کتاب‌هایی نوشت که نخستین کتابش «روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه و کوچ و اسکان کُردها» بود که در سال ۱۹۷۷ در استانبول توسط انتشارات کومال به چاپ رسید. این کتاب بعداً جمع‌آوری و ضبط گردید و بشیکچی نیز به دادگاه جنایی فرا خوانده شد و محاکمه گردید. در حین محاکمه دومین کتابش از این زنجیره نوشته‌ها، به نام «روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه» و «تز تاریخ ترک و تئوری آفتاب زبان و مسأله‌ی کُرد» از سوی همان ناشر چاپ و منتشر گردید که این یکی نیز به سرنوشت اولی گرفتار شد.

بشیکچی طبق بند ۱۴۲ قانون جزایی به خاطر نوشتن کتاب اولش به مدت هیجده ماه در تاریخ ۱۹۷۹/۹/۶ محکوم و به زندان روانه شد و به خاطر کتاب دومش به سه سال زندان محکوم گردید. او در زندان‌های «توپ‌تاشه»، «ساکاریا» و «کانیارجا» تا تاریخ ۱۹۸۱/۴/۱۲ محکومیت هجده ماهه‌اش را گذراند و از زندان آزاد شد ولی پس از دو ماه دوباره به خاطر نامه‌ای که از زندان توپ‌تاشه برای اتحادیه‌ی نویسندگان سوئیس نوشته بود دستگیر و زندانی شد. با اینکه از به مقصد رسیدن نامه هیچ خبری در دست نیست، اما محتوای نامه که رونوشت آن به دست نظامیان افتاده بود، دفاع از ملت کُرد و سرزمین کردستان و درباره‌ی ستم و شکنجه‌ای بود که به این ملت روا می‌دارند. همین نامه باعث شد تا ایشان را باز در تاریخ ۱۹۸۱/۶/۱۹ در دادگاه نظامی «گولجک» محاکمه کنند.

این‌بار، جرم نوشتن نامه به‌علاوه‌ی تمام محکومیت‌های گذشته‌اش را یک‌جا به حساب آوردند و در مجموع به ده سال زندان و پنج سال تبعید محکومش کردند. او در تاریخ ۱۹۸۳/۱/۱۷ درخواست تجدیدنظر کرد اما درخواستش رد شد و مدت ۶ سال در زندان‌های ازمیر، چناق‌قلعه و گازیان‌تیپ به سر برد و در ۱۹۸۷/۵/۲۵ به موجب قوانین جاری ترکیه ـ چون درصد معینی از زندانش را گذرانده بود ـ آزاد گردید.

در سال ۱۹۸۹ به‌خاطر مقاله‌ای که در مجله‌ی اوزگول گله‌جک یا [آینده‌ی آزاد] نوشته بود، باز محاکمه اما این‌بار تبرئه شد.

در سال ۱۹۹۰ از سوی «انتشارات آلان» از بشیکچی کتاب دیگری تحت عنوان «کردستان مستعمره‌ی مشترک بین چند دولت» منتشر شد که مورد استقبال مردم قرار گرفت. این کتاب هرچند فوری از سوی رژیم جمع‌آوری شد اما تأثیرش بسیار زیاد بود. به همین دلیل بشیکچی به استانبول خوانده شد

و آنجا از سوی دادگاه امنیت دولت بازداشت و به زندان «ساغ‌ماجلار» فرستاده شد. در همان زمان که در زندان بود، انتشارات آلان کتاب دیگری از او را به نام «علم، ایدئولوژی رسمی دولت ـ دمکراسی و مسأله‌ی کُرد» منتشر کرد و این یکی نیز به اتهام او اضافه شد. بعد از آن انتشارات میلساکتاب دیگری از او به نام «یک روشنفکر، یک سازماندهی و مسأله‌ی کُرد» منتشر کرد و این یکی نیز اتهام او را هرچه بیشتر سنگین کرد و به‌خاطر این سه کتاب دادگاهی و محاکمه شد. در جریان محاکمه به علت علنی بودن دادگاه، بسیاری از مردم در آن شرکت کردند. دفاعیات بشیکچی مستدل و تهاجمی بود و سرانجام به‌خاطر اوضاع و احوال سیاسی آن روز در تاریخ ۱۹۹۰/۷/۲۵ از زندان آزاد گردید.

در اکتبر ۱۹۹۰ کُردها در آلان اجتماع بزرگی برپا کردند و بشیکچی نامه‌ای پراحساس به این اجتماع فرستاد. به همین خاطر بار دیگر در تاریخ ۱۹۹۱/۳/۲۰ در آنکارا دستگیر شد اما دو روز پس از این تاریخ هر دو بند ۱۴۱ و ۱۴۲ از قانون جزا منسوخ گردید و او باز آزاد شد.

در اکتبر سال ۱۹۹۰ کتاب «روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۴) قانون تونجلی (در سال ۱۹۳۵) و قتل‌عام درسیم از بشیکچی توسط انتشارات انترناشنال‌بلگه انتشار یافت. در دومین ماه سال ۱۹۹۱ روش علمی و چگونگی کاربردش در ترکیه(۵) فاجعه‌ی ژنرال مُخلالی و سی و سه شلیک را منتشر کرد. هر دو کتاب نیز دوباره جمع‌آوری و ضبط شدند. در تاریخ ۱۹۹۱/۴/۱۲ دولت ترکیه قانون جدیدی به نام قانون ضد ترور پیشنهاد کرد و به تصویب رسید که به موجب آن بندهای ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۶۳ منسوخ می‌شد. دولت اعلام کرد که از سیاست رسمی آزادی بیان تبعیت می‌کند که به این ترتیب مشکلات بشیکچی از بین می‌رفت، اما تنها پس از گذشت چند ماه در عمل، عکس این قانون اجرا شد.

کتاب روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۶) برنامه‌ی فرقه‌ی جمهوری خلق (۱۹۳۱) و مسأله‌ی کُرد در ماه هفتم سال ۱۹۹۱ منتشر شد اما بلافاصله ممنوع شد و پس از آن پلیس ترکیه به انتشارات حمله برد و ۲۰۰۰ جلد کتاب را مصادره کرد. در همان زمان مؤسسه انتشاراتی کتاب کشور، دو کتاب دیگر بشیکچی را با عنوان‌های «ترور دولتی در خاورمیانه» و «نظری درباره‌ی روشنفکر کُرد» چاپ و منتشر کرد که آن‌ها نیز بلافاصله ممنوع شدند. بشیکچی در تاریخ ۱۹۹۱/۸/۱ بازداشت گردید و بر طبق قانون ضدترور به شماره‌ی ۳۷۱۳ ماده ۸/۱ متهم و روانه‌ی زندان آنکارا شد. این قانون هرگونه تبلیغات را که باعث تجزیه و تجاوز به وحدت کشور و بی‌حرمتی به وطن و ملیت می‌گردد ممنوع می‌کند. بشیکچی در تاریخ ۱۹۹۱/۱۰/۳۱ از زندان آزاد شد و انتشارات کتاب کشور اقدام به انتشار تمام آثار او کرد. در ماه دسامبر سال ۱۹۹۳ از مجموع بیست‌ونه کتاب بشیکچی که منتشر شده بود تنها هفت کتاب او ممنوع نشده بود. حتی رونوشت محاکمات بشیکچی در دادگاه امنیت دولت در استانبول و آنکارا ممنوع و ضبط گردید.

بشیکچی در تاریخ ۱۹۹۳/۱۱/۱۳ در حالی که به دیدار اقوامش می‌رفت در بخش ایسکیل دستگیر و در زندان ایسکیل زندانی شد. او به خاطر مقاله‌ای تحت عنوان «روآوری گسترده‌ی زنان کُرد به صفوف گریلاها[1]» که در روزنامه‌ی «یانی‌اولکه» منتشر شد، به مدت یک سال محکوم گردید و باز به‌خاطر کتاب «نقطه‌نظراتی درباره‌ی حزب کارگران کردستان و بهای آزادی» از سوی نشر میلسا به مدت سه سال و شش ماه زندان محکوم شد و به‌خاطر انتشار روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۶) «برنامه‌ی فرقه جمهوری خلق (۱۹۳۱) و مسأله‌ی کُرد» نیز به جریمه‌ی ۸۴ میلیون لیره‌ی

---

۱. چریک‌های کُرد P.K.K

ترکی محکوم گردید.

در مجموع اسماعیل بشیکچی تاکنون به هفتادوشش سال و هفت ماه زندان و پرداخت ۶/۵ میلیارد لیره‌ی ترک به‌عنوان جریمه محکوم شده است و چون قادر به پرداخت جریمه‌اش نمی‌باشد باید به جای آن زندانی بکشد. مطابق با موازین جاری دولت ترکیه، باید مدت ۱۹۸ سال و پنج ماه در زندان بماند و بنابراین او را به حبس ابد محکوم کرده‌اند.

اما او نشان داد که انسانی است آزاده، انسان‌دوست و با آرمانی چنان قوی که هیچ‌چیز باعث پس‌گرد او از هدفش نمی‌شود.

آثاری که بشیکچی تا به حال نوشته و منتشر کرده است:

۱ـ ***بررسی و تحلیل تظاهرات شرق:*** در سال ۱۹۶۷ در ارزروم به‌شکل جزوه منتشر شد و بعدها در سال ۱۹۹۲ به شکل کتاب به چاپ رسید.

۲ـ ***ایلات اسکان نیافته‌ی شرق آنادول (کردستان) و دگرگونی اجتماعی آن‌ها:*** چاپ اول، ۱۹۶۸ در ارزروم. تکثیر به شکل کتاب، ۱۹۹۲.

۳ـ ***تغییرات در شرق و مشکلات بنیادی و ترکیب اجتماعی ایل الیکان:*** چاپ اول، ۱۹۶۹ ـ آنکارا. چاپ دوم، ۱۹۷۰. چاپ سوم، ۱۹۹۲.

۴ـ ***سیستم در شرق آنادول (کردستان) و پایه‌های اجتماعی ـ اقتصادی و بنیادهای قومی:*** (۱۹۶۹ ـ استانبول).

۵ـ ***روش علمی:*** (استانبول، انتشارات کومال، ۱۹۶۷. چاپ دوم، ۱۹۹۱).

۶ـ ***روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۱) و کوچ و اسکان اجباری کُردها:*** (استانبول، انتشارات کومال، ۱۹۷۷. چاپ دوم، ۱۹۹۱).

۷ـ ***روش علمی و چگونگی کاربردش در ترکیه(۲) و تز تاریخ ترک، تئوری آفتاب***

زبان و مسأله‌ی کُرد: (چاپ اول، استانبول، ۱۹۷۸ ـ چاپ دوم، ۱۹۹۲)

۸ـ ***روش علمی و چگونگی کاربردش در ترکیه(۳) و آئین‌نامه‌ی فرقه‌ی جمهوری خلق (حزب آتاتورک ۱۹۲۷) و مسأله‌ی کردستان:*** (استانبول، ۱۹۷۸. چاپ دوم، ۱۹۹۱)

۹ـ ***روش علمی و چگونگی کاربردش در ترکیه(۴)، قانون تونجلی (سال ۱۹۳۵) و قتل‌عام درسیم:*** (استانبول، اکتبر ۱۹۹۰).

۱۰ـ ***روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۵)، فاجعه‌ی ژنرال مـخلالی و سی‌وسه گلوله:*** (استانبول، ۱۹۹۱)

۱۱ـ ***روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه(۶)، برنامه‌ی فرقه‌ی جـمهوری خلق (۱۹۳۱) و مسأله‌ی کُرد:*** (استانبول، ۱۹۹۱)

۱۲ـ ***کردستان، مستعمره‌ی مشترک چند دولت:*** (استانبول، ۱۹۹۰)

۱۳ـ ***علم، ایدئولوژی رسمی دولت ـ دمکراسی و مسأله‌ی کُرد:*** (استانبول، ۱۹۹۰)
این کتاب در واقع به مثابه‌ی ادامه‌ی کتاب کردستان، مستعمره‌ی مشترک چند دولت است.

۱۴ـ ***یک روشنفکر، یک سازماندهی و مسأله‌ی کُرد:*** (استانبول، ۱۹۹۰)

۱۵ـ ***دفاع:*** (استانبول، ۱۹۹۱) ایـن کـتاب در واقـع دفـاع از خـود و افکـارش در دادگـاه می‌باشد تا آن تاریخ.

۱۶ـ ***نقطه‌نظراتی درباره‌ی حزب کارگران کردستان و بدیل آزادی:*** (استانبول، ۱۹۹۲)

۱۷ـ ***اردوگاه‌های نظامی دشمن را در فکرتان نابود سازید:*** (استانبول، ۱۹۹۱)

۱۸ـ ***شروط قیام:*** (استانبول، دسامبر ۱۹۹۱)

۱۹ـ ***نامه‌ای به یونسکو:*** (استانبول، دسامبر ۱۹۹۱)

۲۰ـ ***نظری درباره‌ی روشنفکر کُرد:*** (استانبول، ۱۹۹۱) (این کتاب به کُردی کرمانجی ترجمه شده است. مترجم. ف)

۲۱ـ ***ترور دولتی در خاورمیانه:*** (استانبول، ۱۹۹۱)

۲۲ـ ***دربارەی جامعەی کُرد:*** (این مطالب در تاریخ قبل از ۱۹۷۱ نوشته شده است ولی در ۱۹۹۳ چاپ شد.)

۲۳ـ ***تلاش امپریالیست‌ها دربارەی تقسیم کردستان (۱۹۲۵ ـ ۱۹۱۵):*** جلد اول روش علمی و چگونگی کاربرد آن در ترکیه (۷) ماه مه ۱۹۲۷.

۲۴ـ ***دعوای اسماعیل بشیکچی در چهارچوب پرنسیب روش علمی، آزادی دانشگاه و جامعەی دمکراتیک:*** (در پنج جلد)

بدون شک بشیکچی علاوه بر این‌ها دارای دەها مقاله و نوشتەی کوتاه سیاسی است.

سوء استفاده از قوه‌ی قضائیه

به مثابه‌ی ابزار ترور دولتی در ترکیه

دفاع دکتر اسماعیل بشیکچی

در کمیته‌ی بازرسی ۱۹۹۰/۴/۱۸

برای هیأت حاکمه‌ی امنیت دولت

شماره‌ی ۲، استانبول ـ شماره‌ی کُد: ۱۹۹۰/۱۴۳

محترمین!

من به‌خاطر این کتاب که به نام «کردستان، مستعمره‌ی چند دولت» نوشته‌ام، متهمم. این کتاب، توسط بنگاه انتشاراتی «آلان» در استانبول، در ماه دوم سال ۱۹۹۰ به چاپ رسیده است. حق خود می‌دانم که در این دادگاه از خود دفاع کنم. در اینجا می‌خواهم این نکات را یادآور شوم:

۱) این اولین باری نیست که به‌خاطر نوشته‌هایم درباره‌ی مفهوم کار علمی و مسأله‌ی کُرد محاکمه می‌شوم. در سال ۱۹۶۷ بارها به دادگاه کشیده شده‌ام. در تمامی این محاکمات، اصل اتهامات تغییری نکرده است. در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ همین اتهام با همین ترمینولوژی (علم اصطلاحات فنی) و در همان چارچوب و شکل قدیمی تکرار شده است. تبعه‌ی ترکیه را ترک می‌نامند. هیچ ملت دیگری به غیر از ترک در ترکیه وجود ندارد. در ترکیه به غیر از زبان ترکی زبان دیگری وجود ندارد. وجود ملت‌ها و زبان‌های دیگر در ترکیه قابل قبول نیست. همه‌ی ساکنین ترکیه ترک می‌باشند. علی‌رغم زبان و نژاد و تبار و آیین، ریشه‌ی ملی همه کس ترک است. شیرازه‌ی شکل‌گیری منطق ترکیه این است که همه کس ترک باشد. در رابطه با آزادی‌های اساسی و امکانات سیاسی، همه‌ی ترک‌ها برابرند. توهین به ترک‌ها جنایت به حساب می‌آید. اگر کسی بگوید: **«در ترکیه گذشته از ملت ترک، ملت دیگری هم وجود**

دارد؛ به‌غیر از زبان ترکی زبان دیگری هم هست و گذشته از فرهنگ ترکی فرهنگ دیگری هم وجود دارد.»، متهم است.

دولت ترک و ایدئولوژی رسمی ترکیه، وجود ملت کُرد و زبان کُردی را انکار می‌کند. به ملت کُرد همانند گروهی از ترک‌ها و به زبان کُردی به مثابه‌ی لهجه‌ای ترکی نگاه می‌شود. به این ترتیب، حقایق مشخص و واقع‌بینی جامعه‌شناسی از راه ایدئولوژی رسمی دولت انکار می‌شود و چنین وانمود می‌شود که اساساً وجود ندارد.

ایدئولوژی رسمی، متکی به مجازات است و با توسل به مجازات و زندان تلاش می‌کند که از بحث و مطالعه و بررسی حقایق جلوگیری شود و درِ زندان‌ها را به روی کسانی که از مسیر ایدئولوژی رسمی دولت منحرف می‌شوند، باز کرده است؛ همان‌طور برای کسانی که می‌خواهند آزادانه و واقع‌بینانه به حقایق نگاه کنند و کسانی که می‌خواهند در روبه‌رو شدن با مسائل، روش علمی به کار ببرند. این فشار بر روی آزاداندیشی «مصیبتی» برای پیشرفت علمی است و توانایی تفکر را پوسیده می‌کند. این فشار، قدرت فکر کردن را می‌گیرد، توانایی پرسش را سلب می‌کند و دل و دماغ را می‌گیرد. این رابطه بین ایدئولوژی رسمی و علم در سال‌های اخیر بیشتر به چشم می‌خورد. من در بالا اشاره کردم که اتهامات من از سوی دادستان‌های نظامی و مدنی علیه نوشته‌های من ساخته و پرداخته شده و هنوز تغییری نکرده است. همان اتهامات با همان ترمینولوژی، کم یا زیاد بارها تکرار و گفته شده است. این‌ها با همین روش با این واقعیت که در نوشته‌هایم تغییراتی چشمگیر صورت داده شده، در جوهر نوشته‌هایم، در فهم موضوع بحث‌ها و در درک و بیانم از جامعه و روابط سیاسی عنوان شده است. برای مثال، نوشته‌های من که در سال ۱۹۹۰ پخش شد و حال موضوع اتهامات من

می‌باشند، همان نوشته‌هایی نیستند که در سال ۱۹۶۷ منتشر شده‌اند. نوشته‌های سال ۱۹۹۰ من بدون شک روشن‌تر و دقیق‌تر هستند. درک و بیان پیوندهای اجتماعی و سیاسی در آن بسیار مشخص‌تر و دقیق‌تر و به مراتب پسندیده‌تر می‌باشند. در نوشته‌های جدیدم، بسیار واضح و مشخص است که آن شرایط گذشته وجود ندارد و آن قید و بندهایی که کنجکاوی و سؤال و سیر تفکر را فلج می‌کرد و برده‌ی گوش به فرمان به‌وجود می‌آورد، پاره شده است. این یکی از مهم‌ترین وجوه آن روندی است که به امروز رسیده است.

۲ ـ اینجا و در این زمان که در حضور دادستان هستم، فکر می‌کنم که لازم است درباره‌ی مفهوم شرع و قانون بحث کنیم. من با نظرات دادستان هم‌عقیده نمی‌باشم، چون آن نظرات، بیانگر ایدئولوژی رسمی می‌باشد و بر اساس دروغ و انکار استوار است. متهم کردن من نادرست است، به این خاطر که همانند دادستان فکر نمی‌کنم و با نظرات او ـ که در بالا تلاش نمودم جوهرش را نشان دهم ـ موافق نیستم. من مخالف آن نقطه‌نظرها می‌باشم و عقیده دارم که هیچ دست‌آویزی برای بازرسی و اقامه‌ی دعوا علیه من وجود ندارد.

مقررات و قوانین جزای ترک، احزاب سیاسی قانونی وابسته به رژیم، قوانین نظامی و آن قوانینی که از زبان مادری حمایت می‌کنند، این‌طور ادعا می‌کنند که هر کس در ترکیه زندگی کند ترک است و این حقیقت را می‌پوشاند که جز ترک در ترکیه ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگری وجود دارد. این قوانین شاید تأثیر قانونی داشته باشند، اما هرگز بر حق و مشروع نیستند. قوانین و مقرراتی که وجود ملت کُرد زبان و فرهنگ کُرد را انکار می‌کند، به‌هیچ‌وجه ارزشی ندارند، خواه از سوی پنج ژنرال آماده شده باشد خواه از سوی چهارصدوپنجاه نماینده‌ی مجلس.

در علم و فلسفه‌ی قانون انسان، بی‌قانونی بهتر از این قانون تراشی‌هاست. بیش از سی میلیون کُرد در خاورمیانه سکونت دارند. چهار هزار سال است که کُردها در سرزمینی که کردستانش می‌نامند و میهن خودشان است، زندگی می‌کنند. این در حالی است که هجوم ترک‌ها از آسیای مرکزی به سرزمین‌های خراسان، ایران، کردستان، عراق، سوریه و آناتولی و استقرارشان در آن مناطق، از نیمه‌ی دوم قرن یازدهم شروع شده است. تلاش برای نابودی این ملت و از بین بردن زبان و فرهنگ این ملت از صفحه‌ی تاریخ و زمین، بزرگ‌ترین بربریت است. به هیچ‌وجه درست نیست که افکار عمومی چنین روندی را بپسندد. گذشته از این، تلاش برای از بین بردن ملت کُرد و محو کردن زبان و فرهنگ کُردی از صفحه‌ی تاریخ و در روی زمین، موجب کامیابی و افتخار مجریان آن نمی‌گردد. ملت ترک نمی‌خواهد وسیله و ابزار این بربریت باشد و شایسته نیست ملت ترک به‌عنوان ملتی شناخته شود که کاری اینچنین وحشیانه را به انجام رسانده باشد. از این دیدگاه، توجه درباره‌ی حقوق ملی کُرد و مشروعیت بخشیدن به آن حقوق بسیار از هم فاصله دارند. این فاصله و تضاد در این روزها به شدت خودنمایی می‌کند. در این‌باره توده‌ها خیلی آگاه‌تر شده‌اند.

مبارزه در راه آزادی، دوش‌به‌دوش جنبش‌های اجتماعی و سیاسی دیگر مانند حقوق بشر، برابری ملت‌ها و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش روزبه‌روز نیرومندتر می‌شود. بی‌گمان این تغییرات جهانی بر ملت کُرد هم اثر می‌گذارد. در سال‌های اخیر، جامعه‌ی کُرد عملاً قدم به مرحله‌ی درک و هوشیاری گذاشته است. این درک باعث شده است که ملت کُرد دریابد به نوعی برده شده که در این جهان پهناور نمونه‌ی دیگری ندارد. این وضعیت را دولت‌های امپریالیست، ترک و عربی که با دولت‌های امپریالیست همکاری

می‌کنند، به وجود آورده‌اند که در حقیقت همان سیستم بردگی و عبودیت است. همانند این عبودیت در جهان وجود ندارد. ملتی که نام و هویتش غیرقانونی است، ملتی که قادر نیست اسم میهن چهارهزارساله‌اش را به زبان آورد، ملتی با بیش از سی میلیون جمعیت که کرامت انسانی‌اش سلب شده، به شدت تحقیر گشته و به وضعیتی افتاده که به خویشتن خویش خیانت می‌کند. ملت کُرد نه تنها واقعیت این روابط را درک کرده و از وضعیت ناگوارش آگاه شده است، بلکه این آگاهی سبب شده‌است که از وابستگی به جامعه‌ای که در آن است، احساس خجلت و شرمساری بکند. بسیار لازم است برای زندگی آبرومندانه و به‌دست آوردن زندگی، راه تازه‌ای پیدا شود تا میان ملت‌ها یکسان و برابر باشد. مبارزه‌ی مردم کُرد امروز به منظور رسیدن به این هدف است. از طریق این مبارزه است که جامعه‌ی بین‌المللی از نزدیک، مسأله‌ی کُرد را مطالعه و درک می‌کند. جامعه‌ی دمکرات جهانی مبارزه‌ی مردم کُرد را برای آزادی و دمکراسی و برابری از نزدیک پیگیری می‌کنند و می‌کوشند از آن حمایت کنند. این امر درباره‌ی توده‌ی اصلاح‌طلب و دمکرات ترک و افکار عمومی نیز صادق است.

۳ـ به این دلایل، لازم است دوباره به این مسائل بنگریم و موارد بسیاری را بررسی و تحلیل کنیم. ملتی با بیش از ۳۰ میلیون انسان که چهارهزار سال است در این سرزمین زندگی می‌کند، چرا با دست خودش از بین می‌رود؟ چرا تا این حد وحشتناک تحقیر و گرفتار می‌شود؟ چگونه این ملت چنین وضعی را تحمل کرده و قبول می‌کند در خاک خود اسارت را پذیرا شود؟ بدون شک لازم است جواب این پرسش‌ها پیدا شود.

بگذارید این حقیقت را فراموش نکنیم که ترک‌ها در نیمه‌ی دوم قرن یازدهم به خاورمیانه آمده‌اند. آن‌ها نزدیک به هزار سال است که در این

سرزمین زندگی می‌کنند و توانسته‌اند ملتی چهارهزار ساله را که صاحب حقیقی این سرزمین هستند تا حد غیرقابل تصوری از بین ببرند و تحقیر و اسیر کنند. این در حالی است که امروز کشورهای مستقل و مقتدری وجود دارند که جمعیتشان به ده هزار نفر نمی‌رسد. چگونه ملتی را که بالغ بر سی میلیون جمعیت دارد چنانش کرده‌اند که راضی می‌شود تن به زندگی پوچ و بی‌بهره و بدون هیچ‌گونه حق و حقوق بدهد. چگونه به این وضعیت رضایت داده؟ لازم است درباره‌ی این پرسش‌ها صبورانه و پیگیرانه مطالعه و بررسی بشود.

امروز ترکیه کردستانِ خود را داراست، عراق صاحبِ کردستان خویش است، سوریه نیز صاحبِ کردستانی است، ولی خود کُردها صاحب کردستان نیستند، چرا؟ همین‌طور کُردها در چندین جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، قرقیزستان، قزاقستان، ترکمنستان و نیز در روستاهای کوهستانی پامیر هستند و زندگی می‌کنند. چرا؟ چگونه کُردها به آنجاها رسیده‌اند؟ تبعید کُردها و سکونت اجباری آن‌ها چه دلایلی دارد؟ چرا سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» در مورد کُردها پیاده شده است؟! ملتی که هدف سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» قرار گرفته است، مطمئناً بسیار ضعیف خواهد شد. ضعف و کمبود کُردها کدامند؟ لازم است با دیدی انتقادی این مسائل را به تفصیل مطالعه و بررسی کرد. راه عملی و معتبر و پایدار، بدون شک از روش علمی امکان دارد. از نقطه‌نظر فوق، انتقاد در برابر ایدئولوژی رسمی دولت و همین‌طور توضیحات رسمی رژیم، قابل قبول نیست. خدمت به مصالح دولت نه از طریق عقیم کردن تحقیق علمی و تحمیل ایدئولوژی رسمی دولت بر مردم، بلکه با ایجاد ابزار مناسب برای پیشرفت علم، امکان‌پذیر است.

۴ ـ آزادی انتقاد از سیاست داخلی و خارجی دولتی، برای اعتبار دولت و منافع ملت‌های دیگر سودبخش است. این حقیقت چه در کوتاه‌مدت و چه در بلندمدت درست است. برای روشن کردن هرچه بیشتر این نکات، نمونه‌ی مفیدی وجود دارد. بگذارید به مسأله‌ی ارامنه بپردازیم. برای همگان آشکار است که بینش‌ها و دیدگاه‌های ترک و ارامنه درباره‌ی مسأله‌ی ارامنه بسیار از هم فاصله دارد. از نظر ارامنه حکومت عثمانی در سال ۱۹۱۵ و از آن پس عملیات جنگی گسترده و شدیدی برای کشتار جمعی ارامنه انجام داده است. در جریان این نسل‌کشی، یک و نیم میلیون ارمنی را از نظر فیزیکی از بین برده‌اند، اما نظر حکومت ترکیه کاملاً برعکس است. آن‌ها نه تنها از کشتار ارامنه سخنی نمی‌گویند، بلکه حتی گفته می‌شود که ارامنه ترک‌های مسلمان را قصابی کرده‌اند. آن‌ها از پشت به سپاهیان عثمانی خنجر زده‌اند. در خلال آن جنگ، ترک‌ها و ارامنه علیه هم می‌جنگیدند و یکدیگر را می‌کشتند. در این روند، حوادث تلخ و ناگوار از هر دو سو روی داده است. در اینجا بسیار آشکار است که توضیحات ارائه شده از سوی ترک و ارامنه متضاد و متفاوتند. در هفده هجده ساله‌ی اخیر، حوادث زیر روی داده است:

ارامنه این مسأله را به تمام جوامع بین‌المللی و پارلمان‌های کشورها کشیده‌اند، با این دید که تصویب‌نامه‌ای درباره‌ی آن کشتار جمعی که روی داده به‌دست آورند. مؤسسات بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی حقوق‌بشر برخوردی عاطفی و جانبدارانه داشته و در این باره بحث می‌کنند. علاقه‌ی زیادی در برخورد به مسأله‌ی ارامنه از سوی سازمان‌های خبری بین‌المللی و رادیو و تلویزیون، روزنامه و شبکه‌های ارتباطی وجود دارد. تفسیر ارامنه درباره‌ی رویدادها بیشتر و بیشتر موردپسند آن‌ها قرار می‌گیرد.

بحث و گفت‌وگوی کنگره‌ی آمریکا و پارلمان اروپا بر سر این مسأله

انعکاس و تأثیر مهمی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون‌ها دارد. این بحث و گفت‌وگوها تأثیری چشم‌گیر بر روی تعدادی از سازمان‌ها و مؤسسات مانند: مؤسسات قضایی ترک‌ها، انجمن وکلای دادگستری، ادارات امور دینی و کلوب‌های ورزشی ترک‌ها دارد. در این اوضاع و احوال، سیاست دولت در برابر مطبوعات چگونه خواهد بود؟ ایدئولوژی رسمی، اعتبار خود را از دست می‌دهد. زمانی که نشریات دولت، آزادی عمل فوق‌العاده داشته باشند و تشویق شوند و در همان حال از نقد جلوگیری به عمل آورند، تشویق بیش از حد تبلیغ ایدئولوژی رسمی دولت همراه با نفی دیدگاه‌های انتقادی با توسل به زندانی کردن، راه به جایی نمی‌برد. این، سیاست رسمی دولت ترکیه در برابر مسأله‌ی کُرد و ارامنه می‌باشد. پیشبرد و تشویق دیدگاه ایدئولوژی رسمی دولت تا حد امکان و از دیگر سو ترساندن نظرات مقابل با تهدید و زندان، اعتبار دیدگاه‌های رسمی ترک را از میان می‌برد و نمی‌شود بدان اعتماد کرد زیرا منطقی نیست. دولت ترکیه دیدگاه‌هایش را به زور اعمال می‌نماید و نمی‌تواند انتقاد و زیر سؤال بردن آن‌ها را تحمل نماید. منتقدین و کسانی که در این رابطه سؤال نمایند، به زندان کشیده می‌شوند. به کار گرفتن پروفسورها در داخل و خارج کشور برای تکرار دیدگاه‌های رسمی به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد این قبیل پروفسورها از تفکر منطقی و اصول علمی فاصله دارند و تا چه اندازه گوش به فرمان مقامات دولتی می‌باشند.

تشویق دیدگاه‌های رسمی و خفه کردن نظرات مخالف با تهدید به زندانی کردن، از نقطه‌نظر دیگر هیچ‌گونه احترامی برای دولت به بار نمی‌آورد. کسب اعتبار برای دولت تنها از این طریق حاصل می‌شود که دولت، همان آزادی موجودی که برای دیدگاه‌های رسمی دارد، برای دیدگاه‌های مخالف هم قائل باشد و این نه تنها از راه حفظ منافع دولت در آینده دور است، بلکه منافع حال

و کوتاه‌مدت هم به موازات و در راستای منافع درازمدت، مَدِ نظر است.

۵ـ نظر دیگری هم وجود دارد که به شکل گسترده‌ای از سوی دانشگاه‌های ترکیه و نویسندگان ترک و احزاب سیاسی ترک و مطبوعات ترک مورد پسند است. همان‌طور که در میدان سخن و در نوشته‌ها بر آن تأکید شده است، بنا به این نظر در ترکیه همه برابرند. به‌خاطر تفاوت زبان و فرهنگ با هیچ‌کس برخورد و رفتار متفاوتی نمی‌شود. هر کسی می‌تواند به بالاترین پله‌ی خدمات عمومی برسد. از هیچ کس سلب فرصت نمی‌شود. برای نمونه هر کس می‌تواند عضو پارلمان، وزیر کابینه‌ی دولت، استاندار، فرماندار، وکیل، پروفسور، صاحب شرکت و... شود. کم‌ترین تفاوتی هم وجود ندارد. پایه‌ی اساسی مباحث فوق را می‌توان به شکل زیر خلاصه نمود:

«نه در گذشته و نه در حال، هیچ‌گونه تبعیضی بر اساس نژاد در اداره‌ی امور ترکیه وجود نداشته است. هیچ کُردی بر پایه‌ی تبار ملی‌اش از شرکت در پارلمان یا رسیدن به بالاترین مقامات کشوری محروم نشده است.»[1]

«کُردها از هیچ حقی محروم نشده‌اند. برای رسیدن به مقامات بالا و مهم، بر اساس عضویت در هیچ اقلیت گروهی، از کسی سلب فرصت نشده است.»[2]

«چه در زمان عثمانی و چه در زمان جمهوری به کُردها مانند اقلیتی نگاه نشده است. هم‌میهنان کُردتبار همیشه از امکان برابری برای رسیدن به مقامات بالا و مهم شخصی و دولتی برخوردار بوده‌اند.»[3]

بدون هیچ برخورد و گرفتاری کُردها و ترک‌ها صدها سال است که در

۱. پروفسور ممتاز سویال، تجزیه‌طلبی، ملیت، ۱۹۹۰/۳/۱۴.
۲. پروفسور ممتاز سویال، بحثی در کنفرانس کپنهاک بر سر حقوق اقلیت‌ها در جنوب شرقی اروپا، ملیت، (۳۰ـ۳)/۴/۱۹۹۰.
۳. پروفسور دوگوارگیل، مسأله‌ی شرق، ملیت، ۱۹۹۰/۳/۲۳.

کنار هم و با هم زندگی می‌کنند. هم‌میهنانِ کُردتبار همیشه امکانِ رسیدن به رأس هر نوع مقامی داشته‌اند، چه در ارتش و چه در ادارات دولتی؛ چه در عرصه‌ی تجارت و اقتصاد و چه در میدان سیاست. امروز در حکومت ANAP (حزب مام‌وطن) نه تنها یک وزیر بلکه شماری وزیر «کُردتبار» وجود دارند. ما نمایندگان کُردتبار وابسته به احزاب گوناگون داریم. از شهرهای بزرگی چون استانبول و آنکارا نمایندگان کُردتبار به مجلس رفته‌اند.[1]

«در میان هم‌میهنان شرق و مناطق دیگر، تفاوتی وجود ندارد، زیرا بر پایه‌ی آرای عمومی استوار است و دمکراسی میوه داده است. کُردها و ترک‌ها هم‌سرنوشتند. ما همه با هم بار سنگینِ زندگی در کشوری فقیر را تحمل می‌کنیم. کسی با هم‌میهنان شرق‌نشین به مثابه‌ی هم‌وطن درجه‌ی دو برخورد نمی‌کند. میان ترک و کُرد تفاوتی وجود ندارد».[2]

«جامعه‌ی ترک، جامعه‌ای نژادپرست نیست. هرکسی بگوید من ترکم، به مثابه‌ی خودی پذیرفته می‌شود. در قانون اساسی ترکیه نیز به همین شکل آمده است». آتاتورک نگفته است: «ترک بودن سعادت است.» بلکه او گفته است: «کسی که می‌گوید من ترکم، سعادتمند و شایسته‌ی افتخار است.» نژادپرستی وجود ندارد. هرکسی لاز، گرجی، قرقیز یاکُرد باشد یا هر تبار ملی دیگری داشته باشد، در اصل ترک می‌باشد. ترکیه، کوره‌ی ذوب [Multipot] است. تا زمانی در میان ما هستند که زبان مادری دیگری دارند. ممکن است به مهاجری اهل گریت برخورد کنید که زبان ترکی نداند. علتی ندارد که برایش استثنا قائل شد. در جامعه‌ی ما ترک‌های کُردتبار به فرماندهی سپاه، وزیر،

۱. اوگور موجو، مسأله کجاست، روزنامه‌ی جمهوریه، ۱۹۹۰/۳/۲۸.
۲. نازلی ایلیجاک، جلسه‌ای مطبوعاتی در کاخ نشریه‌ی ترکمان، ۱۹۹۱/۴/۸.

نماینده‌ی پارلمان، نخست‌وزیر و حتی ریاست جمهوری رسیده‌اند. به میزان بیشتر و گسترده‌تر از نسبت جمعیتشان نسبت به کل جامعه هیچ‌گونه تبعیضی وجود ندارد؛ در حالی که این هم واقعیتی است که ما در جنوب شرقی درگیر مبارزه‌ای مخفی می‌باشیم. در ترکیه اقلیتی مسلمان وجود ندارد. زبان رسمی، ترکی است و همگان باید این زبان را فراگیرند. خواندن ابتدایی اجباری است و اگر کسانی باشند که این زبان را ندانند، مقصر خود آنان یا معلمانشان می‌باشند.»[1]

لازم است اشاره کنم که دیدگاه‌های این پروفسورها و نویسندگان و مقاله‌نویسان و بوروکرات‌ها فاقد ارزش است. همه‌ی آن‌ها بر این تأکید دارند که گویا انسان «کُردتبار»[2] با ترک‌ها برابر است. کسانی که کُردتبار باشند می‌توانند به مقامات بالا و قدرت برسند، ولی این افراد با چشمان بسته و گوش‌های ناشنوا با مسأله‌ی بنیادی این برابری برخورد می‌کنند. این‌گونه برابری بی‌گمان بر اساس شرط و شروط بسته شده که شرط بسیار بنیادی است. انسان کُردتبار که هویت ملی‌اش را انکار کند و از کُرد بودنش چشم‌پوشی نماید و به ترک تبدیل شود، می‌تواند به هر شغل و مقامی که بخواهد برسد. بله، کُردی که هویت ملی خویش را انکار می‌کند، می‌تواند هر کاره‌ای که بخواهد، بشود. حتی نماینده‌ی مجلس، وزیر، استاندار، دادستان، سرلشکر، پروفسور و....

شکی در این واقعیت نیست، اما این دیگر برابری نیست. این بردگی است. تحلیل رفتن است. توجیه کردن و خودفریبی است. تحقیر ملی است. تمسخر مردم است. بنا به دیدگاه‌های دانشگاه‌های ترک و پروفسورهای ترک،

---

۱. احسان صبری، ارزیابی امنیت ملی، گونس، ۱۹۹۰/۴/۱۰.
۲. باید روشن شود که منظور از کُردتبار این است که در حال حاضر او دیگر کُرد نیست ـ م.

مطبوعات ترک، دیپلمات‌ها و نویسندگان ترک، این‌ها برابری و یکسانی است. کسی نمی‌تواند بر این تأکید کند که انسانی که برده شده و باید هویت خود را انکار کند، با کسی که مجبور است ادایش را درآورد یکسان است. دمکراسی و پرنسیب برابری بی‌گمان شرط لازم و پایه‌ای در تمام جهان است، اما دیدگاه‌هایی که در بالا ذکر شد، تنها عبارتند از: «برابری بر طبق دیدگاه‌های ترک‌ها» و «دمکراسی بر طبق دیدگاه ترک‌ها». آنچنان تأکید دارند که گویا آن‌هایی که «در ریشه» کُرد هستند، امکان دارد که به نمایندگی انتخاب شوند. در این مورد باید واقعی فکر کرد. «این نمایندگان انتخاب شده» مانند کُرد در انتخابات شرکت نمی‌کنند. این‌ها به این خاطر که کُرد می‌باشند، انتخاب نشده‌اند. کُردها آن مردمی هستند که در ترکیه هویت ملی‌شان سلب شده است. هر کسی ادعایی درباره‌ی کُرد بودن داشته باشد مانند نوزادی که از پدر و مادر کُرد به دنیا آمده (خودبه‌خود) شناسنامه‌ی ترکی برایش صادر می‌شود. ساده‌ترین حق که کُرد بودن باشد، انکار می‌شود. در جریان این انکار نمودن و پروسه‌ی ترک کردن گفته می‌شود همه‌ی ترک‌ها مستقل از نژاد، دین و زبان با هم برابرند، اما این به معنی برابری نیست. بدون شک این یکسانی واقعی نیست. این یک برابری ایدئولوژیک است. اینچنین می‌رساند که کُردها «که مردمی کُرد تبارند» ترک می‌باشند، زیرا این برای قانون اساسی و دیگر قوانین و مقررات لازم است. راه دیگری وجود ندارد و توضیح بیشتری لازم نیست. وقتی که همگان از بدو تولد به ترک تبدیل می‌شوند، طبیعی است که در انتخابات شرکت کنند و خدمتگزار عمومی شوند. این عمل با خواست قانونی انسانی که به زور تُرکش کرده باشند، بدون شک درست نیست. کسانی که ترک نیستند و می‌خواهند در خدمات عمومی استخدام شوند، لازم است که خود را ترک اعلام کنند و کُرد بودن خود را کتمان کنند و در عمل و فکر به

روشی قابل قبول آن را اثبات کنند. کسانی که اعلام هویت کُرد بودن می‌کنند، هرگز مسؤولیتی به آن‌ها داده نمی‌شود. خوب، آن‌هایی که وزیر و نماینده شده‌اند، قابل بحث نیستند. چنین کسانی نمی‌توانند دربان و نظافتچی ساختمان‌های عمومی نیز بشوند. آن‌ها تنها می‌توانند به یک چیز مجرم و متهم باشند، گناهکار، محکوم شده. گاه‌گاه دیده می‌شود که در دولت کنونی چند وزیر کُردتبار وجود دارد و این حقیقت دارد، اما آن‌ها تنها بعد از آنکه هویت ملی‌شان را انکار کرده‌اند و بندگی‌شان را اثبات نموده‌اند، توانسته‌اند به این مناصب دست یابند و این هم کاملاً اثبات شده است. برای نمونه، به هنگام وجود کوچک‌ترین فشار بر ترک‌های بلغارستان، ترک‌های تراکیا (بین ترکیه و یونان)، ترک‌های قبرس، ترک‌های آذری و... این ترک‌های کُرد تبارند که پرچم آن را به دست گرفته و به دفاع از آن‌ها برمی‌خیزند. آن‌ها وکیل مدافع انجمن‌های ترک‌ها می‌شوند و تلاش می‌نمایند که مسائل آن انجمن‌های ترکی را به مراجع بین‌المللی کشانیده و از حقوقشان دفاع کنند، اما در برابر وحشیانه‌ترین ظلم و ستم در کردستان سکوت مطلق می‌کنند. با چشم و گوشی بسته به اقدامات ستمگرانه‌ای که علیه کُردها در کردستان پیاده می‌شود، می‌نگرند. در سال ۱۹۸۰ بیشتر از ۴۰ جوان کُرد زیر شکنجه جان باختند، به‌خاطر اینکه حاضر نبودند که بگویند: «من ترکم و به آن افتخار می‌کنم». به‌خاطر اینکه مدافع هویت ملی خود بودند؛ به‌خاطر اینکه از خواندن سرود ملی ترکیه اِبا داشتند؛ به‌خاطر اینکه قانع نبودند که با ایدئولوژی کمالیست‌ها پرورش یابند. وزرای «کُردتبار» ذره‌ای هم ضروری نمی‌دانستند که در این اقدامات وحشیانه و کشتار جمعی دخالت کنند. اسلحه‌ی شیمیایی در جنوب کردستان به شیوه‌ای گسترده و سیستماتیک به کار رفت. کُردها به شکل وسیع در معرض نسل‌کشی و کشتار جمعی قرار

گرفتند. هزاران انسان کشته شدند. ده‌ها هزار، زخمی و ناقص‌العضو گشتند. صدها هزار آواره و بی‌خانمان و مجبور به فرار به ترکیه گشته و خواستار پناهندگی شدند. این مردم در اردوگاه‌های محاصره شده و محصور با سیم خاردار، جا داده شدند و با آن‌ها مانند اسرای جنگی برخورد شد و به مثابه‌ی پناهنده شناخته نمی‌شدند. روشن است که این وزرای «کُردتبار» در این‌باره هیچ اقدامی نکرده‌اند. وقتی حقایق اینچنین است، پافشاری این پروفسورها و مطبوعات و نویسندگان که می‌گویند: «همگان در ترکیه برابرند و هر کسی می‌تواند وزیر و نماینده شود.» تنها به این معنی است که این‌ها بندگی تحمیلی کُردها را در ترکیه می‌پذیرند. در واقع مفهوم برابری از محتوا خالی شده و منحرف گشته است. تکرار طوطی‌وار «همه کس برابرند.» نشان می‌دهد که تا چه درجه ایدئولوژی رسمی، روند تفکر معقول و مستدل را فلج کرده و تا چه حد شیرازه‌ی تفکر از هم پاشیده شده است.

هنگامی که نابرابری آشکار است، جامعه‌ی کُرد با دست آهنین قوانین و مقررات کنترل می‌شود. ادعای اینکه بین کُرد و ترک تفاوتی وجود ندارد، فقط در خدمت ایدئولوژی رسمی دولت است و نشان می‌دهد که نه تنها مغز این‌گونه افراد، بلکه قلبشان نیز از احساس خالی شده است. تمامی این ادعاها و تبلیغات از سوی کسانی ساخته شده است که جامعه‌شناسی، علم سیاست و قانون تدریس می‌کنند و این خود موضوع بررسی دیگری است. همین‌طور این را هم نشان می‌دهد که ایدئولوژی رسمی از آموزش و پرورش چگونه مانند ابزاری سوءاستفاده می‌کند و می‌کوشد این مجریان ایدئولوژی رسمی را در رخسار دانشمندان تجسم نماید.

این‌گونه افراد دانشمند که در خدمت ایدئولوژی رسمی هستند و از آن انتقادی نمی‌کنند و همیشه ایدئولوژی رسمی را درست و علمی

می‌شناسانند، شایسته‌ی احترام نیستند. بدون داشتن آزادی برای نقد از ایدئولوژی رسمی، آگاهی و دانش امکان پیشرفت و تکامل ندارد.

۶ـ دوپهلو گفتن پروفسور و مطبوعات و نویسندگان ترک، آشکارا به چشم می‌خورد. آن‌ها درباره‌ی حقوق ترک‌های بلغاری و دفاع از وجود ساکنین ترک بلغارستان به همان شیوه سخن نمی‌گویند.

آن‌ها بسیار قاطعانه در برابر تبلیغات حکومت بلغارستان موضع می‌گرفتند که می‌گفتند: «در بلغارستان گروهی ملی به نام ترک وجود ندارد. این‌ها بلغارهایی می‌باشند که در زمان حاکمیت امپراتوری عثمانی به زور ترک شده‌اند. همه‌ی آن‌هایی که در بلغارستان زندگی می‌کنند بلغاری هستند. همه‌ی هم‌میهنان بلغاری، جدا از جنس و نژاد و آیین و زبان برابرند.»

آن‌ها مدعی بودند که بلغارستان، شکل کامل و بی‌نظیر نژادپرستی و امپریالیستی است و تفکر عهد قدیمی می‌باشد. آن‌ها سیاست حکومت بلغارستان را در انکار حقوق ترک‌های بلغاری و سیاست همه کس را در بلغارستان بلغاری دیدن قاطعانه به نقد می‌کشیدند. در بلغارستان نیز آن‌هایی که از هویت ملی خود صرف‌نظر می‌کردند می‌توانستند به بالاترین مقامات و مناصب در حکومت و حزب دست یابند ولی این حقوق، برابری ترک و بلغاری را به اثبات نمی‌رساند. سیاست بلغارستان، هماهنگی قانون و مقررات و میثاق‌های بین‌المللی را تماماً به هم می‌ریزد. نابرابری میان ترک و بلغاری در بلغارستان مورد تأکید دولت ترکیه است، اما خود آن‌ها رابطه‌ی بین ترک و کُرد را که بسیار عقب‌مانده‌تر و بدتر است و نه تنها این چند ساله بلکه هفتاد سال سابقه دارد، برابری می‌نامند.

آن‌ها می‌گویند: در طول تاریخ، ترک‌ها هرگز بر اساس تفاوت ملی با هیچ‌کس برخورد نژادپرستانه نداشته‌اند». این نژادپرستی واقعی است.

نژادپرستی عبارت است از انکار وجود حقوق ملت‌هایی که آن را حقوق بر حق خود می‌دانند.

گذشته از این‌ها این نژادپرستی در ترکیه کاملاً سازمان داده شده است. برای مثال، رژیم بلغارستان قادر است سیاست خود را درباره‌ی ترک‌ها عوض کند، اما در ترکیه حتی جرأتِ فکر کردن به تغییر این سیاست وجود ندارد. نژادپرستی همیشه به صورت تبعیض نژادی آشکار در مناطق مسکونی و اماکن عمومی مانند رستوران، مدرسه و غیره ظاهر نمی‌شود. مدل نژادپرستی ترکیه به این شکل، برنامه‌ریزی شده است: تحقیر زبان و فرهنگ کُردی و در حقیقت هر چیزی که کُردی باشد، همه‌ی ساختار هویت ملی کُرد و تحمیل جبری زبان و فرهنگ و هویت ترکی به ملت کُرد. در این روند، ترور دولتی به مثابه‌ی کاراترین اسلحه به کار گرفته شده است. در ترکیه از یک سو پروفسورها، نویسندگان و دیپلمات‌ها به شدت مشغول پیاده کردن برنامه‌ی نژادپرستی هستند و از سوی دیگر در نوشته‌ها و نشریاتشان ابراز می‌نمایند که «ترک، نژادپرستی را پیاده نمی‌کند». به ما می‌گویند: «ترک‌ها هر کسی را که بگوید من ترک هستم، می‌پذیرند»، اما نکته اینجا نیست. نکته‌ی واقعی اینجا آشکار می‌شود که کسی بگوید: «من کُرد هستم.» در این وقت است که ترور دولتی به کار می‌افتد. به منظور اینکه برای کُردها «رخساری همچون ترک» بسازند. این نژادپرستی دوپهلو تنها ویژه‌ی اینگونه پروفسورها و نویسندگان نیست. از طرف دانشگاه‌های ترکیه و بخش وسیعی از مطبوعاتِ ترک، از آن حمایت می‌کنند. علاوه‌بر این‌ها، احزاب سیاسی ترک، سندیکاهای ترکی، ادارات قضایی ترک مانند: جمعیت وکلا، ادارات امور مذهبی، کلوب‌های ورزشی ترکی، همگی در این دیدگاه‌ها مشترکند. به‌علاوه، شماری از وکلا درباره‌ی سیاست بلغارستان در قبال ترک‌تبارها به

هدف دفاع از حقوق بشر و انتقاد از بلغارستان مقالات انتقادی نوشته‌اند. رؤسای دادگاه عالی اداری در افتتاح جلسه‌ی سالروز تأسیس دادگستری و رؤسای دادگاه مشاوره در جشن سالروز تأسیس، سیاست تحلیل بردن در بلغارستان را محکوم و تقبیح کرده‌اند و از مقامات قانونی بین‌المللی خواستار شدند که به دولت بلغارستان فشار آورد. دورویی و دوگانگی برخورد این وکلا که کسانی چون من را محاکمه می‌کنند، به این خاطر که می‌گویم: «به کُردها شدیداً ستم می‌شود و گرفتار ترور دولتی هستند و جبراً تحلیل برده می‌شوند» کاملاً آشکار می‌گردد. پیاده نمودن دوگانگی سیاسی از سوی این وکلا سیستم قضایی در ترکیه را سست و بی‌اعتبار نموده و از هم فرو می‌پاشد.

۷ـ نگرش دوپهلو به مسائل به اینجا ختم نمی‌شود. بگذارید به مقاله‌های زیر توجه کنیم: در این روزها اغلب شنیده می‌شود، ترکیه که حقانیت نظراتش در مورد مسأله‌ی کُرد زیر سؤال رفته است، چگونه جرأت می‌کند به دفاع از حقوق ترک‌های قبرس برخیزد؟ این جرأت از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که ترکیه هرگز علیه هیچ‌کس به خاطر ریشه‌ی ملی‌اش گام‌های تبعیض نژادی پیاده نکرده است؛ از هیچ‌کس برای انتخاب شدن به نمایندگی پارلمان و یا رسیدن به بالاترین مقام رسمی در ترکیه به خاطر نژادش ممانعت به‌عمل نیامده است. این کاملاً برعکس آن چیزی است که ترک‌های قبرس دچارش شده‌اند. بله، مشکلاتی وجود دارد. به‌خصوص در مورد آزادیِ به کار بردن زبان مادری. بدون شک راهی برای پیشرفت وجود دارد، ولی این مسائل از تفاوت تبار ملی سرچشمه نگرفته و از آن نوعی نیستند که آن‌قدر بزرگ باشند که نتوان با کمی تعمق و برخورد عاقلانه و قضاوت صحیح، راه‌حلی برایشان یافت. لذا نگرش یکسان به وضعیت هم‌وطنان کُردتبار در ترکیه با وضعیت ترک‌هایی که از قبرس اخراج می‌شوند، بهانه‌ای است برای

جدایی‌خواهی غیرضروری در ترکیه و یا تلاشی است برای انداختن ترک‌ها به زیر یوغ قبرسی‌های یونانی و یا راه دیگری است برای زیر پا گذاشتن حقانیت مسأله‌ی ما[1]. در اینجا تفکری وجود دارد که نیاز به تعمق دارد و آن، این است که وضعیت کُردها در ترکیه با شرایط ترک‌ها در قبرس مقایسه شده است. در آن، روشن شده است که گویا کُردها در شرایط بهتر و مناسب‌تری زندگی می‌کنند. این هم آن را می‌رساند که رابطه‌ی میان کُرد و ترک در فضایی دمکراتیک پیشرفت می‌کند و رابطه‌ی ترک و یونانی در جوی غیردمکراتیک قرار دارد. این تفکر تنها ویژه‌ی پروفسور «ممتاز سویسال» نمی‌باشد. همه‌ی آن گروه مطبوعات و نویسندگانی نیز که این دیدگاه را پیش می‌برند در آن سهیمند که در پایان کار به ایدئولوژی رسمی دولت تبدیل می‌شود. به این دلیل لازم است از نزدیک آن را بررسی کرد.

الف) بیش از بیست سال است که در سطحی وسیع و گسترده در کردستان به مردم ظلم و ستم می‌شود. ترور دولتی به مثابه‌ی سیاست پایه‌ای پیاده می‌شود. نیروهای امنیتی گوناگون مانند کماندو، ژاندارم و تیم‌های ویژه‌ی ضربت مستمراً به روستاهای کردستان یورش برده و به ضرب و شتم و تفتیش مردم می‌پردازند. همه‌ی اهل روستا را جمع می‌کنند، بچه‌ها و زنان را در یک طرف و جوانان را در طرف دیگر. مردان را لخت کرده و در جلوی چشم همگان، زنان و مردان را شکنجه می‌دهند. یک سر ریسمان را به آلت مردی می‌بندند و سر دیگر آن را به دست زنی می‌دهند و بعد آن‌ها را به زور در روستا می‌گردانند. بدون شک این تحقیر و خرد کردن و تهدید است و به گفته‌ی P.K.K آزمایشی برای نابودی خصائص انسانی است. انسان از خود می‌پرسد بر سر ترک‌های قبرس هرگز چنین آزمایش‌هایی به عمل آمده

1 . Ref: Prof Momtaz soysal separatism .Milliyt: 14, M, 1990.

است؟ قبل از تسخیر نمودن قبرس در سال ۱۹۷۴ و یا قبل از سال ۱۹۶۴ و یا حتی قبل از سال ۱۹۵۸ هم؟ دیگر چگونه می‌توان ادعا کرد که رابطه‌ی کُرد و ترک در فضایی دمکراتیک و پیوند ترک و یونانی در جوی ضد دمکراتیک شکوفا می‌شود؟

ب) امروز مردم در کردستان به سادگی بدون نیاز به تشکیل هیچ‌گونه دادگاهی، یا حتی بازخواستی به دست نیروهای امنیتی رژیم کشته می‌شوند. بعضی اوقات مردم برای انتقام به قتل می‌رسند و گاهی این کار تنها برای ارعاب و زهرچشم گرفتن از مردم صورت می‌گیرد. گاهی هم فرماندهان نظامی به سادگی می‌گویند: «مرخصی در مقابل کله». فرمانده‌ی دسته‌ای که هنوز هم وجود دارد و فرمانده‌ی مقری در روستایی از ناحیه‌ی یوکسک آوا (گه ورک) در نزدیک مرز ایران، در نامه‌ای برای آقای جمهور کسکین که نماینده‌ی سوسیال دمکرات‌ها در حکاری بود، نوشته است که رضا پارلاکی که برای مدت ۹ ماه در فاصله‌ی میان سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ فرمانده‌ی مقر و مسؤول دسته بود، می‌گوید برای سر کسانی که از حقوق اجتماعی محروم شده بودند از طرف فرمانده‌ی تیپ هشتم قیمت تعیین شده بود. فرمانده‌ی تیپی به نام زاهد انگسین به سربازانش گفته بود که برایش سر انسان بیاورند تا به آن‌ها مرخصی بدهد. رضا پارلاکی مسؤول دسته همچنین می‌گوید ژاندارمی به نام نوری کوچاک دو روستایی را در روستای گونلی به قتل رسانید و در مقابل، پانزده روز مرخصی گرفت.

کس و کار قربانیان، داد و فریادشان به گوش کسی نمی‌رسد. به‌هیچ‌وجه برای چنین کسانی که فرمان کشتار مردم را می‌دهند و یا کسانی که آن را به اجرا درمی‌آورند بازجویی و رسیدگی وجود ندارد، فایق جندان[1] شاهد عینی این

۱. وکیل دادگستری و کُرد بود. به‌عنوان خدمت سربازی به محل اعزام شده بود و در سال ۱۹۹۴ـ

ماجرا می‌باشد.[1]

در حالی که وضعیت اینچنین آشکار و مشخص است، چگونه می‌توان شرایط ساکنین ترک قبرس را با وضعیت کُردها در کردستان هم‌سنگ دانست؟ من می‌پرسم آیا یونانی‌ها به دلخواه و سرخود ترک‌های قبرسی را بدون هیچ بازجویی می‌کشند؟

ج) نیروهای امنیتی دولت ترکیه، گاه‌گاه خودشان را به‌جای گریلاها جا می‌زنند[2] و کشتار جمعی راه می‌اندازند. در کشتار جمعی ۱۹۹۰/۱/۲۱ بیست‌وهشت نفر کُرد از اهالی روستای ساتی کشته شدند که این تنها یکی از این نمونه‌هاست.[3] شکنجه شده‌ای گفته بود: «من چیزی برای اعتراف نداشتم. با ضرب و شتم مرا پشت تلویزیون کشاندند.» گاه گاهی مزدوران بومی را تحریک کرده و آموزش می‌دهند که به لباس گریلاها درآیند و به کشتار و ضرب و شتم میهن‌پرستان بپردازند تا اعتبار آن‌ها نزد مردم پایین آید. قتل سه نفر که دو تن از آن‌ها خردسال بودند، در اواخر ماه مارس ۱۹۹۰ در حکاری، نمونه‌ای از این موارد است.

در این حادثه در صفحه‌ی اول جراید ترکیه تبلیغات وسیعی تحت عنوان «P.K.K کودکان را قتل‌عام می‌کند» راه انداختند.[4] بعداً روشن شد که کار مزدوران بومی بوده است.[5] آیا هیچ سیاستی در قبرس وجود داشته که چنین حوادثی در بین یونانیان و ترک‌های قبرس به‌وجود آورد؟

د) ابعاد ظلم و ستم در کردستان به فلک رسیده است. هنگامی که روستاها

ـ در شهر آنکارا توسط نیروهای دولتی ضد پیشمرگ به قتل رسید.

1. RefGunes 1990/4/14.

۲. نقش گریلاها (چریک‌های P.K.K) را بازی می‌کنند.

3. Ref: 2000 e Dogru Nr.13.25 March 1990. P24.

۴. ملیت، ۳۱ مارس ۱۹۹۰.

۵. ۲۰۰۰ دوگر شماره ۱۴ اول آوریل ۱۹۹۰.

بمباران می‌شوند. جوانان و پیرمردان را به سینه‌ی دیوارها می‌کشند. در طرف مقابل زنان و بچه‌ها را ردیف می‌کنند. آنوقت در برابر چشم بچه‌ها، پدرها و پدربزرگ‌هایشان را عریان می‌کنند و انواع آزار و بی‌حرمتی را به آن‌ها روا می‌دارند. پدربزرگ‌ها را با ریش می‌کشند و پرتشان می‌کنند و با لگد به صورت و بدنشان می‌زنند.

تمامی این برنامه‌ها توسط نیروهای امنیتی پیاده می‌شود. بچه‌هایی که می‌ترسند و از وحشت فریاد می‌زنند و گریه می‌کنند، به ضرب قنداق تفنگ ساکتشان می‌کنند. به زنان گفته می‌شود صدای حرامزاده‌هایشان را ببرند. زنان را با گیسوانشان بر زمین می‌کشند و در جلوی چشم شوهران دست و پای بسته‌شان آن‌ها را شکنجه می‌دهند. همه‌ی این‌ها سیاست رژیم است. این‌ها در سطحی گسترده اتفاق می‌افتد و در همه جا به چشم می‌خورد. این وضعیت ناگوار آشکارا دیده می‌شود.

ه) با وجود تمام این‌ها پروفسور ممتاز سویال با خیال راحت اصرار دارد که گویا رابطه‌ی ترک ـ کُرد در فضایی دمکراتیک رشد می‌یابد و رابطه‌ی ترک ـ یونانی در فضایی غیردمکراتیک قرار دارد. این‌ها همه به این خاطر است که هم‌وطنان ترک کُردتبار که هویت ملی‌شان گرفته شده و ترک گشته و هویت حقیقی‌شان نفی شده است، می‌توانند برای نمایندگی پارلمان کاندید شوند. در حقیقت ترک‌ها در پارلمان قبرس قبل از سال ۱۹۷۴ و حتی قبل از سال ۱۹۶۸ و حتی قبل از سال ۱۹۵۸ هم به مثابه‌ی ترک‌ها و با هویت ترکی انتخاب شده‌اند. در کابینه، وزرای ترک نیز وجود داشتند. به علاوه معاون رئیس جمهور قبرس هم ترک بود. محروم کردن ترک‌ها هرگز مسأله نبوده است. لازم است به یاد پروفسور بیاوریم که در ترکیه کُردها به مثابه‌ی کُردها در مبارزه‌ی انتخاباتی برای پارلمان شرکت نمی‌کنند و همانند کُرد هم انتخاب نمی‌شوند. در حقیقت به‌محض تولد، نامشان به مثابه‌ی ترک ثبت می‌گردد.

برابری حقوق تنها پس از سلب این حقوق طبیعی و مادرزادی شروع می‌شود ولی حتی این هم کافی نیست، بلکه بایستی آشکارا از هویت کُردی‌شان صرف‌نظر کنند. بایستی بگویند که ترک هستند و به شیوه‌ای این کار را صورت دهند که مورد قبول «مهره‌های ویژه‌ی حساس رژیم» قرار گیرند. بدون شک این برابری حقوق نیست، زیرا مفهوم یکسانی و برابری حقوق که پایه‌ی اصلی دمکراسی است مفهومی جهانی است و هرگز نباید برایش پیش‌شرطی قائل شد.

وقتی که با این پروفسورها درباره‌ی دوروئی سیاسی آن‌ها در نوشته‌ها و استدلالشان درباره‌ی ترک‌های بلغاری و قبرس یا کُردها صحبت می‌شود، هیچ جوابی ندارند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ‌چیز را ببینند و خواهان شنیدن هیچ‌چیز هم نمی‌باشند، زیرا آن‌وقت تو به آن‌ها خواهی گفت که ۴=۲×۲. مقامات از تو می‌خواهند بگویی ۵=۲×۲. اینجاست که آن‌ها می‌خواهند مقامات و دولت از این‌ها راضی باشند. بی‌شک آن‌ها می‌دانند که ۴=۲×۲، ولی هیچ تلاشی نمی‌کنند که به مقامات بفهمانند و قانعشان کنند. آن‌ها به‌جای واقعیت می‌گویند خوب، باشد: ۵=۲×۲، اما به روشنی این مسأله را روشن کنیم که دیگر برای جامعه‌ی ترک و جوامع بین‌المللی زیاد قابل هضم نباشد. بگذارید بگوییم ۵=۲×۲. بگذارید بر همین مبنا فکر کنیم و عمل نماییم، اما به روشی که ۴ شبیه ۵ باشد. باوجود تمامی این صحنه‌سازی‌ها و محدودیت‌ها اگر تعدادی نماینده باشند که بگویند: «ما کُرد هستیم» یا نسبت به مسأله‌ی کُرد تمایلی داشته باشند و از به کار گرفتن زبان کُردی دفاع کنند، آن‌وقت هیأت‌های اجرایی احزاب سیاسی، تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت.

برای مثال: کمیته‌ی بازرسی سوسیال دمکرات، در چند سال اخیر چهار بار تشکیل جلسه داده که هدف تمامی این جلسات، مجازات و اخراج چنین نمایندگانی بوده است. هفت نماینده از حزب سوسیال دمکرات، به خاطر

شرکتشان در کنفرانس پاریس که درباره‌ی «کُردها، حقوق انسانی کُردها و هویت فرهنگی کُردها» برگزار شده بود، اخراج شده‌اند. (در تاریخ ۱۴ـ۱۵/۰۴/۱۹۹۸). قبل از آن نیز یکی از نمایندگان سوسیال دمکرات اخراج شده بود، به‌خاطر آنکه در مورد شرایط نامساعد کُردها در جلسه‌ی مشترک پارلمان اروپا و ترکیه سخنرانی کرده بود. همین طور مشاهده می‌شود که برای سلب مصونیت پارلمانی از آن‌ها و برای مجازات قانونی‌شان شدیداً و پیگیرانه تلاش می‌شود. من از شما می‌پرسم که آیا هیچ‌کس برای گرفتن حقوق ویژه‌ی پارلمانی از مجازات قانونی فردی به‌علت اینکه ترک است یا به‌خاطر اینکه گفته باشد من ترکم، تلاش کرده است؟

و) کودکان ترک قبرسی هر ساله برای شرکت در جشن هفته‌ی بیست و سوم آوریل (روز کودک) به ترکیه می‌آیند. کسانی که این روز را به کودکان جهان اختصاص داده‌اند، آن‌هایی که می‌گویند «ما بچه‌ها را دوست داریم»، «ما هستیم که برای اولین بار یک هفته تعطیلی به کودکان اختصاص داده‌ایم»، همان‌هایی هستند که کودکان کُرد را به زیر ضرب قنداق تفنگ می‌گیرند. آن‌ها تمامی این کارها را به‌خاطر ترساندن کودکان کُرد انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که کودکان کُرد با وحشت از ترک بزرگ می‌شوند. پدران و مادرانشان، پدربزرگ‌ها و برادران و خواهران بزرگ‌ترشان همه کتک خورده و قربانی شده‌اند.!

ز) نیروهای امنیتی به‌بهانه‌ی بازرسی، وسائل و اثاثیه‌ی مردم را آلوده کرده و تف و خاک به داخل کوزه‌ها و ظروف غذایشان می‌ریزند. جای روغن و بشکه‌ی آبشان را سوراخ می‌کنند و به آن‌ها ضرر و زیان می‌رسانند. به‌منظور به هم زدن وضعیت روحی مردم هر وسیله‌ای را به کار می‌گیرند و هر اقدامی را که لازم بدانند انجام می‌دهند. در جریان این پروسه به جواهرات و زیورآلات این مردم نیز دستبرد می‌زنند. ترور دولتی تند و شدید پیاده می‌شود. قدرت دولتی در راه رسیدن به این هدف به کار گرفته می‌شود به

خانواده‌ها فشار آورده می‌شود تا مجبور به ترک روستا شوند. همه‌ی این‌ها سیاست دولت است. من می‌پرسم که آیا کدام یکه از این اقدامات علیه ترک‌های قبرس به کار گرفته شده‌است؟ چگونه می‌توان ترک‌های قبرس را با کُردهای ترکیه مقایسه نمود؟ این مقایسه واقعاً در خدمت کدام هدف است؟

ح) کردستان با اجرای قوانین و دستورات مستبدانه‌ی دولتی و سلیقه‌ی فردی اداره می‌شود. مسؤولین و دست‌اندرکاران مدنی و کشوری که غیرنظامی هستند، حتی کسانی که دولت مستقیماً آن‌ها را منصوب نموده، فاقد اقتدار لازم هستند. در استان‌ها و ولایات کردستان، ارتش قدرت را در دست دارد. فرماندهان ارتش، خودشان قوانین و مقررات وضع می‌کنند و فرمان می‌رانند. اگر در روابط قدیم و حال ترک ـ یونان دقیق شویم آیا چنین است؟ با چه معیاری می‌توان آن را با رابطه‌ی ترک ـ کُرد سنجید؟

ط) ترور دولتی در کردستان شدید و گسترده است. کثافت به خورد مردم داده می‌شود. به این طریق دولت می‌خواهد مردم را گوش به فرمان نگاه دارد. آیا چنین اقدامات غیرقانونی و غیراخلاقی و غیرانسانی علیه ترک‌های قبرس صورت گرفته است؟ آیا به هیچ وجه تفکر و فرهنگی اینچنین در قبرس وجود دارد که توسل به چنین اقداماتی را اجازه دهد؟ در کردستان مردم را به نام پیشمرگ (P.K.K) جنگ طلب نامیده و به ارتش افراد خودکامه کشته می‌شوند و اگر اقوام و خویشاوندانشان شاکی باشند جنازه‌ی آنها را به آتش می‌کشند به‌طوری که قابل شناسایی نباشد و آثار جرم از بین برود. آیا در قبرس چنین اقداماتی مشاهده شده است؟ بنابراین، چنین مقایسه‌ای به‌خاطر چیست؟ چگونه و به چه شیوه‌ای کسی می‌تواند چنین استنتاج نماید که رابطه‌ی میان ترک ـ کُرد در فضایی دمکراتیک شکوفا می‌شود و رابطه‌ی ترک ـ یونانی هم در جوی غیر دمکراتیک قرار دارد؟

ی) امروز سلاح‌هایی که درجهان جایز نیست علیه هیچ‌کس به‌کار گرفته

شود، به سادگی و بدون هیچ گونه ترس از مجازات، علیه مردم کردستان به کار برده می‌شود. دولت ایالات متحده نتوانست در ویتنام سلاح شیمیایی به کار برد. اسرائیل نمی‌تواند این گونه سلاح‌ها را علیه فلسطینی‌ها به کار اندازد. بدون شک هیچ کس در فکر به کارگیری اسلحه‌ی شیمیایی علیه ترک‌های قبرس نبوده. نه در افغانستان و نه در هیچ گوشه‌ای از این جهان، از اسلحه‌ی شیمیایی استفاده نشده و توجه کسی به آن جلب نگشته است. با تمام این‌ها در کردستان این سلاح‌ها به دفعات و در جاهای گوناگون به کار رفته است. با توجه به این حقیقت چگونه می‌توان گفت روابط ترک ـ کُرد در فضایی دمکراتیک شکوفا می‌شود؟

ک) علاوه بر به کارگیری اسلحه‌ی شیمیایی و به زور مدفوع به خورد انسان‌ها دادن، مردم کردستان به زور کوچ داده می‌شوند. کوچ دادن اجباری و نفی بلد و تبعید در داخل و خارج کشور، سیاست دولت است. هر گونه فشاری به کار برده می‌شود تا مردم مجبور شوند روستا و شهرستانشان را ترک کنند. اگر هم علی‌رغم تمامی این اقدامات، توده‌ی مردم حاضر به ترک روستا و زادگاهشان نشوند و تن به کوچ اجباری ندهند، آن‌وقت بر طبق قانون و مقررات رسمی، آن‌ها را در جایی که خود می‌خواهند، به‌زور اسکان می‌دهند. کدام یک از این اقدامات در قبرس به اجرا درآمده است؟ آیا هیچ گونه اسکان اجباری در رابطه‌ی ترک ـ یونانی در قبرس وجود داشته است؟

ل) مغازه‌داران شهرهای باتمان در سوم آوریل ۱۹۹۰ به اعتراض علیه ترور دولتی در شهرهای جزیره و نصیبین درِ مغازه‌ها را بسته و جلوی مغازه‌هایشان نشستند و باوجود خواستِ مقامات دولتی از گشودن آن‌ها خودداری کردند. پس از آن، تیم‌های ویژه‌ی نیروی امنیتی با پتک، اقدام به شکستن قفل‌ها و ویترین‌ها کردند و تلاش نمودند به این شیوه مغازه‌داران را به باز کردن

مغازه‌هایشان مجبور نمایند. آیا ترور دولتی از این بدتر وجود دارد؟

م) کردستان، یک مستعمره‌ی مشترک است. کردستان پاره‌پاره شد و در بین چند کشورِ تازه به‌وجود آمده تقسیم گردید. این در نتیجه‌ی همکاری میان نیروهای امپریالیست انگلیسی و فرانسوی‌ها، ترک‌های کمالی، اعراب و شاهان سلطنتی ایران بود. سیاستِ تفرقه بینداز و حکومت کن، بدون شک سیاستی استعمارگرانه است، ولی تنها کردستان و ملت کرد بود که تقسیم و چندپاره شد. ملت کُرد تقسیم شد. به‌منظور محو همه‌ی آثارش در صفحات تاریخ و در روی زمین پاره‌پاره و توزیع گردید. کردستان حتی مستعمره هم نیست. ملت کُرد هم حتی ملتی مستعمره نمی‌باشد. کُرد و کردستان، ملت و کشوری هستند که هویتشان دزدیده شده است. کُرد ملتی است که بی‌نهایت تحقیر شده و تحت فشار قرار گرفته است تا به خود خیانت کند، برای اینکه بدون هویت و ویژگی باقی بماند که این به قول روزنامه‌ی سرخو بوون[1] عبارت است از ملتی تهی شده از خصلت انسانی. از این نقطه‌نظر نباید کردستان را با مستعمرات معمولی مقایسه کرد. برای مثال، تفاوت‌های فراوانی میان چگونگی اداره کردن هندوستان از سوی انگلستان و اداره کردن کردستان از طرف ترکیه وجود دارد. برای نمونه، در هنگام انتصاب نایب‌السلطنه یا منصوب کردن افسران بلندپایه، سعی می‌شد کسانی انتخاب شوند که آگاهی و معلومات کافی درباره‌ی زبان و فرهنگ محلی داشته باشند و بدان احترام بگذارند. بسیار آشکار است که شناخت و معلومات درباره‌ی فرهنگ و زبان کُردی و همچنین احترام گذاشتن بدان در هنگام انتصاب حکام محلی در کردستان به‌هیچ‌وجه موردنظر نیست، زیرا تلاش فراوان و همه‌جانبه‌ای برای محو و زدودن نام و زبان و فرهنگ و همه‌ی آثار ملت کُرد از صفحات تاریخ صورت می‌گیرد، که این هم به معنی تحقیر موقعیت سیاسی و اجتماعی کُردها

۱. سەرخۆ بوون: آزاده، مستقل، استقلال.

می‌باشد. این مقایسه‌ی ساده و سرپایی با هندوستان نشان می‌دهد که شرایط ناگوار کُرد تا چه حدی با یک مستعمره‌ی رسمی تفاوت دارد. بدون تردید این وضعیت با رابطه‌ی ترک ـ یونانی در قبرس قابل قیاس نیست.

ن) ترک‌های قبرس از سوی دولت ترکیه حمایت می‌شوند. دولت ترکیه حقوق ملی و اجتماعی و سیاسی ترک‌های قبرس را ضمانت می‌کند، چه از نظر قوانین نوشته شده و چه به لحاظ عملی. حقوق ترک‌های قبرس را قوانین بین‌المللی نیز ضمانت کرده است. اگر چنانچه به حقوق ترک‌های قبرس به نوعی تعدی شود، حکومت ترکیه از طریق دیپلماسی قاطعانه علیه آن موضع می‌گیرد و اگر لازم باشد متوسل به نیروی نظامی نیز می‌گردد. این حمایت، واقعیتی است که در مورد ترک‌های ساکن سایر کشورها نیز صدق می‌کند. به‌محض اینکه دولت ترکیه احساس کند در جایی حقوق ترک‌های تراکیا در یونان یا ترک‌های بلغارستان پایمال می‌شود از طریق دیپلماتیک علیه آن اعتراض می‌کند. ترکیه قاطعانه خواستار رعایت حقوق ترک‌های مقیم این کشورها می‌باشد. وزیرخارجه‌ی ترکیه در روابط دیپلماتیک دوطرفه و چندطرفه‌ی خودش با کشورهای دیگر خواستار محکوم کردن و نفی فشار وارده بر ترک‌های ساکن این کشورها هستند. دولت ترکیه این مسأله را به سطح بین‌المللی می‌کشاند تا از طرح راه‌حل‌هایی که این فشارها را محکوم می‌کند، مطمئن گردد. همچنین دولت ترکیه همین خواسته‌ها را از سازمان‌های بین‌المللی حقوق‌بشر دارد. آشکار است که با مسأله‌ی کُردها چنین برخوردی ندارد. جمعیت کُرد به بیش از سی میلیون نفر در خاورمیانه می‌رسد ولی ملتی است که در نتیجه‌ی همکاری و اتحاد نیروهای ترک‌های کمالیست و نیروهای استعمارگر انگلو ـ فرانسی و سلطنتی‌های فارس و عرب پاره‌پاره و تقسیم و توزیع شده است. سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در مورد ملت کُرد و کردستان پیاده شده و فرصت‌هایی برای همکاری این

دولت‌ها به‌وجود آورده است. حقوق مشروع ملت کُرد برای تأسیس دولت مستقل، از او سلب گشته است چون هیچ حکومتی وجود ندارد که به حقوق سلب شده‌ی این ملت اعتراض کند. هیچ حکومتی تجاوز به حقوق انسانی ملت کُرد را به آن‌ها یادآوری نمی‌کند. این حکومت‌ها به کُردها ستم می‌کنند و به آسانی اعتراضات سازمان‌های جهانی حقوق بشر را در این‌باره فراموش می‌کنند و به آن گوش نمی‌دهند، زیرا این‌ها سازمان‌های «رسمی» به حساب نمی‌آیند. در سال ۱۹۸۸ علیه کُردها در جنوب کردستان[1] در زمان و مکان‌های مختلف اسلحه‌ی شیمیایی به کار گرفته شد. تنها در شهر حلبجه بیشتر از ۵۰۰۰ انسان را در حمله‌ای نسل‌کُش از بین بردند. هزاران نفر مجروح و آواره شدند. در ماه آگوست ۱۹۸۸ در منطقه‌ای وسیع شدیداً اسلحه‌ی شیمیایی به کار گرفته شد. در جریان این کشتار جمعی و نسل‌کُشی (Genocide) در ناحیه‌ی بادینان ـ آمیدی هزارها نفر از مردم زخمی و آواره شدند و صدها هزار مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود و پناه بردن به کشورهایی که دوست کُرد نیستند، گشتند. خانه‌ها سوزانده شدند و روستاها با خاک یکسان گشتند. پل‌ها تخریب و جنگل‌ها به آتش کشیده شد و چارپایان غارت و سلاخی شدند و بالاخره در نتیجه‌ی ترور دولتی عراق در کردستان صدها هزار نفر از اهالی کردستان عراق به اجبار به بیابان‌های جنوب عراق کوچ داده شدند. این سیاست ویرانگر رژیم در کردستان به اوج خود رسیده است.[2] آیا چنین خواهشی در قبرس مشاهده شده است؟ آیا در قبرس چنین تفکری وجود دارد که نسل‌کشی و چنین اقداماتی را اجازه دهد؟ این اقدامات بعد از بمباران هیروشیما و ناکازاکی در ۱۹۴۵ بزرگ‌ترین کشتار جمعی و نسل‌کُشی است که

۱. کردستان عراق.
۲. از حلبجه به طرف اردوگاه‌های پناهندگان، گزارش سازمان حقوق‌بشر، شاخه‌ی استانبول، مارس ۱۹۹۰.

تاکنون روی داده است ولی هیچ عکس العمل چشم‌گیری در جهان به بار نیاورد. این کشتارهای جمعی رژیم عراق علیه کردها محکوم هم نشد و رژیم صدام حسین در عراق خیالش راحت بود و نگرانی‌ای در این باره نداشت. در حقیقت چون می‌دانست هیچ اعتراض شدید و مشخصی را به دنبال نخواهد داشت، اینچنین بی‌باکانه متوسل به اقدامات نسل‌کشی و کشتار جمعی شد. کشتار جمعی حلبجه در ۱۶ مارس ۱۹۸۸ روی داد. در بیستم مارس ۱۹۸۸ نشست کنفرانس عالی اسلامی در کویت برگزار گردید. این کنفرانس تا حد امکان تلاش نمود از طرح و حتی ذکر کشتار حلبجه اجتناب ورزد. شرکت‌کنندگان در این کنفرانس اسلامی بلغارستان را به‌خاطر تعویض اسامی ترک‌های آنجا به نام‌های بلغاری محکوم کردند. همچنین اسرائیل را به‌خاطر سرکوب فلسطینی‌ها محکوم کردند. حکومت یونانی قبرس را نیز که در به رسمیت شناختن دولت ترک‌های شمال قبرس کوتاهی می‌کند، محکوم کردند. حضور دولت شوروی در افغانستان هم محکوم گردید، ولی کوچکترین بحثی در قبال نسل‌کشی رژیم عراق علیه ملت کرد صورت نگرفت. هیچ یک از چهل‌ودو رهبر کشورهای اسلامی ضرورتی نمی‌دیدند که این موضوع را مطرح کنند. به همین خاطر است که رژیم صدام حسین با خیال آسوده و به آسانی مرتکب این جنایات و کشتار جمعی علیه مردم کرد می‌شود. حکومتی وجود ندارد که مسأله‌ی کردها را به محافل بین‌المللی بکشاند.

۸ـ در بالا نشان دادیم که هیچ دولتی علیه دشمنانش اسلحه‌ی شیمیایی به کار نبرده است. برای نمونه اسرائیل علیه فلسطینی‌ها این اسلحه را به کار نبرده و در فکر به کار گرفتنش نیز نمی‌باشد. اگر فرض کنیم اسرائیل این اسلحه را برای قتل‌عام (Genoside) فلسطینی‌ها به کار گیرد، چه اتفاقی روی خواهد داد؟ در آن هنگام دنیا به جنب‌وجوش خواهد افتاد و در سراسر جهان علیه

اسرائیل اعتراض و تظاهرات به‌راه می‌افتد. در جهان عرب، کشورهای اسلامی، اروپا، آسیا، آمریکا، استرالیا و در بسیاری از پایتخت‌های جهان هفته‌ها و ماه‌ها تظاهرات، میتینگ، کنفرانس و سمینارها برپا خواهد شد. بدون شک این‌گونه اعتراضات و تظاهرات در خود اسرائیل هم وجود خواهد داشت.

۹- من سعی کرده‌ام نمونه‌هایی از ترور دولتی علیه کُردها را بیاورم. بسیار لازم است که به ترور دولتی تنها به مثابه‌ی ستمی فیزیکی نگریسته نشود. ترور دولتی را نباید تنها مانند تجاوزی نگاه کرد که با هدف شکنجه‌ی جسمی و هتک حرمت و تحقیر و سلب خصایص انسانی انجام می‌شود. لازم است تفکری که پشت این تجاوز و ترور، شکنجه و آزار فیزیکی قرار دارد فراموش نشود. من معتقدم که ضروری است با نگرشی انتقادی به این تفکر نگاه شود. ابعاد پایه‌ای این تفکر عبارت از: «نوع ترکیِ مفاهیم علمی» و «نوع ترکی دمکراسی» و «نوع ترکی برابری» و «نوع ترکیِ ناسیونالیسم» و «نوع ترکیِ وطن‌پرستی» و «نوع ترکیِ آزادی اختیار و مطبوعات ترکیه» است. بر طبق نوع تحقیق علمی ترکی، دروغ گفتن، رسم روزانه است. میهن‌پرستی چه معنی دارد؟ میهن‌پرستی به این معناست که انسان با چشم بسته به وقایع و حقایقِ انکارناپذیر نگاه کند و آن‌ها را تحریف نماید. این رفتار بنا بر «منافع ملی» الزامی است. بدون شک دمکراسی برای ترک‌ها بسیار لازم است. رهبران ترک می‌گویند: «دمکراسی شیوه‌ای از زندگی است که ترک‌ها هرگز نمی‌توانند بدان بی‌توجه باشند»، ولی در این دمکراسی فرصت‌های بزرگ برای آزار و شکنجه‌ی مخالفین وجود دارد. به چه شیوه‌ی دیگری «میهن‌پرستان» می‌توانند راه درستی به «خیانتکاران» و یا به کسانی که «میهن‌پرست نیستند» نشان بدهند؟ بدون شک میهن‌پرستی لازم است، ولی چشم‌گیرترین پیش شرط این نوع «وطن‌پرستی» عبارت است از اینکه به سرزمین ملت دیگری

آن‌قدر علاقه داشته باشید که با توجه به فرهنگ مردم اصلی این سرزمین را کنترل کرده و اگر لازم بود آن‌ها را از میهنشان کوچ اجباری دهید. بدون شک ناسیونالیسم چیزی است که ترک‌ها بدون آن نمی‌توانند جلو بروند. ولی برای ترک‌ها این هم ضروری است که بنیادهای هویت ملی دیگر ملیت‌ها را از ریشه درآورند و خصائص ملی ترکی را به آنها تحمیل کنند، به نحوی که تفاوتی با ترک‌ها نداشته باشند. لنتشان: هر مقاله یا خبری درباره‌ی رویدادی علیه مصلحت ملی صرف‌نظر از اهمیتش می‌بایستی درز گرفته شود و از انعکاسش جلوگیری به‌عمل آید. این یکی از مهم‌ترین وظایف مطبوعات و رسانه‌های گروهی ترکیه است. در پس ترور دولتی و شکنجه و سرکوب، این طرز تفکر، این نوع مفهوم علمی، این مفهوم درک از دمکراسی، این نوع ناسیونالیسم و این نوع دیدگاه میهن‌پرستانه پنهان شده است. تمامی این‌ها هستند که شکنجه و سرکوب و قانون‌شکنی را مشروعیت می‌بخشند. این، آن تفکری است که در پشت شکنجه دادن سیستماتیک و سرکوب، قانون‌شکنی را مشروعیت می‌بخشد. در داخل و خارج، همین طرز تفکر، حامی این شکنجه دادن و بی‌قانونی است. بالاخره ترور دولتی ترکی در کردستان به کمک و همکاری دانشگاه‌ها و مطبوعات و احزاب سیاسی و دادگاه‌های ترک که برایش تبلیغ می‌کنند، گسترش می‌یابد.

۱۰ ـ یکی از مفاهیمی که در دستگاه تبلیغاتی سنجیده شده این است که می‌گوید: «مشارکت در غم و شادی ملی». بنا به این ادعا می‌شود که گویا میان همه‌ی هموطنان، وحدتی ارگانیک وجود دارد و همگان در غم و شادی و امید و افتخار یکدیگر شریکند.

ابتدا اشاره شده است که همگان در ترکیه ترک هستند و بعداً ادعا شده است که همه‌ی ترک‌ها در غم و شادی و امید و آرزو احساسات مشترکی دارند. در حقیقت به هر صورت وضعیت به آن شکل نیست. واقعیت

می‌تواند مو صه جلادیده شود و نزدیک به هفتاد سال است که به همین شکل بوده است. هر وقت ستمی علیه ترک‌ها در بلغارستان، قبرس، یونان، آذربایجان و... اعمال گردد، ترکیه فوراً به همه‌ی جهان اطلاع می‌دهد و همه را فرا می‌خواند که احساس همدردی کنند. از همه‌ی ملت‌ها می‌خواهد که این اقدامات را محکوم کنند و برای محو این ستم‌ها گام بردارند و از اقداماتی که برای رفع این ستم‌ها می‌شود پشتیبانی کنند. برای مثال، دولت ترکیه که به هنگام اشغال قبرس از همه طلب پشتیبانی کرد، خواستار حمایت جانی و مالی شد. می‌بایستی همگان بر حق بودن مسأله‌ی ترک‌های قبرس را تکرار می‌کردند. هر اقدام سرکوبگرانه در بلغارستان علیه ترک‌ها موجب می‌شد که ترکیه محکومیت آن را از همه بخواهد و خواستار می‌شد که همگان در محافل بین‌المللی، حقانیت ترکیه را روشن نمایند و برای تغییر اوضاع بلغارستان تلاش کنند. ولی اگر هر کُردی در شهر سیرت یا حکاری به کُرد دیگری کمک کند که علیه حکومت عراق در جنوب کردستان می‌جنگد، مثلاً کمی دارو برایشان بفرستد، فوراً غافلگیر و دستگیر و زندانی شده و مجازات می‌گردید. دولت ترکیه به عراق همه گونه کمک می‌دهد تا از غلبه‌اش بر کُردها خاطر جمع شود. باید از عراق پشتیبانی شود، این است آن «شراکت در غم و شادی و امید و افتخار». این وضعیت نشانگر مواضع و نحوه‌ی برخورد دولت ترکیه در قبال پناهندگان کُردی که از عراق آمده‌اند و مقایسه‌ی آن با برخورد ترک‌هایی است که از بلغارستان به ترکیه فرستاده شده‌اند. در ماه آگوست سال ۱۹۸۸ در نتیجه‌ی کاربرد شدید و گسترده‌ی اسلحه‌ی شیمیایی قریب صد هزار انسان کُرد ناچار متقاضی پناهندگی از ترکیه شدند. در آغاز ترکیه نمی‌خواست آن‌ها را مانند پناهنده بپذیرد و در حقیقت هم تعدادی از آن‌ها را دستگیر کرد و به دولت عراق تحویل داد. سرانجام به علت مجموعه عوامل، دولت ترکیه ناچار گردید که با ماندن این کُردها در ترکیه موافقت کند ولی

به مثابه‌ی پناهنده‌ی رسمی حقوق پناهندگی برای آن‌ها قائل نشد حتی با آن‌ها مانند اسرای جنگی رفتار کرد و بالاخره همه‌ی آن‌ها را در اردوگاه‌های محصور با سیم خاردار اسکان داد. بدون شک که برخورد و وضع دولت ترکیه با ترک‌هایی که از بلغارستان به ترکیه می‌آیند، به‌هیچ‌وجه اینچنین نیست. به ترک‌های بلغاری به مثابه‌ی «برادر هم‌نژاد» خیر مقدم گفته می‌شود و بذل همه‌گونه کمک مالی و معنوی در حق آن‌ها دریغ نمی‌گردد. به آن‌هایی که فامیل و آشنایی داشتند کمک می‌کردند تا آن‌ها را یافته و نزدشان اقامت گزینند. رادیو، تلویزیون و مطبوعات در اختیارشان گذاشته می‌شدند تا بتوانند وضعیت خود را بیان کنند. برخورد با کُردهای پناهنده مفید و مختصر چنین بود: «فرقی میان کشتن کُرد و سگ وجود ندارد». کُردهای عراق نه تنها اجازه نداشتند که با فامیل و خویشاوندانشان تماس بگیرند، بلکه از دیدار اقوامشان در شمال کردستان که می‌خواستند به آن‌ها کمک مادی و معنوی کنند جلوگیری می‌شد. حکومت ترکیه چنین اصطلاحاتی در این باره به کار می‌برد: «دکترهایمان تحقیقات لازم را انجام داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که اسلحه‌ی شیمیایی به کار برده نشده است». در حالی که اسلحه‌ی شیمیایی در سطحی وسیع به کار گرفته شده بود. دولت ترکیه اینچنین از طریق مشروعیت بخشیدن به قربانی کردن کُردها جنایات و کشتار جمعی دولت عراق را پرده می‌پوشید و از عراق حمایت می‌کرد. دولت ترکیه همین‌طور از حضور تیم‌های ویژه‌ی بین‌المللی برای تحقیق و بررسی بر روی قربانیان اسلحه‌ی شیمیایی عراق جلوگیری می‌کرد. به این تیم‌ها اجازه‌ی آمدن به ترکیه و عراق داده نمی‌شد. برعکس درباره‌ی مایه‌کوبی ترک‌های بلغاری، دولت ترکیه از تیم‌های ویژه‌ی بین‌المللی دعوت به عمل آورد که به ترکیه بیایند. آیا این مشارکت در غم و شادی و امید و افتخار است؟ مطبوعات حتی ادعا می‌کردند که کشتار جمعی رژیم عراق در راستای «منافع پایه‌ای ملی

ترکان می‌باشد. از این هم بالاتر با همکاری مزدوران عراقی و پلیس مخفی ترکیه پناهندگان کُرد عراقی مسموم گردیدند. از طریق مسموم کردن نان پناهندگان کُرد، زهر به خورد هزاران تن از آنها دادند. از این کشتار جمعی کُردها، حکومت، مطبوعات و نیروهای امنیتی ترکیه بسیار خوشحال و خشنود بودند، ولی کُردهای آگاه شمال کردستان شدیداً نگران و اندوهگین شدند. آن‌ها نمی‌توانستند به کمک اقوام و آشنایانشان بشتابند، به کوچک‌ترین نیاز ضروری پناهندگان کُرد جوابی داده نمی‌شد. دولت ترکیه از به رسمیت شناختن پناهندگان کُرد خودداری می‌کرد و مانع رسیدن کمک‌های مستقیم UNCHR (کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل) و شماری از دولت‌های دیگر به آن‌ها می‌شد و مقامات ترکیه به آن‌ها می‌گفتند: «پول‌ها را نقداً به ما تحویل بدهید. خودمان آن را بین نیازمندان توزیع می‌کنیم»، چون دولت‌های کمک کننده اعتمادی به حکومت ترکیه نداشتند، از تحویل نقدی این کمک‌ها به رژیم ترکیه خودداری کردند. آن‌ها کاملاً مطمئن بودند که کمک‌هایی که به رژیم ترکیه تحویل می‌شود، عملاً به دست پناهندگان کُرد نمی‌رسد.

آن کمک‌های مالی که برای قربانیان زلزله در وارتو، لاس، وان فرستاده شد هرگز به دست مردم نرسید. حکومت ترکیه همه‌ی آن کمک‌ها را به دلخواه به مقاصد گوناگون و مرحله‌های دیگر به کار برد.

دست‌اندرکاران ترکیه از یک سو نیازمندی‌های اساسی پناهندگان کُرد را برآورده نمی‌کردند و از سوی دیگر از کمک خویشاوندان و سازمان‌های بین‌المللی نیز ممانعت می‌کردند و در همان حال از پیمان بارگران پناهندگان خسته نمی‌شدند. آشکار است که مشارکت در غم و شادی و امید و افتخار این طوری نیست. این شعار با هدفی ایدئولوژیکی به کار گرفته شده است. این شعار به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و اعتباری ندارد و به دادگاه کشاندن

کسانی که به این شعار اعتقادی ندارند، هیچ ثمری به بار نمی‌آورد.

۱۱ ـ آنچه در اینجا لازم است به آن پرداخته شود و در مورد آن موضع‌گیری گردد، مسأله‌ی «احساسات ملی» است. دفاع از آزادی کُردها و برابری میان کُردها و ترک‌ها به‌عنوان تبلیغاتی برای تضعیف احساسات ملی ترک‌ها قلمداد می‌شود. خواست انحلال قانون ممنوعیت زبان کُردی و رفع موانع بر سر راه کاربرد و شکوفایی زبان و فرهنگ کُردی، ضربه زدن و تضعیف احساسات ملی ترک تلقی می‌گردد. این‌ها احساسات ملی ترک‌ها را تضعیف نمی‌کنند، بلکه برعکس این کارها موجب تقویت آن می‌گردد.

دفاع از خواست و تفکر معاصر و بحث درباره‌ی حقوق بشر و آزادی‌هایش باعث قدرتمند شدن احساسات ملی جامعه است. برای مثال: در آلمان جنبشی وجود دارد با این شعار که «ترک‌ها، گم شوید!» این، باعث جریحه‌دار شدن احساسات ملی ترک در داخل و خارج کشور می‌گردد، اما چطور دفاع از آزادی و برابری برای ترک و کُرد باعث جریحه‌دار شدن احساسات ملی ترک می‌گردد؟

اتهاماتی که به پانزده دیپلمات ترک به مثابه‌ی مزدور وارد شد و از مقامات ترکیه خواسته شد که آن‌ها را به کشور احضار کنند و به لزوم پیگرد قانونی این مسأله در دادگاه جنایی آلمان تأکید گردید، احساسات ملی ترک‌ها را جریحه‌دار می‌کرد.[1] چرا و چگونه دولت ترکیه تحقیر و ریشخند آلمانی‌ها را تحمل می‌کند و احساسات ملی ترک جریحه‌دار نمی‌شود و قادر به جوابگویی نیست؟ چرا و چگونه دفاع از آزادی کُردها باعث جریحه‌دار شدن احساسات ملی ترک‌ها می‌شود؟ شماری از مجامع بین‌المللی UNCHR (کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل) و بعضی از حکومت‌های جهان،

---

۱. صباح، هفتم آوریل ۱۹۹۰.

خواستار کمک به پناهندگان کُرد در اردوگاه‌های ترکیه هستند و می‌خواهند به آن‌ها کمک مادی و معنوی بکنند، ولی چون حکومت ترکیه به عنوان پناهنده آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، عملاً برنامه‌ی این کمک‌رسانی پیاده نمی‌شود. وقتی که مقامات ترکیه می‌گویند: «کمک‌هایتان را به سازمان‌های قابل اعتماد ترکیه بسپارید تا به شیوه‌ای منظم و منصفانه توزیع گردد» طبیعی است که آن‌ها به حرف‌های دولت ترکیه باور و اعتماد نداشته باشند. احساسات ملی ترک جریحه‌دار می‌شود، اما از سوی دیگر، کسانی که خواهان آزادی ملت کُرد هستند و در راه تحقق برابری مردم کُرد و ترک تلاش می‌کنند، هرگز احساس ملی ترک‌ها را جریحه‌دار نمی‌کنند. از این نقطه‌نظر، ساخته‌های دولت ترکیه بی‌ارزش است. این ادعاهای ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه است که در مکان‌های بی‌ربط و نامناسب دنبال عواملی می‌گردد که موجب جریحه‌دار شدن احساسات ملی ترک‌ها می‌شوند. مقامات ترکیه قادر نیستند به جا و به موقع، عکس‌العمل‌های شایسته و لازم نسبت به مسائل نشان دهند. برای نمونه، موقعی که ترک‌ها از آلمان اخراج و تمسخر شدند، مقامات ترکیه چه عکس‌العملی نشان دادند؟ آیا نتوانستند احساسات مجروحشان را ترمیم کنند؟ این نتیجه بدون کم و کاست می‌رساند که دولت ترکیه در جا و مکان نامناسب به دنبال پیدا کردن عواملی هستند که باعث جریحه‌دار شدن احساسات ملی ترک‌ها گشته است.

تمدن، عبارت از آزادی انتقاد از سیاست داخلی و خارجی است، بدون اینکه انسان ترسی از زندان و مجازات داشته باشد.

الف) در نوشته‌هایم سعی کرده‌ام از دانشگاه‌ها و پروفسورهای ترک انتقاد

کنم. تلاش کرده‌ام نشان دهم که تفکر آن‌ها در مورد مسأله‌ی کُرد، مستدل و منطقی نیست و با روش علمی با این مسأله برخورد نمی‌کنند. عملکردهای آن‌ها مانند بخشی از عملکردهای سازمان اطلاعات و امنیت ملی ترک است. مرا به‌خاطر این نظرات و تلاش‌ها به دادگاه کشیده‌اند. محاکمه کردن من بدین معنی است که دست‌اندرکاران رژیم می‌خواهند از هرگونه بحث و گفت‌وگوی منطقی درباره‌ی این موضوعات جلوگیری شود و بدان خاتمه دهند. این، به خودی خود دلیلی بر این است که آگاهی واقعی علمی نمی‌تواند در زیر سایه‌ی فشار و تهدید پلیس شکوفا شود. از سوی دیگر ناچارم باور کنم با دانشگاه‌ها و پروفسورهای ترک نیز برخورد ناروا شده است. باید به دانشگاه‌ها و پروفسورهای ترک، اختیار لازم و آزادی آکادمی داده شود تا بتوانند نظراتشان را بیان کنند. ضروری است که آن‌ها احتیاجی به چتر حمایت پلیس نداشته باشند. این نظرات که از سوی دانشگاه‌ها و پرفسورهای ترک بیان می‌شود و تنها به کمک و همکاری پلیس به کرسی می‌نشیند و از سوی آن‌ها حفاظت می‌شود، به این معنی است که این‌ها فاقد توان و آزادی آکادمی برای بیان و تفسیر نظراتشان هستند. این واقعیت، بزرگ‌ترین بی‌عدالتی است که در حق آن‌ها روا می‌دارند. پروفسورها باید در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند جوابگوی نقد و نظراتشان باشند. بایستی صاحب قدرت و آزادی باشند تا بتوانند از نظرات و دیدگاه‌هایشان دفاع کنند.

ب) من همان‌طور تلاش کرده‌ام از مطبوعات ترک نیز انتقاد کنم. مطبوعات ترکیه همچنین اخبار واقعی درباره‌ی کردستان را منتشر نمی‌کنند. همه‌ی خبرها برطبق شاخص‌هایی که «مطابق منافع ملی ترک» است، تنظیم و پخش می‌گردد. این حقیقت همان‌طور نشان می‌دهد که خبرنگاران و مطبوعات نیز مانند نمایندگان بخشی از سازمان اطلاعات و امنیت ملی عمل می‌کنند.

هدف این دادگاه هم پایان بخشیدن به این‌گونه انتقادات است. خبرنگاران مطبوعات ترکیه باید احتیاجی به حمایت پلیس و دادستان نداشته باشند. آن‌ها باید خودشان بتوانند از نظرات و عملکردهایشان دفاع کنند.

پ) تمدن، تنها به معنی ساختن پل‌ها و مساجد و برج‌ها و حمام عمومی نیست. تمدن، عبارت است از آزادی انتقاد از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت و نظام ارزشی‌ای که به شدت ـ از سوی دولت و ایدئولوژی رسمی‌اش ـ از آن دفاع می‌شود. معنی تمدن عبارت است از وجود توانایی انتقادکردن آزادانه بدون هیچ ترسی از تهدید و هر نوع مجازات و سرکوب از سوی مقامات رژیم. این اساس آن ساختاری است که ما بدان «تمدن غربی» می‌گوییم. این تمدن، تفکری است که روند ترقی و شکوفایی را شروع می‌کند و سرانجام قابل اتکا و اطمینان‌بخش است.

ت) با گفتن اینکه ما مسجدی ساخته‌ایم، فرشی بافته‌ایم، قرآن نوشته‌ایم و یا با گرداندن آثار سلطان سلیمان قانونی به دور جهان، نمی‌توان ترکیه را به جهان شناساند. آنچه می‌تواند ترکیه را به جهانیان بشناساند این‌ها نیستند. بلکه آن موضوعات عینی‌ای می‌باشد که قبلاً از آن صحبت کردیم. پروفسورها با تمام عناوین و رتبه‌های بلندشان، مداوماً از ارج و احترام فراوان تمدن ترک برای زنان سخن می‌گویند.

نوشته‌های من همیشه درباره‌ی آن حوادثی است که پیوسته در کردستان روی می‌دهند. در کردستان، زنان در برابر چشمان مردان دست و پا بسته‌ی خود شکنجه می‌شوند. زنان را به‌زور لخت می‌کنند و آن‌ها را به زمین می‌کشند. آنان را هتک حرمت می‌کنند و در معرض هزار و یک گونه تجاوز قرار می‌دهند. این واقعیت کنونی کردستان است، نه آنچه که پروفسورها با عناوین دور و دراز و بلندمرتبه به تحریک مقامات دولتی به جهانیان اعلام می‌کنند.

گویا تمدن ترکی برای زنان ارزش و احترام قائل است. این‌ها تنها نشان علاقه و احترام نیروهای امنیتی ترکیه برای زنان کُرد است و انکار این حقایق از سوی دولت ترکیه ذره‌ای از این واقعیت را عوض نمی‌کند. شما نمی‌توانید به هیچ‌کس بقبولانید که وارث تمدنی پیشرفته و پایدار هستید، در حالی که پروفسورهای مشهور و بلندپایه‌ی خود را با پاداش مادی و معنوی تحریک و وادار می‌کنید که ادعاهای فوق‌العاده غیرواقعی‌شان را در تیراژ بالایی چاپ و منتشر کنند؛ در همان حال، کسانی را که واقعیت این ادعاها را به زیر سؤال ببرند و از آن انتقاد بکنند، از چپ و راست سرکوب کرده و به زندان می‌اندازید. تمدن، عبارت است از آزادی و توانایی انتقاد از دیدگاه و نظر پروفسورها و انتقاد از آزار و شکنجه‌ی زنان کُرد از سوی نیروهای امنیتی ترک. تمدن، توانایی این انتقاد کردن‌ها بدون هیچ‌گونه ترسی از به‌زندان افتادن است. سکوت و چشم‌پوشی از شکنجه و ستم با تمدن خوانایی ندارد. هرکجا آزادی سیاسی و توده‌های حساس مردم وجود داشته باشند، شکنجه وجود نخواهد داشت و این تنها راهِ پایان دادن به شکنجه می‌باشد. مؤسسات دولتیِ ترکیه به این افتخار می‌کنند که چگونه و تا چه حد کودکان را دوست دارند و اینکه ترکیه نخستین کشور جهان است که «روز کودک» را به‌عنوان تعطیل ملی به رسمیت شناخته است. همه ساله از ۴/۲۳ از کودکان تمامی کشورهای جهان دعوت می‌شود و یک هفته‌ی تمام فریاد می‌زنند که: «ما بچه‌ها را دوست داریم.»، «ما برای کودکان ارزش قائلیم.»، «ما اولین کشوری هستیم که روز کودک را برای بچه‌ها روز تعطیل ملی اعلام کرده‌ایم». به هر شکل، حقیقت در کردستان این چنین است.

در برابر چشم بچه‌ها، مادربزرگ و پدربزرگ، پدر و مادر، خواهر و برادر و کس و کارشان شکنجه و آزار می‌شوند و این رویدادها مستمراً و در ابعاد

وسیع و گسترده تکرار می‌شوند. تنها راه دفاع از مقامات ترکیه انکار آشکار واقعیات است. آنچه ترکیه را به جهان معرفی می‌کند، دعوت یک هفته‌ای کودکان جهان برای جشن ۴/۲۳ نیست، بلکه شکنجه و آزار کودکان کردستان عقب‌مانده است که ترکیه را به جهان می‌شناساند؛ آن اقدامات و تلاش‌هایی است که برای خفه کردن صدای کودکان کُرد به‌ضرب قنداق تفنگ انجام می‌گیرد، در حالی که مادر و پدرشان در جلوی آن‌ها شکنجه و آزار می‌بینند. بدون شک ترکیه همراه با مستعمره‌اش کردستان نمی‌تواند به جمع ملت‌های دمکرات غربی بپیوندد. ترکیه به زور مستعمره‌ای را اداره می‌کند و سیاستی پیاده می‌کند که در درندگی بی‌نظیر می‌باشد و در خارج و داخل شناخته شده و روزبه‌روز بیشتر آشکار می‌شود و تحت این شرایط در جوامع اروپایی بی‌اعتبار و منزوی می‌شود، زیرا در هر شکل و لباسی به‌خاطر سیاستی که در کردستانِ مستعمره پیاده می‌کند، محکوم می‌شود. درباره‌ی این مسأله ترکیه سربلند نیست و دست‌هایش خون‌آلود است. رسواییِ دولت ترکیه زیاد است. تنها راه برای حفظ همین مقدار آبرو و خلاص شدن از زیر سؤال رفتنش این است که تلاش کند بسیار هوشیارانه از شرکت در همه‌ی جلسات و نشست‌های بین‌المللی اجتناب ورزد.

بزرگواران:

در این مرحله از دادگاهم نمی‌خواهم چیز بیشتری بگویم.

با احترام،

اسماعیل بشیکچی، ۱۸ آوریل ۱۹۹۰.

زندان بایرام پاشا، سلول شماره‌ی C13 در استانبول.

مسأله‌ی کردستان در ترکیه و عراق

مقدمه

در سال ۱۹۷۱ دستگیری، بازداشت، تفتیش و بازجویی جمعی در شرق (کردستان) روی داد.

(D.D.K.O) و حزب دمکرات کردستان ترکیه، بزرگ‌ترین احزابی بودند که نمایندگی اکثریت مردم را داشتند. بازداشتگاه‌های نظامی مملو از اقشار مختلف کُردها مانند دانش‌آموزان، کسبه، کارگران، کارمندان جزء، زمینداران و مالکان، شیخ‌ها و رؤسای ایل و عشیره بود.

دادستانانِ دادگاه‌های نظامی در مناطق سیرت و دیاربکر همان‌طور عمل می‌کردند که از پیش ایدئولوژی و خصوصیت دولت رسمی ترکیه بود. آن‌ها بر محکومیت کُرد و زبان کُردی رأی داده بودند و این امر را سازماندهی کرده بودند.

این دادستان‌ها آن‌هایی را نیز که حتی یک واژه‌ی ترکی بلد نبودند، ترک می‌دانستند و به‌حساب می‌آوردند. با وجود نیاز به مترجم برای متهمینی که توان بازجویی نداشتند، دادستان دادگاه‌ها باز منکر زبان کُردی بودند و بر این باور بودند که زبانی که با این نام شناخته شده، فقط لهجه‌ای از زبان ترکی است. اساتید دانشگاه‌ها نیز این نظریه را تأیید می‌کردند و همین روش را پیش می‌گرفتند. این گروه می‌گفتند که این نظریه علمی است، شکی در آن وجود ندارد و آخرین تحقیقات علمی‌شان این نظریه را ثابت کرده است.

نکته‌ی برجسته و بنیادی این دادگاه‌ها در سال ۱۹۷۱، تضاد شدید و غیرقابل سازش در ابعاد و نمودهای زندگی بود. به‌همین دلیل دادگاه‌های ۱۹۷۱ مرحله‌ی بسیار مهمی از تاریخ مردم کُرد را روشن کردند. در هنگام تشکیل این دادگاه، مردم کُرد بر هویت ملی خود و جامعه و زبان و فرهنگ و تاریخ و ادبیات کُرد پای فشردند. پروسه‌ی آگاه شدن و

ارج نهادن و همچنین بحث در این مورد حتی بعد از خاتمه‌ی دادگاه و زندانی شدنشان همچنان با سرعت ادامه یافت.

در نیمه‌ی سال ۱۹۷۰ این پروسه ارزش و اهمیت خود را نمایاند. روند و پیشرفت آگاهی کُردها درباره‌ی کولونی [مستعمره] کردن کُرد و کردستان، عمیقاً به این مسأله بستگی داشت.

این دیدگاه که کردستان سرزمینی اشغال شده است و کُردها ملتی تحلیل رفته هستند، از سال‌های (۱۹۷۵ ـ ۱۹۷۴) به بعد در میان تمام کُردها و برخی از سازمان‌های ترک گسترش یافت و طرفدار پیدا کرد. اکثر تشکل‌ها و بعضی از سازمان‌های ترکی نیز به پیشرفت این نظریه کمک کردند. این دیدگاه در جامعه انعکاس یافت و بر بسیاری از جوانان کُرد در کردستان تأثیر گذاشت و همه‌ی جریانات، شناساندن و تحرک بخشیدن هویت کُردی را شروع کردند و آگاهانه از هویت کُردها دفاع کردند.

به‌طور کل در دهه‌ی ۱۹۸۰ روند گردآوری اطلاعات به‌صورت علمی، درباره‌ی جامعه‌ی کُرد و کردستان در سطح وسیع‌تر و باارزش‌تری انجام شد. این روند بر بنیاد تفکر و روش و سنت کُرد، عمیقاً تأثیر گذاشت. برای نمونه، در تشکیل دادگاه‌های نظامی در سال ۱۹۷۱ کُردها به‌خاطر اینکه ثابت کنند زبان کُردی یک لهجه یا گویش ترکی نیست و زبان جداگانه‌ای است، جان و زندگی خود را فدا نمودند. در دهه‌ی ۱۹۸۰ کُردها در دادگاه‌ها زبان خودشان را به کار می‌بردند و قهرمانانه و با اعتمادبه‌نفس زیاد به‌زبان مادری (کُردی) از خود دفاع می‌کردند. هدف از این تلاش و اصرار، جلب توجه مردم و افکار عمومی در داخل ترکیه، خاورمیانه و تمام جهان به وضعیت مردم کردستان بود تا از این طریق نشان بدهند که از چه دیدگاهی به کردستان نگاه شده و همچنین به‌روشنی مشخص گردد که هویت کُرد حتی در سطحی پایین‌تر از هویت ملتی استعمارزده قرار دارد و چه بسا بدتر از یک مستعمره می‌باشد.

در اینجا هدف، روشن کردنِ این نیست که ثابت کنیم کردستان چگونه مستعمره شده است یا اینکه چگونه به وضعیتی بدتر از این افتاده که از لحاظ هویتی هم نمی‌شود آن را ملتی استعمار شده به‌حساب آورد. بی‌شک این‌ها مواردی هستند که باید تجزیه و تحلیل شوند. در اینجا هدف من بیشتر این است که موارد اصلی را با دقت در نظر بگیرم و سؤالاتی چند مطرح کنم.

ظهور مستعمرات در قرن نوزدهم

از نظر تاریخی، مستعمرات به مستعمره و نیمه‌مستعمره تقسیم می‌شوند. مستعمرات، جوامعی هستند که هنوز آن‌قدر رشد و تکامل نیافته‌اند که بتوانند صورت یک دولت رسمی و ملی را به خود بگیرند. دولتی قدرتمند، به‌خاطر زیاد کردن دامنه‌ها و مرزهای امپراتوری‌اش و توسعه‌ی قلمرو خود، اقتصاد جامعه سنتی را به اقتصاد خود وابسته می‌کند و از آن به‌عنوان ستون اقتصادی خویش استفاده می‌نماید. این کشور قدرتمند برای هموار کردن و زمینه‌سازی کردن برای غارت اقتصادی از نقطه‌نظر سیاسی به استقرار زیربنای لازم برای رهبری سیاسی در کشور مستعمره اقدام می‌نماید.

این پایگاه رهبری بی‌شک حاصل کشورهای استعمارگر است که تبدیل به یک سازمان سیاسی تمام و کمال می‌گردد. همه‌ی جهات و بخش‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی این پایگاه رهبری از سوی استعمارگران کنترل می‌شود. از طریق این پایگاه است که استعمارگران، کالاها و اجناس بازرگانی خودشان را به جوامع مستعمره می‌رسانند. مهم‌ترین مقامات و رهبران مستعمره عبارتند از: ژنرال، امیر، سلطان، جانشین سلطان، کمیسر و ژنرال نظامی.

اما این پایگاه سیاسی و رهبری، خودمختاری‌اش را در حد ویژه و مشخص شده‌ای پیاده می‌کند. به همین دلیل، بهتر است برای آن، مفهوم «دولت مستعمره» را که با این سیستم سیاسی مطابقت دارد، به کار ببریم. انگلیسی‌ها چنین سیستمی را در کشورهای آسیایی مانند: هندوستان، سیلان، مالزی و برمه داشته‌اند. در کشورهای آفریقایی نیز همانند کنیا، اوگاندا، بوتسوانا، سودان و تانزانیا و نیز در هندوراس، آمریکا و در اقیانوسیه، کشور نیوزیلند همین سیاست را داشته‌اند.

فرانسه نیز به همین روش، مانند: کشورهای مراکش، الجزایر، تونس، سنگال، غنا، موریتانی، دلتای علیا و داهومی و بلژیک و زئیر. پرتقال هم: آنگولا، موزامبیک، گینه‌ی بیسائو و هلند و اندونزی.

استعمارگران به پرسنل بومی و دست‌نشانده جهت تصدی و هدایت بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی مذهبی در کشورهای تحت استعمارشان احتیاج داشتند، اما این پرسنل‌های دست‌نشانده می‌بایست با رسوم غربی پرورش یافته و آموزش یابند. این کارمندان به‌شیوه‌ای آموزش می‌دیدند و تربیت می‌شدند که منافع دولت‌های حاکم را حفظ نمایند. بنابراین آن‌ها همانند خود استعمارگران بودند.

نیمه‌مستعمره به آن دسته از حکومت‌ها گفته می‌شود که پیش از آن، خودشان حکومت داشته‌اند. این نیمه‌مستعمره‌ها دارای تاریخ کهن، سنن و رسوم تاریخی خود بودند. چین، ایران و امپراتوری عثمانی جزو این دسته بودند. به‌دلیل قدرت و نفوذ رو به ازدیاد دولت‌های امپریالیست، این کشورها نیز احساس کردند که نیاز به تربیت دست‌اندرکاران حکومتی و سازماندهی مجددِ ارکان نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان دارند.

پایه‌ی اجتماعی کردستان و ملت کُرد

کردستان سرزمینی است که به‌لحاظ اجتماعی در سطحی پایین‌تر از یک کشور مستعمره قرار دارد و کُرد ملتی است که در سطحی نازل‌تر از سطح ملت مستعمره قرار دارد و ملتی بی‌شناسنامه و بی‌هویت است. وضعیت اجتماعی کردستان قابل قیاس با سطح اجتماعی کشورهای مستعمره و یا نیمه‌مستعمره نیست. به کردستان حتی جایگاهی اجتماعی در سطح مستعمره داده نشده است. ملت کُرد حتی به‌سطح مردم مستعمره نیز نرسیده است. درجه‌ی پیشرفت اجتماعی کردستان و ملت کُرد به‌مراتب پایین‌تر از میزان پیشرفت اجتماعی کشوری استعمار شده می‌باشد.[۱]

فشارهای زیادی برای خفه کردن و نابودی هویت ملی کُرد وارد می‌شود و همان‌طور تبدیل آن‌ها به برده و محو نمودن اسم و رسم، فرهنگ، تمدن و زبان آن‌ها از صفحه‌ی تاریخ در روی زمین پیوسته در جریان است که در واقع هدف، تحلیل و از بین بردن هویت ملی کُردهاست.

ملت کُرد علیه این عقب‌ماندگی بسیار زیاد و علیه نبودنِ هیچ‌گونه پیشرفت اجتماعی تلاش می‌نماید. این وضعیت از طرف رهبران امپریالیسم جهانی و همکاران محلی‌شان در خاورمیانه به آن‌ها تحمیل شده است. تلاش کُردها در دهه‌ی اول قرن بیستم همه‌گونه شیوه‌های مبارزه‌ای را شامل شده است که مبارزه‌ی مسلحانه یکی از انواع این مبارزه در راه آزادی است.

اینجا لازم است در مورد: «نیروهای امپریالیستی و همکارانشان» تکیه کرده و تعمق نماییم. آن دولت‌هایی که با قدرت‌های استعمارگر همکاری می‌کنند با این هدف که کُرد و کردستان را از بین ببرند، خودشان نیز

---

۱. قیاس فقط مربوط به کردستان ترکیه است. در واقع این جزوه یک رساله‌ی تحقیقی جهت پایان‌نامه‌ی تحصیلی بشیکچی است ـم.

استعمارگرند و با دولت‌های دیگری که با هدف همکاری با نیروهای امپریالیست در عرصه‌های گوناگون عمل می‌کنند، تفاوت دارند. شرکت کردن و یا وارد شدن در پیمان‌های نظامی نمونه‌ای از این نوع همکاری‌ها می‌باشد. دولت ترکیه که کردستان را اشغال کرده و به کشورش ضمیمه کرده است، جدا از غارت و استعمار ثروت طبیعی آن مانند: نفت، منابع مس، زغال‌سنگ، فسفات، زمین، جنگل، آب و همین‌طور به کار بردن آن به مثابه‌ی بازاری برای فروش کالاهای ساخته شده، منکر وجود و هویت ملی او نیز می‌شود.

در کردستان عواملی نیز وجود دارند که در هیچ یک از مستعمرات سنتی دیگر دیده نشده است و به همین جهت ویژگی و نقشی متمایز به کردستان می‌بخشند. این‌ها عواملی هستند که در مستعمرات دیده نمی‌شوند ولی در کردستان قابل رؤیت می‌باشند و موجب کندی پیشرفت اجتماعی کردستان از سطح پایین‌تر از مستعمرات است. هرچند قبلاً این‌ها را توضیح داده‌ام ولی تکرار آن مفید است.

برای نمونه، اجازه بدهید به رابطه‌ی انگلستان و اوگاندا اشاره کنم. سرزمینی به اسم اوگاندا کشوری مستعمره شده با مرزهای مشخص بوده که ساکنان آن انگلیسی نبودند. خاک اوگاندا جزئی از خاک انگلستان به‌حساب نمی‌آمد. تلاشی هم برای انگلیسی نمودن آن‌ها در جریان نبود. این هم برای انگلیسی‌ها و هم برای اوگاندایی‌ها روشن بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در نتیجه‌ی بحث و گفت‌وگویی که در مورد قانون اساسی (Constitutional) انجام شد، اوگاندا به کشوری مستقل با مرزهای ثابت تبدیل شد و در چارچوب مرزهای موجود خود مستقل گردید.

رابطه‌ی انگلستان و هندوستان، نیوزیلند، گینه، سومالی و بوتسوانا باز به همان شیوه بوده است. می‌توانیم همان رابطه را در مورد فرانسه و

سرزمین‌های تونس و الجزایر و مراکش ببینیم مردمی که در این سرزمین‌ها زندگی می‌کنند فرانسوی نیستند و تلاشی هم برای فرانسوی کردن آن‌ها صورت نمی‌گیرد. این مسائل برای فرانسوی‌ها و مردم بومی روشن است. می‌توان همین قضیه را در مورد پرتقال در رابطه با آنگولا و موزامبیک بیان کرد.

در کردستان عملکردها به هیچ‌وجه به این شیوه نیست. کردها در هیچ‌کجا به مثابه‌ی «کُرد» در نظر گرفته نمی‌شوند. در ترکیه به ترک بودن و در عراق و سوریه به عرب بودن محکوم هستند. تازه به‌عنوان ترک و عرب درجه‌ی دو به‌حساب می‌آیند. تلاش و کوشش بی‌وقفه هم برای ترک و عرب کردنشان در جریان است. هویت ملی کُرد و کردستان با فشار و سرسختی انکار می‌شود. حقوقی که کُردها در عراق از طریق نبرد مسلحانه به‌دست آورده‌اند، جای بحث دیگری دارد. بعد از جنگ جهانی اول، یعنی پس از فروپاشی کشور عثمانی، کشورهای عراق، اردن، فلسطین و لبنان به‌صورت تحت‌الحمایه (ماندایت Mandate) تأسیس شدند ولی کشوری به‌نام کردستان تأسیس نشد. برای نمونه، کردستان از سوی انگلستان اشغال شده بود ولی دولت کردستان به‌وجود نیامد. ملت کرد و کردستان تقسیم و چند پاره شد با این هدف که از صفحه‌ی تاریخ و عرصه‌ی روزگار محو و نابود شود. بخشی، تحت سرپرستی انگلستان «ماندایت برای عراق» باقی ماند. بخشی برای سوریه که تحت سرپرستی فرانسه بود و همین‌طور بخشی هم برای ترکیه. شرق کردستان هم از اواسط قرن هفدهم تحت سلطه و کنترل ایران بود. در تقابل با این وضعیت، مبارزه‌ی ملت کُرد در راه آزادی و استقلال، همین‌طور تلاش کُردها در راه به‌دست آوردن حقوق ملی‌شان، همیشه در خون غرق شده است. برای نمونه در جنوب کردستان، شیخ محمود برزنجی و بعدها ملامصطفی بارزانی؛ در شرق کردستان سمکو و قاضی محمد؛ در شمال کردستان مبارزات کوچیکیری (اسم منطقه‌ای است)، شیخ سعید پیران،

احسان نوری و سید رضا را می‌توان نام برد. همه‌ی این جنبش‌ها (نهضت‌ها) در خون غرق شدند. این مبارزات، همگی با توافق و فعالیت مشترک امپریالیست استعمارگر انگلستان و همکاران و دست‌نشاندگان محلی‌شان صورت گرفت. مرزهای کردستان کاملاً مشخص نشده‌اند. این کشورها کردستان را به‌مثابه‌ی مستعمره‌ای مشترک به کار می‌گیرند. در ترکیب جمعیت و مرزهای طبیعی کردستان از طریق کوچ دادن اجباری، نفی بلد، تبعید در داخل و خارج کشور، از راه اسکان اجباری، اعدام و کشتار جمعی، دگرگونی اساسی به‌وجود آورده‌اند. ترکیه از طریق سیاسی اقدام به‌اسکان پناهندگان ترک افغانی و ترک بلغاری در کردستان کرده است. این کشورها دیوانه‌وار تلاش می‌نمایند تا ملت کُرد را به ترک و عرب تبدیل کنند. کوچ دادن اجباری کردها از سرزمین پدری‌شان و اسکان دادن ترک و عرب به‌جای آن‌ها و به کار بردن بهترین و حاصلخیزترین زمین‌های کردستان برای تولیدات کشاورزی دولتی و پادگان‌های نظامی عبارتند از سیاست خشن و شدیدی که با تلاش این دولت‌ها پیش برده می‌شود تا در کردستان همانند مستعمره‌ی مشترک عمل کنند. این واقعیت مهم را از یاد نبریم که بخش کوچکی از کردستان نیز در اتحاد شوروی است و در داخل مرزهای جمهوری ارمنستان قرار دارد. سیاست اسکان اجباری در آنجا هم پیاده شده است. کردها در سال ۱۹۴۴ به‌شیوه‌ای جمعی به آسیای مرکزی کوچ داده شده‌اند.

امکاناتی که از راه سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» برای استعمارگران به‌وجود آمده است

سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» برای کسانی که آن را به کار می‌برند

امکانات زیادی به‌وجود می‌آورد. به‌خوبی روشن است که پیاده کردن این روش به‌مراتب ساده‌تر است، وقتی که یک کشور به‌خاطر منافع مشترک چندین کشور به کار گرفته می‌شود و حفظ این منافع مشترک به همه‌ی آن‌ها می‌رسد. هنگامی که چندین دولت با هم، هر کدام مدعی قسمتی جداگانه از سرزمینی باشند، تضاد و اختلافشان کم می‌شود. مدعیان به‌خاطر حفظ منافع خودشان وارد همکاری نزدیک می‌شوند و خیلی جدی به جست‌وجوی راه‌های گوناگون برای کم کردن اختلافات و تضادهایشان می‌پردازند. ضرورت حفظ سهمشان، دلیل اصلی و اساسی برای ایجاد پیوند و همکاری این دولت‌ها می‌باشد. در خلال سال‌های (۱۹۲۵ ـ ۱۹۱۵) مبارزه‌ای استعماری بر سر کردستان وجود داشت. آن‌هایی که ادعای مالکیت کردستان را داشتند با آن‌هایی که امکان استفاده از کردستان را می‌یافتند، اختلاف و تضاد آشکار و شدیدی بر سر مالکیت و حفظ بخش بزرگ‌تری از کردستان پیداکردند. هدف و محتوای اصلی این مرحله، اختلاف و جنگ نظامی بود، اما در آخرِ این مرحله، مدعیان راه سازش را بین خود برگزیدند. همین سازش موجب تقسیم کردستان شد. هسته‌ی اصلی که هدف عمده‌ی آن‌ها بعد از این مرحله در آن نهفته بود، عبارت بود از همکاری بین آن‌ها. دولت‌هایی که کردستان را بین خود به چند پاره تقسیم کرده بودند، دریافتند که برای حفظ منافعشان همکاری آن‌ها هرچه بیشتر ضرورت می‌یابد.

مقایسه‌ی خط سیاسی اسرائیل در قبال فلسطین با آنچه که ترکیه، عراق و سوریه در مورد کردها به کار می‌برند، سرنخ مفیدی به‌دست می‌دهد. برای نمونه از همان آغاز مبارزه‌ی میان فلسطینی‌ها و نیروهای حفاظتی اسرائیل سال ۱۹۸۸، از سوی سازمان TRT (مدیریت رادیو و تلویزیون ترکیه)، دستگاه‌های سخن‌پراکنی و مطبوعات ترکیه به آن اهمیت و ارزش بسیار

مهمی داده می‌شد. روزنامه‌ها و نشریات و تلویزیون برای مدت‌های مدید این رویدادها را منعکس می‌کردند و برای محکوم کردن عملکرد اسرائیل در حق فلسطینی‌ها تظاهرات برپا می‌شد. اجتماعات، نشست‌ها، بحث و سخنرانی جمعی سازمان داده می‌شد. روزنامه‌ها و (TRT) تمامی این فعالیت‌ها را پخش و تحلیل می‌کردند. نیروهای چپ و راست هر دو با هم مشتاقانه در اینگونه فعالیت‌ها شرکت می‌کردند. بدون شک انجام این فعالیت‌ها وظیفه‌ی مهمی است. همان‌طور طبیعی است که روزنامه‌ها و (TRT) درباره‌ی این رویدادها و فعالیت‌ها حساس و کوشا باشند. این هدف نیست. نکته‌ی مهم اینجاست که توجه به اتفاقاتی جلب شود که در گوشه‌ی دیگر خاورمیانه روی می‌دهد. در اواسط «مارس ۱۹۸۸» شهر حلبجه در جنوب کردستان در جریان عملیات نظامی مشترکی با نیروی‌های ایرانی به‌دست پیشمرگان افتاد. رژیم استعمارگر عراق با تمام توان کوشید شهر را پس بگیرد اما ناکام ماند و زمان عقب‌نشینی، شهر را بمباران شیمیایی کرد. طبق گزارش خبرگزاری‌های بین‌المللی، پنج هزار انسان کُرد در این شهر جان باختند و بیش از ده هزار نفر نیز زخمی شدند. منابع کرد تأکید داشتند که شمار واقعی تلفات را خیلی بیشتر از این می‌دانند. شکی وجود ندارد که این کار، کشتار جمعی انسان در سطحی وسیع است. کودکان، زن‌ها و مردم پیر نیز کسانی بودند که در این کشتار جمعی بیشتر جان باختند. در رابطه با این بربریسم (وحشی‌گری) دیدگاه و برخورد دولت ترکیه، احزاب سیاسی، دانشگاه‌ها، نویسندگان، مطبوعات و رادیو و تلویزیون ترکیه قابل مطالعه است، زیرا ترجیح می‌دادند در برابر جنایت «حلبجه» که بالغ بر پنج هزار انسان کُرد در آن کشته شدند و بیشتر از ده‌ها هزار نفر زخمی گردیدند، ساکت بمانند. این ارگان‌ها وانمود می‌کردند که گویا هیچ اطلاعی از این رویداد

ندارند. این چکیده‌ی هدف اصلی است. آمریکا قادر نبود تسلیحات شیمیایی در ویتنام به کار بَرَد. اتحاد شوروی نتوانست در افغانستان، اسلحه‌ی شیمیایی به کار برد و اسرائیل هم نمی‌تواند از چنین اسلحه‌ای علیه فلسطینی‌ها استفاده کند. با وجود درماندگی و تنفری که اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها و سازمان آزادی‌بخش فلسطین دارد، نمی‌تواند این سلاح‌ها را به کار ببرد. حتی اگر اسرائیل آرزوی چنین کاری را داشته باشد، عملاً نمی‌تواند از آن‌ها استفاده کند. کاملاً روشن است که اسرائیل جرأت نمی‌کند این نوع سلاح‌ها را به کار برد، آن هم به‌خاطر ترس از جهان اسلام و واکنش دولت‌های عربی، کشورهای همسایه‌اش و همین‌طور افکار عمومی جهان. از همه‌ی این‌ها مهم‌تر اینکه اسرائیل نمی‌تواند به‌خاطر عکس‌العمل مردم کشورش اسلحه‌ی شیمیایی به کار برد، اما صدام حسین از این سو خیلی به‌سادگی اسلحه‌ی شیمیایی به کار می‌گیرد. وقتی صدام سلاح‌های شیمیایی را علیه کُردها به کار می‌برد، می‌داند که از سوی کشورهای همسایه‌اش و از طرف دولت‌های عرب، دولت ترکیه و کشورهای اسلامی محکوم نمی‌شود. حال که صدام حسین مرتکب چنین جنایت عظیمی می‌شود، علت اصلی آن عدم وجود اعتراض و عکس‌العمل مناسب است. شکی در این وجود ندارد که این امکانی است که از طریق سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» ایجاد شده است. به کار بردن گاز شیمیایی از سوی رژیم فاشیست و استعمارگر عراق، در تاریخ هفدهم مارس ۱۹۸۸ روی داد. کنفرانس عالی اسلامی نیز در تاریخ بیستم مارس ۱۹۸۸ برگزار شد. طبق گزارش، در این کنفرانس بر سر تمام مسائل مربوط به منطقه بحث و گفت‌وگو شد. از مسأله‌ی افغانستان گرفته تا مسأله‌ی فلسطین؛ از جنگ ایران و عراق گرفته تا پایمالی حقوق ترک‌های بلغارستان و در مورد همه‌ی این مسائل نیز اعلام موضع شد ولی کشتار جمعی کُردها

مطرح نگشت و به بحث و بررسی گذاشته نشد. در آنجا اتحاد شوروی به‌خاطر حضورش در افغانستان محکوم گشت. اسرائیل به‌خاطر مشی سیاسی‌اش در قبال فلسطین محکوم شد. طبل بدنامی بلغارستان کوبیده شد، آن هم به‌خاطر سیاست بلغاری کردن نام‌های ترکی اصیل؛ اما هیچ کس به فکر محکوم کردن یا حتی بردنِ اسم صدام حسین هم نیفتاد که در نتیجه‌ی کشتارش در یک لحظه پنج‌هزار کودک و زن و مرد کهن‌سال کُرد جان باختند و بیشتر از ده هزار نفر نیز زخمی به‌جای گذاشته شد. دلیل اصلی اینجاست که صدام حسین برایش ساده است که برنامه‌ی کشتار جمعی‌اش را پیاده کند زیرا می‌داند به‌خاطر آن از سوی کنفرانس عالی اسلامی و ارگان‌های عربی تقبیح و محاکمه نمی‌شود. صدام به‌خوبی می‌داند که این مسأله به گوش سازمان‌های جهانی نمی‌رسد. همان‌طور که قرار شده است به هر صورت در نشست این سازمان‌ها قاطعانه با مشارکت کُردها و نمایندگی آن‌ها مخالفت نمی‌شود. این‌ها همان ثمره و امکاناتی است که از سوی سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» به استعمارگران داده شده است. درک این مناسبات از دیدگاه (Consept) مفهوم استثمار کردستان به مانند «مستعمره‌ای مشترک» و همین‌طور «ارزیابی کردستان به‌عنوان مستعمره‌ی مشترک چند دولت» بسیار ضروری است.

تفاوت‌های مهم و بنیادی میان تقسیم و مستعمره کردن آفریقا از طرف استعمارگران انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، پرتقال، اسپانیا و آلمان در مقایسه با جدا کردن، پاره کردن و تقسیم کردستان در ربع اول قرن بیستم در میان استعمارگران انگلیسی و فرانسوی با همکاری کمالیست‌های ترک وجود دارد.

امروز در آفریقا نزدیک به پنجاه کشور مستقل وجود دارد. همه‌ی آن‌ها

استقلال خود را در چارچوب مرزهایی به‌دست آورده‌اند که در سال ۱۸۸۵ از سوی قدرت‌های استعمارگری که در بالا نام برده شد، کشیده شده بود. ملت کُرد در خاورمیانه بالغ بر سی میلیون نفر جمعیت دارد و هنوز هم سرپناهی سیاسی ندارد که جوابگوی نیازهای اندامی‌اش باشد. این ملت درگیر مبارزه‌ی مسلحانه در راه حفظ هویت خودش و خنثی کردن سیاست نژادپرستانه و راه حل‌های استعمارگرانه شده است. در ربع اول قرن بیستم قدرت‌های استعمارگر، ملت عرب را هم تقسیم کردند، اما در همان حال از طریق ایجاد کشور مستقل و تحت‌الحمایه‌ی «مستعمره» تشکیل کشورهای عربی و استقلال آن‌ها را تضمین نمودند. در نتیجه بعد از جنگ جهانی دوم، پس از بحث‌های مجلس مؤسسان (Constitutional) استقلال خود را به‌دست آوردند. از این دیدگاه، تفاوت زیاد و بنیادی بین تقسیم سرزمین‌های عرب و تقسیم کردستان وجود دارد.

به تقسیم آلمان، کُره و ویتنام نیز از همین دیدگاه می‌توان نگاه کرد. در نهایت، تمامی این تقسیم کردن‌ها به استقرار استقلال آن کشورها انجامید ولی کردستان همان‌طور باقی ماند و میان چندین کشور تقسیم شد که بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی با هدف و خواست محو و نابودی هویت مشخص ملت کُرد و خاک کردستان به‌وجود آمدند.

کردستان، مستعمره‌ی مشترک

در خاورمیانه، تفاوت‌های عمیق و ریشه‌ای بین مسأله‌ی کردستان و فلسطین وجود دارد. ملت کُرد از سوی نیروهای دشمن محاصره شده است، درست مثل اینکه در جهنمی واقعی قرار داشته باشد. این ملت برای حفظ

خودش و اثبات موجودیت و تثبیت هویتش رنج و تلاش زیادی را متحمل می‌شود، اما فلسطینی‌ها تنها یک دشمن دارند که آن هم اسرائیل است. فلسطین در خصومت یا برخورد غیردوستانه با اسرائیل تنها نیست. بیست‌ودو کشور عربی و چهل‌ودو کشور اسلامی در کنارش هستند، اما قسمت کردن کردستان دشمنان زیادی برای کردها به‌وجود آورده است و به همین خاطر بدون دوست و یاور مانده‌اند. در سال‌های اخیر، ما شاهد به‌وجود آمدن برخورد بشردوستانه‌ی ملت‌ها با کُردها هستیم که تعدادشان رو به افزایش است، ولی این کشورها به لحاظ جغرافیایی از کردستان دور می‌باشند. فلسطینی‌ها در جنگ علیه اسرائیل همیشه از پشتیبانی و همکاری سیاسی و معنوی و کمک‌های مادی از سوی کشورهای عربی همسایه برخوردارند. در جریان مبارزاتشان، وقتی که به تنگنا می‌افتند یا وقتی که دولت اسرائیل فشارش را زیاد می‌کند می‌توانند به یکی از کشورهای عربی پناه ببرند و از آنجا مبارزاتشان را ادامه دهند. می‌توانند به مصر، اردن، سوریه، لبنان، عراق، تونس، کویت، عربستان سعودی، الجزیره، یمن و... بروند. حداقل به‌لحاظ تئوریک این چنین است. حال ارتباطشان با هر کدام از این رژیم‌ها به هر شکلی که باشد، این دولت‌ها برای راضی کردن مردم خودشان مجبورند از لحاظ سیاسی، معنوی و مادی به فلسطینی‌ها و سازمان آزادی‌بخش فلسطین کمک کنند. این‌طور است؛ حال این رژیم‌ها سیاست آن روز فلسطینی‌ها را در مورد اسرائیل یا هر کشور دیگر قبول داشته باشند یا نه.

هنگامی که کُردها به‌خاطر بمباران‌های شیمیایی مجبور شدند برای حفظ جانشان از جنوب کردستان به شمال کردستان تحت سلطه‌ی ترکیه پناه ببرند، توسط رژیم ترکیه در اردوگاه‌هایی که با سیم خاردار محصور شده بود اسکان یافتند. علاوه بر این، سر راه این مردم موانع زیادی برای ورودشان به ترکیه به‌وجود می‌آوردند زیرا ترکیه نیز می‌کوشد به هر شیوه‌ای که می‌تواند، جنبش

کُردها را عقیم نماید. طبیعی است که ترکیه در اجرای این سیاست با عراق همکاری کند. همکاری‌ها و ضدیت با ملت کُرد واقعیتی روشن و غیرقابل انکار و قابل مشاهده و نشان دادن است.

از سوی دیگر، نتایج این تفرقه و تقسیم همین‌طور در سیاست‌های بین‌المللی نیز منعکس شده است، چون مسأله‌ی فلسطین به‌عنوان یک مسأله‌ی عربی قبولانده شده است. به همین خاطر کشورهایی که می‌خواهند با کشورهای عربی روابط محکمی داشته باشند ناچارند از فلسطینی‌ها و سازمان آزادی‌بخش فلسطین حمایت کنند و این‌ها به‌خوبی درک می‌کنند که ملزم به این حمایت می‌باشند.

اما مسأله‌ی کُرد همانند شورشی برضد اعراب نمود می‌کند. وقتی که کشورها خواهانِ داشتنِ ارتباطی محکم با کشورهای عربی هستند، می‌فهمند که مکلفند از اعراب پشتیبانی نمایند. به همین خاطر از عراق و سوریه پشتیبانی می‌نمایند تا در برابر کُردها مقابله کنند. این کشورها چنین وانمود می‌کنند که گویا از مسأله‌ی کُرد بی‌خبرند و با نیم‌نگاهی برای زنده ماندن و حفظ هویتشان به تلاش رهایی‌بخش ملت کُرد و مبارزاتشان نگاه می‌کنند. البته کشورهای عربی سرشار از منابع نفت هستند. توسعه‌ی بازرگانی و دادوستد کالا به کشورهای عربی و به جریان انداختن پول در میان آن‌ها معاملات موفقی است. افزایش صادرات به این کشورها و سرمایه گذاری و صدور سرمایه به آنجاها، مجموعه فعالیت‌هایی می‌باشند که دارای ارزش سیاسی و اقتصادی است.

از این‌ها گذشته، مبارزه‌ی ملت کُرد تنها مبارزه علیه عرب نیست، بلکه علیه ترک نیز هست.[1] به همین دلیل کشورهایی که خواهان ارتباط با اعراب و

---

۱. زیرا ترک و عرب از نظر فرهنگی، تاریخی، زبان و رسوم و سنن، تفاوت بسیار زیادی با کُرد دارند و به همین خاطر است که این تضاد بین کُرد و فارس در حد بسیار پایین می‌باشد. عرب و←

ترکیه هستند، از مسأله‌ی کُرد چشم می‌پوشند و به مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی آن‌ها ارزش و اهمیت نمی‌دهند. این کشورها از سیاست نژادپرستانه‌ی عربی و ترکی جانبداری می‌کنند. رشد بازرگانی، دادوستد تجاری، ارزش‌های نوین و جهانی از قبیل حقوق بشر و برابری ملت‌ها را کم‌رنگ کرده است. کشورهای ترکیه، عراق و سوریه، راه و روش برخورد با مسائل کُرد را خوب می‌دانند و از راه تجارت خارجی و سرمایه گذاری و معاملات، حق‌السکوت می‌گیرند و می‌گویند: «اگر شما قطعنامه‌ای در مورد این موضوع یا آن مسأله علیه ما صادر کنید و یا اگر در صدور قطعنامه‌ای درباره‌ی مسأله‌ی کُرد در سطح بین‌المللی دست داشته باشید، شما را از این منابع یا آن سرمایه بی‌بهره و محروم خواهیم کرد. اگر شما از این عمل یا آن اقدام علیه ترکیه خودداری کنید، ما شماری هواپیمای جنگی از شما خواهیم خرید و غیره...» با وجود همه‌ی این‌ها فلسطینیان از طرف مجامع و سازمان‌های بین‌المللی پیگیرانه حمایت می‌شوند، اما با اینکه مسأله‌ی کُردها همانند مسأله‌ی فلسطینی‌ها روا و برحق است، متأسفانه از کُردها حمایت نمی‌شود. برای نمونه، مبارزه‌ی مردم فلسطین علیه دولت اسرائیل در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ ظاهر شد، اما در مدت کمی مورد توجه قرار گرفت و در مجامع بین‌المللی مثل سازمان ملل و کنفرانس اسلامی نمایندگی شدند. فلسطینی‌ها حامیان زیادی دارند که اکثراً سیاست‌های بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی فعال و مؤثرند، ولی از طرف دیگر، کُردها دشمنان زیادی دارند. علی‌رغم اطلاع از مسأله‌ی دشمنی با کُرد، از هر نوع کمک جدی و پیگیرانه به کُردها خودداری می‌نمایند. البته باید گفت این موضع در مورد بعضی دولت‌های دمکراتیک و سازمان‌های بین‌المللی نیز صادق است. واضح است که توده‌های آزادی‌خواه و دمکرات

---

* ترک به دیده‌ی حقارت به کُرد نگاه می‌کنند در صورتی که فارس‌ها، کُردها را از ایرانی‌های اصیل می‌دانند ـ م.

جهانی از نزدیک از مسأله‌ی کُرد پشتیبانی می‌کند و مداوماً این حمایت عمیق‌تر و قابل اتّکاتر و آگاهانه‌تر می‌شود.

کشورهایی مانند اتحاد شوروی و آمریکا، همان‌طور سازمان‌هایی مانند بازار مشترک اروپا سیاست خود را در این چهارچوب پیاده می‌کنند که درباره‌ی آن بحث کردیم. این دولت‌ها از منافع اقتصادی و فرصت پیش آمده جهت فروش بهره می‌گیرند و قدرت خرید و پتانسیل اقتصادی صد میلیون عرب را در برابر مسأله‌ی کُرد عوض می‌کنند. این‌ها در برابر کردها با همین دیدگاه برخورد می‌کنند. کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی نیز کم و بیش به همین سیاست عمل می‌کنند. نگرش به این مسأله از زاویه‌ی یکی از پرنسیب‌های اساسی و مهم سوسیالیزم که همه‌ی ملت‌ها حق تعیین سرنوشت خویش را دارند، به نتایج مأیوس کننده منتهی می‌گردد. با نگرش به این رویدادها هیچ‌گونه تفاوت اساسی‌ای در میان سیاست شرق و غرب دیده نمی‌شود. در حقیقت در مورد مسأله‌ی کُرد خود را به ناآگاهی زدن و گنگ‌بازی درآوردن بسیار موفق هستند. برای نمونه، قبل و بعد از به کار بردن گازهای شیمیایی در جنوب کردستان، عراق از سوی آمریکا و چندین کشور از جامعه‌ی اروپا، خیلی سطحی محکوم شد، اما در این باره نه از اتحاد شوروی و نه از طرف هیچ‌یک از دولت‌های سوسیالیستی بلوک شرق هیچ صدایی درنیامد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز هیچ‌گونه اعتراضی برای محکوم کردن این خیانت عراق نکردند و این جای تأسف است.

تمامی این‌ها در عمل نشان می‌دهند که انگار با کشتار جمعی و عملکردهای استعماری و فاشیستی صدام حسین موافقند. همه‌ی آن‌ها راه را برای عمل و اقدام به کشتار جمعی کُردها توسط صدام حسین باز می‌کنند و مشوق و تحریک‌کننده به سود فاشیزم و استعمارگری هستند. در تمامی این موارد، آنچه به‌مثابه‌ی مرکز ثقل و خصلت تعیین‌کننده جلوه می‌نماید، این

است که کردستان از طرف کشور عراق و ترکیه به‌عنوان یک مستعمرهی مشترک، سرزمینی است که بدون هیچ‌گونه توجه به مسائل رفاهی و حقوقی آن مردمان غارت و سرکوب می‌شود. ما در بالا این حقیقت را ثابت کردیم که اسرائیل نمی‌تواند اسلحهی شیمیایی و بیولوژیک علیه فلسطینی‌ها به‌کار برد. اگرچه احتمالش بسیار کم است اما اگر برای لحظه‌ای فرض کنیم که دولت اسرائیل این اسلحه‌ها را به‌کار برده، آن‌وقت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

از همه طرف اعتراض شروع می‌شود. از کشورهای عربی و کشورهای اسلامی و دیگر نقاط جهان در سازمان‌های بین‌المللی، اجتماعات ترتیب داده می‌شود. اعتراضاتی ظهور می‌کنند که روزها و هفته‌ها و ماه‌ها ادامه می‌یابد. جلسات، کنفرانس‌ها و اجتماعات سازمان داده می‌شود. اسرائیل محکوم و مطرود می‌شود. پشت سر هم قطعنامه و قانون از سوی مجامع و سازمان‌های بین‌المللی صادر می‌شود. تلاش‌ها برای محاصرهی اقتصادی و تحریم معنوی و مادی و صدور قطعنامه پشت قطعنامه صورت می‌گیرد.

اما وقتی این سلاح‌ها علیه ملت کُرد به‌کار گرفته شد، آب هم از آب تکان نخورد. فقط چند اعتراض لفظی آن هم با تردید و دودلی بیان شد، برای اینکه آن‌ها دست از کشتار جمعی و نسل‌کشی بردارند. همهی این‌ها حقایق مشخص و واضحی هستند که در نتیجهی سیاست تقسیم کردستان پیش آمده است. سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» زمینه و راه را برای پیاده کردن و پراتیک این برنامه‌ها فراهم می‌سازد. غارت مشترک و استثمار کردستان، محرکی برای همکاری و هم‌پیمانی این دولت‌ها میان هم است.

مسألهی کُرد، مسألهی اقلیت نیست

در اینجا باید روشن کنیم که کُرد، اقلیت نیست. کُردها در کردستان در

سرزمین خودشان زندگی می‌کنند. آن‌ها ساکنین حقیقی و اصلی این سرزمین هستند و از هیچ کجای دیگر به اینجا نیامده‌اند. برعکس، آمدن ترک‌ها به آناتولی به اواسط قرن یازدهم برمی‌گردد و کُردها درست همانند فارس‌ها و اعراب، ساکنین اصلی خاورمیانه هستند، اما کُردها از نظر سیاست استعماری تقسیم شده، درهم پیچیده شده و قطعه‌قطعه شده‌اند. این تقسیم شدن، بدون شک باعث شده که کُردها در میان تمام مرزهای سیاسی این کشورها پارچه‌پارچه شوند تا شکل اقلیت به‌خود بگیرند و از نظر سیاسی اقلیت به‌چشم بیایند. پانزده میلیون انسان که اقلیت نمی‌باشند[1]. مسأله‌ی اقلیت فرق می‌کند. این اواخر عده‌ای نژادپرست و سیاستمدار استعمارگر ترک، مانند «بولنت اجویت» اعلام می‌نماید که گویا کُردها اقلیت نیستند، بلکه مانند ترک‌ها اکثریتی هستند که در استقرار جمهوری ترکیه نقش بالایی داشته‌اند. بنا به این دلیل، آن‌ها می‌گویند پس ضرورتی ندارد که کُردها خواستار حق دمکراتیک، ملی، فرهنگی و زبان خودشان باشند. اگر کُردها به‌خاطر این حقوق به‌پا می‌خاستند می‌بایستی خودشان را به فعالیتی جداگانه و تکروانه مشغول می‌کردند. آن‌ها باز می‌گویند چون کُردها نیز همانند ترک‌ها همان مردمانی هستند که جمهوری ترکیه را تأسیس نموده‌اند، لازم است دست روی این خط سیاسی فریبکارانه بگذاریم. چه کسی می‌تواند «اکثریتی» را نشان دهد که از کوچک‌ترین حقوقی بی‌بهره باشد؛ حقوقی که حتی اقلیت‌هایی مثل ارمنی، یونانی، یهودی و... در ترکیه به آن رسیده‌اند. ترکیه آن راه را انتخاب کرده است که حقوق دمکراتیک و ملی کُردها را زیر پا بگذارد و آن را انکار نماید و بگوید: «مردمی در ترکیه وجود ندارند که اسمشان کُرد باشد. همه ترک هستند.» به‌عبارتی دیگر رژیم ترکیه وجود کُردها را انکار

---

۱. منظور کُردهای ترکیه است.

می‌کند و بعد می‌گوید: «ما نمی‌توانیم برای مردم یا ملتی که وجود ندارد خواستار حقوقی باشیم. عده‌ای نژادپرست و روشنفکر و سیاسی کار استعمارگر ترک مانند «بولینت اجویت» دنبال این فکر افتاده‌اند که گویا کُردها بخشی از اکثریت هستند و بدین دلیل منکر حقوق ملی دمکراتیک کُردها می‌شوند. در واقع، این خط فکری اندکی با فرمول‌بندی رسمی دولت فرق دارد. این‌ها محصول فکر ملت ترک و ترک‌هایی نیست که دمکراسی را درک کرده‌اند. تنها فکر نژادپرست و استعمارگر، سازنده‌ی چنین دمکراسی‌ای می‌تواند باشد که دیدگاهش آن است که اشاره کردیم. هرچند این عَده به‌محض اینکه خبری در مورد ترک‌های بلغارستان می‌شنوند، با عصبانیت و حق‌به‌جانب بلند می‌شوند و می‌گویند: «اگر بلغاری یاد نگرفته‌اند، ترک‌ها مقصر نیستند بلکه مقصر، رژیم بلغارستان است که نتوانسته آن‌ها را آموزش دهد.» این عده چنین اعلام می‌کنند که یاد گرفتن و حرف زدن به زبان ترکی حق اساسی و پایه‌ای است که این خود جوهره‌اش نژادپرستانه است. خواست حقوق فرهنگی و زبان برای هم‌نژاد خود و انکار همین حقوق برای غیر هم‌نژاد خودشان و ملتی دیگر. این فکر استعمارگری و نژادپرستی است که مردم را چنین پرورش می‌دهد و بار می‌آورد که نوع برخورد و عملکرد و پیاده کردن قوانین را به شیوه‌ی یک بام و دو هوا داشته باشند.

سیاستمداران و روشنفکران ترک چون «بولینت اجویت»، رژیم‌های غربی و افکار عمومی در غرب را متهم می‌کنند که چرا نارضایتی خودشان را از بلغارستان علیه ستم‌کشی ترک‌ها اعلام نمی‌نمایند. اینگونه اشخاص در توانشان نیست که خواست و اهداف خودشان را پنهان کنند، حتی هنگامی که خودشان محکوم به آن عمل هستند؛ زیرا ستمی که ترکیه بر کُردها روا می‌دارد به‌مراتب بیشتر و شدیدتر از ستمی است که بلغارستان بر ترک‌ها

اعمال می‌کنند. آن‌ها حتی ظلم و استثمار رژیم خودشان را در حق کُردها محکوم نمی‌کنند و بر ضد عملکرد نژادپرستانه و استعمارگرانه‌ی آن‌ها نمی‌ایستند و علیه آن مبارزه نمی‌کنند و قلباً با این‌گونه اعمال و رفتار همراه می‌باشند و به سیاست یک بام و دو هوا عمل می‌کنند. بدیهی است از سوی غرب هم به خواست سیاسی‌کاران و روشنفکران ترک اهمیت داده نمی‌شود و مورد استقبال قرار نمی‌گیرند.

در سال‌های اخیر غربی‌ها به‌نحوی بهتر، موضع و دیدگاهشان را در قبال کُردها نشان داده و می‌دهند. تمایل نهادهای دمکراتیک غرب و افکار عمومی مردم در مورد همکاری و پشتیبانی از مسأله‌ی کُردها، روزبه‌روز بیشتر رشد می‌کند. مسأله‌ی کُرد، مسأله‌ی یک اقلیت نیست. در بنیاد مسأله‌ی کُرد، مسأله‌ی تقسیم و توزیع کردن کردستان و کُرد است. همین‌طور سلب حق تعیین سرنوشت از ملت کُرد در جریان است که از سوی امپریالیست‌های استعمارگر و همکاران منطقه‌ای آن‌ها صورت گرفته است. در این‌باره لازم است تلاش کنیم که توجه به این مسأله جلب می‌شود که در این اواخر زیر دیدگاه بدگمانی قرار گرفته‌اند؛ آن هم توسط کسانی که استعمارگر و نژادپرست ترک می‌باشند. مانند «ایردال اینتو» (رهبر حزب سوسیال دمکرات و رهبر اپوزیسیون مخالف). این‌ها خط یا مسیری را پی گرفته‌اند که اسمش را «پان کُردیسم» گذاشته‌اند. «ایردال اینتو» می‌گوید که آن‌ها به هیچ‌وجه مسأله‌ای درباره‌ی کُرد در برنامه و اساس‌نامه‌شان نمی‌آورند زیرا اگر چنین کنند این خود باعث تجزیه‌طلبی و از هم گسستگی می‌شود. نژادپرستان و استعمارگران و سیاستمداران و نویسندگان ترک، در مورد تقسیم کردستان از سوی امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی هیچ نمی‌گویند بلکه ملت کُرد را متهم می‌کنند که در پی برپا کردن جنبش آزادی خواهی‌اند. پیدایش «پان ـ کُردیسم»

بهانه‌ای است فراموش نشدنی که بیانگر بردگی هویتی است که اینگونه افراد می‌خواهند به کُردها نسبت بدهند. به همین خاطر بود که هفت عضو از ریشه‌ی کُرد را از حزب سوسیال دمکرات در پارلمان اخراج کردند زیرا در کنفرانسی به‌نام «کُردها، حقوق انسانی و شناسنامه‌ی فرهنگی» که در تاریخ ۱۵ و ۱۹۸۹/۱۰/۱۴ در پاریس برگزار شده بود، شرکت کرده بودند. قبل از آن هم یکی از اعضای پارلمان را که کُرد بود، بیرون کرده بودند؛ به‌خاطر اینکه مقاله‌ای را به‌نام کُردها در نمایندگی مشترک ترک و اروپا خوانده بود.

عملکرد (SHP) که ادامه و امتداد شعار نژادپرستی ترک و استعمارگری (CHP)[1] است، به هیچ‌وجه غیرمنتظره نبود. این حزب برنامه و اساسنامه‌ی خودش را همراه با خواست مردم تنظیم ننموده بلکه برنامه‌اش را طبق ایدئولوژی رسمی دولت و بر طبق خواست و آرزوی «حلقه‌های حساس»[2] تنظیم کرده است. در حقیقت این، عین آن نکته‌ای است که می‌خواهد بگوید: «نه تنها هفت نفر، حتی اگر ۵۷ نماینده با اختیار، حزب را تَرک نمایند، حتی اگر تنها یک نماینده هم در منطقه نداشته باشند، بیرون کردنشان از حزب خیلی ضروری است و این یک هدف ملی است.»

به‌کار گرفتن چند نفر کُرد برای پیاده کردن اینگونه نژادپرستی و برنامه‌ی استعمارگرانه به‌نام کُردها به‌راستی ننگ است. رفتار بعضی نمایندگان حزب سوسیال‌دمکرات (SHP) که در کنفرانس پارلمان اروپا در آغاز ماه دسامبر ۱۹۸۹ در بروکسل به‌صورت میهمان شرکت کرده بودند، نمونه‌ای تأسف‌آور است. این کنفرانس قطعنامه‌ای تحت عنوان: «کُردها باید در سرزمینی که

۱ـ CHP به رهبری پدر ایردال اینِنو (عصمت اینِنو) گردانده می‌شد که دشمن سرسخت کُرد و قاتل کُردها بود ـ م.

۲. منظور مقامات کلیدی است که آشکار نیستند ولی حقیقتاً همه کاره‌اند و ژنرال‌های ترک را شامل می‌شوند که علیه کُردها و محافظ ایدئولوژی رسمی دولتند ـ م.

زندگی می‌کنند، خودمختاری اداری و فرهنگی خودشان را داشته باشند»، صادر کرد. هیأت نمایندگی (SHP) علیه این قطعنامه موضع‌گیری کردند و کوشیدند آن را حذف کنند و مدعی بودند که: «ما در ترکیه خیلی سعادتمندیم و خودمختاری نمی‌خواهیم.»

نمایندگان پارلمان اروپا این نمایندگان را با دید تحقیر نگاه می‌کردند، به این خاطر که اعضای سوسیال دمکرات تنها به اسم، کُرد بودند و می‌گفتند: «ما خودمختاری نمی‌خواهیم و میل داریم همچنان بنده بمانیم.» این کُردها فراموش نشدند، بلکه مداوماً به بیاناتشان درباره‌ی حقوق بشر، آزادی و دمکراسی در ترکیه گوش داده می‌شد. (روزنامه‌ی جمهوری، ۱۹۸۹/۶/۲۲). وقتی که حزب سوسیال دمکرات (SHP) هیأت نمایندگی‌اش را برای شرکت در این جلسات و اجتماعات می‌فرستد، هدفش سیاست آگاهانه‌ی از پیش طراحی شده است و این در حقیقت فراخوانی کثیف است و استعمارگری و نژادپرستی ترکی را نشان می‌دهد. این حزب کسانی را که می‌گویند کُردها باید خودمختار باشند، اخراج می‌کنند و در کنفرانس‌هایی که چنین مطالبی گفته می‌شود، اجازه‌ی مشارکت نمی‌دهند. آنها کسانی را به این‌گونه کنفرانس‌ها می‌فرستند که وقتی در مورد مسأله‌ی کُرد بحث می‌شود، بگویند: «ما خودمختاری نمی‌خواهیم و خواهان جدایی از ترکیه نیستیم». از این‌ها گذشته، رژیم می‌خواهد که (SHP) این وظیفه را به‌عهده بگیرد، زیرا مخصوصاً خود را به‌مثابه‌ی سوسیال دمکرات معرفی کرده است. در اینجا بحث مختصری درباره‌ی مسأله‌ی نژادپرستی سودمند خواهد بود. انسان نباید نژادپرستی را از دیدگاه مناطق فراموش شده و عقب‌مانده یا مانند مدرسه یا رستوران عمومی ـ که برای سفیدها و سیاهان جداگانه است ـ نگاه کند، همانند آنچه امروز در آمریکا و غرب آفریقا وجود دارد.

شیوه‌ی نژادپرستی ترکی به این شیوه است که دولت ترکیه برای از بین بردن کُردها به ترور پناه می‌برد، فرهنگ و زبان کُردی را نابود می‌کند و به‌زور کُردها را مجبور به‌قبول فرهنگ و زبان ترکی می‌نماید تا وجود غیرقابل انکار ملت کُرد و زبان کُردی را منکر شود و اصرار نماید که همه کس در ترکیه ریشه‌ی ترکی دارد. نمونه‌ی این‌گونه نژادپرستی در هیچ کجای جهان یافت نمی‌گردد و نژادپرستی این‌گونه بسیار مخرب‌تر و ویرانگرتر از نمونه‌ی سیاست نژادپرستانه‌ای است که در آفریقای جنوبی وجود دارد و این خود جزئی از سیاست استعمارگرانه‌ی ترکیه است که در کردستان پیاده می‌شود.

تحلیلی از مستعمره‌ی سنتی و کردستان

میان مستعمره‌ی سنتی و کردستان تفاوت مهمی وجود دارد. در پایان جنگ جهانی اول، هنگامی که مستعمرات به‌وجود آمدند، یا دقیق‌تر بگوییم زمانی که تحت عنوان (مجمع ملل)[1] هویت جدید مستعمره شناسانده شد؛ مقصود این نبود که این توافق جدید، همیشگی باقی بماند. قدرت‌های امپریالیست می‌خواستند پایگاه رهبری اقتصادی، سیاسی خودشان را تثبیت نمایند و بعد از آن مستعمره‌ها را به‌مثابه‌ی کشوری مستقل به‌رسمیت بشناسند و خود عقب بنشینند. گویا در طی این پروسه هدف خودشان را در «متمدن کردن» ساکنان اصلی این مناطق می‌دانند و بعد از خودشان ساکنینی مردمی و متمدن به‌جای می‌گذارند. برای نمونه کشورهایی که در آفریقا با مبارزه‌ی مسلحانه استقلال خود را کسب کرده‌اند، چندتایی بیش نیستند.

---

۱. League of Nation که عبارت بود از شیوه‌ای از سازمان ملل که در سال ۱۹۱۹ بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شد و تا سال ۱۹۴۶ ادامه داشت و بعد منحل گردید ـ م.

استقلال کشورها در آفریقا به‌کلی از طریق کنفرانس کونستیویتی به‌دست آمده است، هرچند ملت کُرد در شرایطی قرار داده شد که هدف از آن این بود که کُرد برای همیشه زیردست بماند. هدف این بود که ملت کُرد برای ابد قسمت شده و چندپاره و از هم گسیخته و غارت شده و بدون شناسنامه و هویت بماند. از این دیدگاه، هویت و پایه‌ی کردستان بسیار پایین‌تر از هویت یک مستعمره است، تا جایی که حتی کردستان مستعمره هم نیست. از آن دید نه ملت کُرد دارای هویت و شناسنامه است، نه کردستان.

دلایل مستعمره کردن کردستان همان دلایلی بود که موجب استعمار مستعمره‌های معمولی شده بود. به هر جهت این دلایل، چیزی نیستند که وضعیت کُرد و کردستان را بشناسانند. آنچه وضعیت کُرد و کردستان را شناساند، این حقیقت است که کردستان با مشکلات بسیار بزرگ‌تر و پیچیده‌تری مانده است.

حال به قرن نوزدهم بنگریم. علت اصلی مستعمره کردن کردستان این‌ها هستند: کشورهای پیشرفته و صنعتی به مواد خام مثل نفت، ذغال سنگ و کُرُم و لاستیک و... نیاز داشتند. این مواد مورد نیاز در خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوبی و آمریکای لاتین و آفریقا به وفور وجود دارد. خوب یا بد بودن این مواد خام، باعث طمع یا جلب توجه این کشورها به این مناطق می‌گردد و در همان حال این سرزمین‌ها برای فروش و داد و ستد کالاهای ساخته شده‌ی دولت‌های صنعتی مورد نیاز هستند. به لحاظ آنکه این مواد خام غنی‌اند و به دید بازاری هم به آن‌ها نگاه می‌شود رقابتی شدید بین دولت‌های صنعتی بر سر چگونگی رسیدن به این نواحی به‌وجود آمد. شعار «**اگر من بدان نرسم، دیگری آن را تصاحب می‌کند**» در دولت‌های صنعتی مقصد و هدف شد. به این خاطر آن‌ها برای پیدا کردن راه وابسته نمودن اقتصاد این مناطق به اقتصاد

خودشان در کوتاه‌ترین مدت ممکن دست به تحقیق و بررسی زدند. آنگاه فرستادن کارشناس و مدیر و آموزش دهنده‌ی بازرگانی و نیروی بازدارنده و قدرت نظامی و... شروع شد.

در اینجا دلیل دیگری برای ظهور استعمار راه باز می‌کند. مثلاً حفاظت از تبعه‌ی خودشان در مقابل مردم بومی، به‌قول آن‌ها آدم‌های گوشتخوار و سرخ‌پوستان که این‌ها خود واقعیت‌های آشکاری را به‌وجود می‌آوردند که خودبه‌خود باعث بیشتر شدن نیروی امنیتی، نیروهای بازدارنده و غارت‌گر کشورهای صنعتی در آنجاها می‌گردد. با وجود تمام این‌ها چندین دلیل استراتژیک نیز نقش مهم و بزرگی در مستعمره کردن منطقه‌ای یا کشاندن آن به زیر سلطه‌ی استعماری دارد. برای نمونه بسیار به‌جاست از این دیدگاه به روابط میان آمریکا و ویتنام دقت کنیم. در اینجا غارت ثروت طبیعی و به کار گرفتن منطقه به‌مثابه‌ی بازار، هدف اصلی نیست. هدف اصلی استراتژیک است. آن نیرویی که ویتنام را کنترل می‌نماید، فرصتی برای تسخیر و کنترل تمام آسیای جنوبی برایش پیش می‌آید. از دست دادن و کنترل کردن ویتنام از طرف یک ابرقدرت باعث تضعیف سلطه و عدم کنترل آن نیرو در منطقه می‌گردد. این سیاست در فرهنگ سیاسی آمریکا به **«تئوری دومینه»** شناخته شده است. اگر مبارزین یا کمونیست‌ها در یکی از کشورهای آسیای جنوبی قدرت سیاسی را به‌دست بگیرند، کشورهای دیگر نیز همان راه را پیش می‌گیرند و این هم باعث افت سیاست آمریکا در جنوب آسیا خواهد شد. همین خصوصیات را نیز می‌توان در مورد مستعمره کردن کردستان در نظر گرفت. **«اگر من مدعی چاه‌های نفت، سرچشمه‌های آب، مس، فسفات، زغال‌سنگ و ثروت‌های طبیعی دیگر کردستان نشوم، کس دیگری مدعی خواهد شد.»** این فکر که **«من مردم خودم را در منطقه حفاظت می‌کنم»**، خط اساسی

نقطه‌ی شروع در پروسه‌ی مستعمره کردن کردستان است اما این‌ها آن خصلت‌هایی نیستند که امروز وضعیت کردستان را بشناسانند. آنچه وضعیت کردستان را می‌شناساند، عبارت است از مسأله‌ی تقسیم و پاره کردن و غارت کردستان. این عمل باب میل مستعمره کردن و پیاده نمودن سیاست استعمارگرانه‌ی مشترک از سوی چندین کشور و همان‌طور در نظر گرفتن منافع استراتژیک می‌باشد. پیاده کردن برنامه‌ی استعمارگرانه از طرف چند کشور به‌جای یک کشور مسأله‌ای است که هرگز نمی‌بایستی از نظر کمّی به آن نگاه کرد. وقتی که از سوی چند دولت، برنامه‌ی استعماری در مستعمره‌ای درست مثل کردستان به‌طور کمیت پیش برده شود، آن‌وقت این مسأله‌ی مشترک موجب دگرگونی بنیادی در روابط میان مستعمره و استعمارگران می‌شود.

ما در اینجا تلاش می‌کنیم این خط را از این دیدگاه روشن کنیم: «سرزمینی که حتی مستعمره هم نیست.» و یا: «ملتی که حتی استعمارزده هم نیست.» همان‌طور بسیار ضروری است که «مسأله‌ی بلغاری کردن» را با عمل تقسیم کردن کردستان درهم نریزیم. «بلغاری کردن» نیز شیوه‌ای از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. اینجا دو ملت را دشمن هم کرده‌اند و استعمارگران از نظر سیاسی این مناطق را که این ملت‌ها در آن زندگی می‌کنند لرزان و ناپایدار کرده‌اند. این ملت‌ها مجموعه‌ی مردمی هستند که با هم درآمیخته و زندگی می‌کنند. اختلافاتی را میان این مردم به‌وجود آورده‌اند که خیلی هم عمیق شده است و مردم را در برابر هم قرار داده‌اند. در واقع این برنامه‌ی امپریالیست‌ها به‌خاطر منافع خود در این منطقه است و ما مسأله‌ی تقسیم و توزیع کردستان را کاملاً عکس این دیدگاه می‌بینیم.

کشورهایی که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند، ناچارند با همدیگر

همکاری کنند تا این وضعیت به همین شکل باقی بماند. تا هنگامی که مبارزه و جنگ در بین یک نیروی ملی کُرد در یکی از این دولت‌ها شکل بگیرد، باعث تشنج منطقه می‌گردد و این تشنج‌ها جداً از خواست و نظر و اقدامات استعمارگران به‌وجود می‌آید و به خواست آن‌ها نمی‌باشد.

کوشش امپریالیسم در تقسیم کردن کردستان (۱۹۲۵ ـ ۱۹۱۵)

سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، بدون‌شک سیاست رژیم‌های استعمارگر است ولی آنچه در اوایل قرن بیستم تقسیم شد، کردستان و ملت کُرد بود که تجزیه شده و هر بخشش جزئی از کشوری شد. یکی از بنیادی‌ترین اصول موافقت‌نامهٔ لوزان در سال ۱۹۲۳ توافق بر سر تقسیم ملت کُرد و خاک کردستان است. به‌همین دلیل، موافقت‌نامه‌ی لوزان برای کُردها و ترک‌ها معنایی متفاوت در بر دارد. این موافقت‌نامه برای ترک‌ها به معنی استقرار کشوری مستقل است و آن تضمین و به‌رسمیت شناختن حاکمیت مستقل کشور ترکیه از سوی مجمع ملل می‌باشد. از سوی دیگر، این مسأله برای کُردها به معنای تقسیم شدن به کشورهای دیگر و بردگی و مستعمره کردن آن‌ها است. این موافقت‌نامه استقرار سیستم استعماری بین عرب و ترک است. تنها نگریستن به دیدگاه مبارزه‌ی طبقاتی و پشت گوش انداختن اراده‌ی آزاد و خواست و آرزوی گروه‌های ملی همیشه در برگیرنده‌ی پاسخ‌های لازم نیست. نگرش به تاریخ، از دیدگاه اراده و خواست و آرزوی گروه‌های ملی همان‌طور بسیار ضروری می‌گردد.

برای نمونه، ترک‌ها و یونانی‌ها، هریک به‌شیوه‌ای کاملاً جداگانه به جنگ

ترک - یونان می‌نگرند. ترک‌ها و عرب‌ها هر کدام به‌شیوه‌ای جداگانه درباره‌ی امپراتوری عثمانی سخن می‌گویند. همان‌طور که می‌دانیم دیدگاه ترک‌ها و ارمنی‌ها نیز متفاوت است. به همان نحوه، تاریخ‌نگاران بلغاری و رومانی با تاریخ‌نگاران ترک، هر کدام از دیدگاه ویژه‌ای امپراتوری عثمانی را می‌بینند. همان‌طور واضح است که ایرانی‌ها و عرب‌ها بررسی و تحلیل متفاوتی در مورد جنگ ایران و عراق دارند. به همین دلیل کُردها نیز باید خودشان به بررسی و تحقیق و تحلیل تاریخشان بپردازند. تاریخ کُردها نباید و نمی‌شود که از سوی دانشگاه ترک‌ها و مطبوعات ترک و دستگاه‌های آموزش دولتی و روشنفکران ترک نوشته شود. دانشگاه‌ها و نویسندگان ترک تنها می‌کوشند و می‌خواهند که استثمارگری را قانونیت ببخشند و به‌صورت مکتوب به آن استناد کنند. آن‌ها تاریخ را تحریف می‌کنند، همانگونه که کرده‌اند و کُردها را ترک جلوه می‌دهند. بگذارید ارزش دیدگاه‌های گروه‌های ملی و اهمیت بازنگری رویدادهای تاریخی را نشان بدهیم که هر کدام از آن‌ها با دیدگاه تاریخی آن را تحلیل می‌کنند. برای مثال ترک‌های مارکسیست مدعی‌اند که از دیدگاه طبقاتی به رویدادها نگاه می‌کنند، اما در عمل مانند «مارکسیست ترکی» بدان نگاه می‌کنند. از این گذشته، ضرورت نگرش به رویدادها از دیدگاه طبقاتی نباید موجب محو کردن و پشت گوش انداختن ضرورت نگرش به هویت ملت کُرد شود. لازم است گفته شود در مورد سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن» به دام این سیاست افتادن بزرگ‌ترین بلا و گرفتاری است که دامنگیر ملتی می‌شود، زیرا این سیاست مغز ملت را فرو می‌پاشد و درهم می‌شکند. ملتی که زیر چنین سیلی می‌افتد به آسانی نمی‌تواند خود را کنترل کند. ملت کُرد از نیمه‌ی اول قرن هفدهم دچار چنین مصیبتی شد و اوایل قرن بیستم این مصیبت بسیار بزرگ‌تر و مخرب‌تر شد و نزدیک به هفتاد سال

است که کُردها در تلاشند تا جلوی این ضرر و زیانی را که این سیاست بر آن‌ها وارد کرده است، بگیرند یا آن را از بین ببرند. کُردها مداوماً می‌کوشند که سازمان دمکراتیک جهان را از این سیاست ناروا آگاه نمایند. همان‌طور پایه و بنیاد وضعیت ارامنه نیز همین سیاست قسمت کردن و درهم پیچیدن است. ارمنی‌ها نیز ملتی هستند که اولین‌بار در میان امپراتوری ایران و عثمانی تقسیم شدند و بعداً برای بار دوم در میان روسیه‌ی تزاری و امپراتوری ایران درهم پیچیده شدند. جنگ ترک ـ یونان و جنگ‌های ترک ـ ارامنه در سال‌های ۱۹۲۰ و مسأله‌ی کمالیست‌ها با انگلیسی‌ها در اصل بر سر تصرف بخش بزرگ‌تری از کردستان بود. این مسأله، مسأله‌ی استعماری بود. این کشمکش و جنگ فقط برای مستعمره کردن توسط ترک بود. درگیری کمالیست‌ها با انگلستان به هیچ‌وجه ضداستعماری و ضدامپریالیستی نبود. برای یک ملت چه مصیبت و بدبیاری از این بزرگ‌تر که هدف سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن شود؟! شاید زلزله‌ای مهیب سبب کشتار بیست، سی میلیون انسان شود و توده‌های مردم را از بین ببرد و بر اثر نیروی فیزیکی خارجی گم شوند، همان‌طوری که در مرکز و جنوب آمریکا در آغاز قرن شانزدهم روی‌داد؛ یا در آمریکای شمالی در قرن هجدهم و نوزدهم که استعمارگران پرتقالی و اسپانیایی و دیگر اروپاییان به آن نواحی رسیدند و با تمام قدرت نظامی که همراه خود آورده بودند، تمام آمریکاییان هندی تبار (ساکنان بومی آمریکا) و همان‌طور مردم آزتیک، اینکا و مایا و تمدنشان را از بین بردند. بی‌شک رسیدن این استعمارگران به آن مناطق بزرگ‌ترین مصیبت و بدبیاری بود که این مردم تا آن‌وقت به خود دیده بودند. وقتی به دام سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن افتادند، حداقل عواقب آن مصیبت و خانه‌خرابی بود.

نکته‌ی بسیار مهم در تاریخ کردستان که باید در مورد آن تحقیق و بررسی

دوباره بشود، پیوند و روابط میان گوتی‌ها، آشوری‌ها، مادها و فارس‌ها است. درباره‌ی گوتی‌ها تاریخ مکتوبی وجود دارد که به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد. گوتی‌ها یکی از ساکنان بسیار اصیل میسوپوتامیا (بین‌النهرین) می‌باشند. آشوری‌ها سرزمین کُردها را اشغال کردند. این رویداد بر روی لوحه‌ای گِلی نوشته شده است: «کشور گوتی‌ها که در میان مرزهای آرارات و هاران قرار دارد، با خون سرخ شده است.» و قابل بحث و توجه است. در حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد، مادها به سلطه و اشغالگری آشوری‌ها خاتمه دادند. قرن هفتم میلادی نقطه‌ی عطفی در تاریخ ملت کُرد است؛ آن هم زمانی که کُردها مسلمان شدند. همان‌طور که دانسته شده، کُردها حدود سال ۶۴۰ میلادی، در زمان خلافت عمَر علیه سپاه مسلمین مقاومت کردند و این مقاومت و جنگ بسیار خونین بود. به همین دلیل باید به نکات ذیل دقت شود:

کُردها در قرن هفتم میلادی چه نوع تشکیلات سیاسی و اجتماعی‌ای بنیاد نهاده بودند؟ وضع مادی زندگی‌شان چگونه بود؟ چه چیزی کاشته و چه چیزی درو کرده بودند؟ چگونه نیروی بارآوری داشته‌اند و چه فن‌آوری در دست داشتند؟ قبل از اینکه مسلمان شوند، از کدام آیین پیروی می‌کرده‌اند؟ بر پایه‌ی چه سازمان و نهاد سیاسی و اجتماعی‌ای پیش می‌رفتند؟ اسلام آن دم و دستگاهها را چگونه عوض کرده؟ تمامی این‌ها موضوعات تاریخی بسیار مهمی هستند که باید در مورد آن‌ها تحقیق و بررسی شود. قرن یازدهم نیز در تاریخ مردم کُرد قابل تأمل است، زیرا در نیمه‌ی دوم همین قرن، کُردها درگیر مبارزه با ترک‌های اُغوز که از آسیای میانه آمده بودند، شدند. تحلیل و بررسی و پیدا شدن این درگیری و مبارزه خیلی مهم است. تا پیدایش این مبارزه کُردها چه نوع سازمان‌های اجتماعی و سیاسی‌ای داشته‌اند؟ زندگی

مذهبی‌شان چگونه بوده است؟ مبارزه با ترک‌ها چگونه این مسیر زندگی را عوض نموده؟ و...

قرن سیزدهم و چهاردهم نیز دارای دو نقطه‌ی مهم در تاریخ کُردها می‌باشد. این بار کُردها با یورش مغول و تیمور مواجه و درگیر شده‌اند. همان‌طور تحقیق بر سر این رویدادها و نتیجه و تأثیری که بر روی ملت کُرد و خاک کردستان به‌جای گذاشته‌اند، مهم می‌باشد. آن رویدادهایی هم که در اوایل قرن شانزدهم به‌وقوع پیوست، در تاریخ کُردها حائز اهمیت است.

در اواخر سال ۱۵۱۴ در جنگ چالدران میان امپراتوری عثمانی و ایران شمار زیادی از کُردها هم‌رأی با دیدگاه و عملکردهای «ادریس بتلیسی» سلطه‌ی عثمانی را پذیرفتند که همان «یاوزی» خونریز بود.

قرن هفدهم نیز نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ کُردهاست، زیرا در اواسط این قرن، کردستان از سوی امپراتوری عثمانی و ایران تقسیم شد. از این پس قسمت کردن کردستان کم‌کم ریشه دارتر شد. دلایل این قسمت کردن چه بود؟ چه کسانی دست‌اندرکار شروع و پیاده کردن این تقسیم بودند؟ این تقسیم و توزیع کردن به چه شکلی در سیاست ایران و عثمانی نشان داده می‌شود؟ نقاط ضعف ملت کُرد کدام‌ها هستند؟ در پیاده کردن سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، دشمنان کُردها از کدام نقطه ضعف این ملت استفاده کردند؟ و...

در اوایل قرن نوزدهم می‌بینیم آن بخش از کردستان که در ایران بود در نتیجه‌ی جنگ‌های ایران و روسیه‌ی تزاری دوباره تقسیم شد و بخشی که در انتهای شمال شرقی کردستان قرار دارد، جزئی از امپراتوری روسیه گردید. در سرتاسر قرن نوزدهم مبارزه میان کُردها و امپراتوری عثمانی جریان داشت. از این نقطه‌نظر، رویدادهای این دوران در تاریخ کردستان بسیار مهم

است. هرچند آن نکاتی که در بالا مختصراً در مورد آن بحث شد مهمند، اما در واقع رویدادهایی که این شرایط و وضعیت کنونی را در کردستان به‌وجود آورده‌اند، در اواخر جنگ جهانی اول روی دادند.

اینکه امروز مشکل و مسأله‌ی کُرد وجود دارد یا اینکه مشکلات کُردها به دوران ما رسیده، وقایعی هستند که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۵ ـ ۱۹۱۵ وضعیت کنونی کردستان را به‌وجود آورده‌اند. در این دوران بود که حمله‌ی امپریالیست‌ها و استعمارگران برای تقسیم کردستان شروع شد و به انجام رسید. اینجا مشخص نیست که آیا کُردها دولت مستقلی داشته‌اند یا نه. یعنی این اندیشه که «در آن وقت دولت مستقل کُرد وجود نداشت» یا اینکه «کُردها هیچ‌گاه صاحب دولت مستقل خود نبوده‌اند» تفکری است که هیچ مسأله‌ای را حل نمی‌کند.

ما می‌دانیم که در سال ۱۸۸۵ کشور آفریقا از طرف نیروهای امپریالیست استعمارگر اروپایی اشغال شد و استعمارگر سازمان‌یافته با دم و دستگاهش در آن ریشه دواند، اما این‌طور نبود که مانعی جهت استقرار کشورهای مستقل در آفریقا باشد. استعمار بر عده‌ای از جوامع ابتدایی که به‌مرحله‌ی درست کردن و استقرار حکومت ملی نرسیده بودند، اعمال شد. مرزهای واقعی کشیده شد و آخرین کیلومتر مربع خاک آفریقا هم قسمت شد.

روشن کردن این سؤالات و یافتن جواب آن‌ها وظیفه و مسؤولیت مهمی خواهد شد: اینکه نقطه ضعف کُردها چه بوده است که به‌علت آن در دهه‌ی اول قرن بیستم هدف و نشانه‌ی سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن گشتند؟ چرا کردستان نیز دولتی مستعمره، نظیر عراق، اردن و سوریه نشد؟ چرا برعکس آن‌ها تقسیم و توزیع گردید و تازه به این کشورهای مستعمره‌ی نوساز مانند عراق و سوریه چسبانده شد؟ نقاط ضعف ملت کُرد چه بود که

توسط سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن قربانی شد؟

بگذارید نگاهی به دهه‌ی اول سده‌ی بیستم بیندازیم. امپراتوری عثمانی در آستانه‌ی فروپاشی است. ملت‌هایی مانند اعراب، آلبانی، بلغاری، ارمنی و کُرد در مسیر کسب حق تعیین سرنوشت و استقلال خودشان قدم گذاشته‌اند. نیروهای امپریالیستی و استعمارگر انگلستان و فرانسه منافع بسیار بزرگی در آن مناطق دارند. آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها نیز در پی فرصت تازه هستند و همان‌طور روسیه‌ی تزاری نیز منافع زیادی در این جنگ دارد.

همراه با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، دنیا به‌شیوه‌ای سریع عوض شد. از اینجا باید به زاویه‌ی توازن قوای نیروها در خاورمیانه و از جهان بیرون به مسأله‌ی کُرد نگاه شود. در هنگام فروپاشی امپراتوری عثمانی مسأله‌ی کُرد در چه شرایطی بود؟ روابط عرب و یونانی، ارمنی، یهودی و بلغاری با امپریالیسم انگلیس و فرانسه و همین‌طور آلمان و ایتالیا و روسیه‌ی تزاری و انقلاب بلشویکی و حزب اتحاد و ترقی انور پاشا، مصطفی کمال، نیروی ملی و به هم چسبانده شده و غیره...

همه‌ی این پیوندها و روابط باید تحلیل و تجزیه شود. خواندن و تحلیل روابط نیروهای ملی با انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها و بلشویک‌ها به تنهایی کافی نیست. در همان حال لازم است رابطه‌ی میان بلشویک‌ها و ترک‌ها و سرانجامِ این روابط به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد. در ترکیه، در اسناد رسمی، در روزنامه‌ها، از سوی نویسندگان و در آثار و عملکرد احزاب سیاسی، واژه‌ی کُرد به کار برده نمی‌شود. اغلب واژه‌ی «بیگانه» به کار می‌رود. این هم می‌تواند تلاشی برای بستن چشمان توده‌های مردم در نظر گرفته شود که متوجهِ پیاده کردن سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن و نتایجی که پیروی از این سیاست در کردستان بر سر مردم آورده است، نشوند.

در دهه‌ی اول قرن بیستم، کردستان تقسیم و پارچه پارچه و ملت کُرد درهم پیچیده شد. آن‌هایی که این تقسیم را طراحی و اجرا نمودند، عبارتند از: امپریالیسم انگلیس و فرانسه، کمالیست‌ها، شاهان ایران و آن اعرابی که همکار نیروهای مشترک امپریالیستی انگلیس و فرانسوی‌ها بودند. ما در بالا به این‌ها اشاره کردیم که بخشی از شمال شرقی کردستان در نتیجه‌ی جنگ‌های نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، ضمیمه‌ی امپراتوری روسیه‌ی تزاری شد. فریادهایی چون: «می‌خواستند ترکیه را قسمت‌قسمت و تکه‌پاره کنند. می‌خواستند ترک‌ها را بکشند و اسم ترک را از صفحه‌ی تاریخ پاک نمایند. می‌خواستند ملت ترک را برده نمایند. می‌خواستند ملت ترک را که چند صد سال است مستقل بوده، وابسته نمایند.» هدف رژیم و رؤسای احزاب سیاسی در سالروز ملت‌ها در ترکیه، تنها این بوده است که جوهر حقیقی سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را که علیه ملت کُرد اجرا شده است، مخفی نمایند. چنین گفتارهایی با این هدف بیان می‌شود که مانع آگاهی مردم از این حقایق شود. برای همین است که گفته می‌شود مردم کُرد، حقایق را پنهان کنند تا غافل شوند و اهداف اصلی آن‌ها فراموش شود و به آن مشغول نشوند.

این شعار مرتباً تکرار می‌شود: «استقلال و تسلطِ دولت بر خاک وطن و مردمی که در آن به‌دنیا آمده‌اند، فقط در راه تحقق همان هدف است.» کسی که این شعار را سر می‌دهد همان کسی است که می‌خواهد کردستان برای همیشه پارچه‌پارچه باشد. هدف از پنهان کردن این شعار تکراری، پیاده کردن و نتایج سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن ویرانگر» است.

امپراتوری عثمانی از جوامع ملت‌های جداگانه مانند: ترک، عرب، یونانی، ارمنی، کرواتی، رومانی، بلغاری، کُرد، چرکس و لاز و... تشکیل شده بود. این امپراتوری همانند امپراتوری کوسموپلیتی (جهان وطنی) شناخته شده

بود. چگونه جمهوری ترکیه حداقل دو ملت از این ملت‌ها را به خود چسبانده و پیوندی یک نژادی (هماگونی) به‌وجود آورده؟ چگونه به چنین سرانجامی رسیده است که ترک + کُرد = ترک؟ در کجا ترک + کرد همان ترک + کرد نمی‌شود؟ بعد از جنگ جهانی اول یعنی پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و جنگ ترک و یونان، ترک و ارمن، جنگ پارتیزانی ترک و کُرد و جنگ کُرد و انگلیس در جنوب کردستان، کردستان تقسیم و درهم پیچیده شد. آن‌وقت کشورهایی چون ترکیه، انگلستان (عراق)، فرانسه (سوریه) هر کدام برای خود صاحب کردستانی شدند.

از قبل گفتیم که بعضی از این کشورها خودشان مستعمره یعنی تحت قیمومیت بودند. پس چرا کردستان تقسیم و توزیع و درهم پیچیده شد؟ چرا سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در کردستان اجرا شد؟ پیاده کردن این سیاست چه نتایجی به بار آورد؟ بسیار لازم است این رویدادهای تاریخی بررسی و تحلیل شود. در آغاز گفتم که هدف من در اینجا این است که توجه را به جهاتی جلب کنم و سؤالاتی مطرح نمایم.

هسته‌ی اصلی مسأله‌ی کُرد

درهم پیچیدن و تقسیم کردن کردستان همان پیاده کردن سیاست ویرانگر تفرقه بینداز و حکومت کن درباره‌ی ملت کُرد است. کردستان در قلب خاورمیانه قرار دارد. بر ما پوشیده نیست که چرا کردستان تقسیم و درهم پیچیده شد و چرا سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در آنجا پیاده شد. همه‌ی ما کم و بیش می‌دانیم که یکی از آن عوامل، وجود منابع نفت در کردستان است. از همین دیدگاه، سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بر

مستعمره‌های ابتدایی پیاده می‌شد، اما در کردستان این شیوه ویرانگر بود. یعنی سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن و ویرانگر در کردستان پیاده شد.

آن چیزهایی که از بین برده می‌شوند و یا هدف یورش «کشتار جمعی» قرار گرفته‌اند، عبارتند از آن عواملی که موجب به‌وجود آمدن ملت کُرد، حق وجود جامعه‌ای کُردی، شناسنامه‌ی کُرد و کردستان و هویت و ارزش‌های ملی کُرد شده‌اند. علی‌رغم همه‌ی ترورهای دولتی و سیاست اعمال فشار، اگر کُردها هنوز مطیع و رام نشده باشند، ادعاهای ملی‌شان در جریان باشد، این رژیم‌ها به از بین بردن فیزیکی و ریشه‌کشی مردم متوسل می‌شوند. همه‌ی کسانی که در راه کسب این حقوق مبارزه می‌نمایند به اشکال و روش‌های ویژه و ترور دولتی از میان برده می‌شوند. هرچند که سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، سیاستی استعماری است، اما این سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن ویرانگر» سیاست امپریالیست‌ها نیست؛ بلکه سیاست هم‌پیمانان داخلی آنان است. استعمارگران فرهنگ و مردم سرزمین‌هایی راکه اشغال کرده‌اند از بین نمی‌برند. اگر استعمارگران از فشار و هیجان پیدا کردن مواد خام و بازار جدید برای تولید و فروش کالاهایشان فرهنگ و سنت‌های خودی و بومی را به پیشرفت و شکوفایی تشویق ننمایند حداقل آن را از بین نمی‌برند، بلکه فقط آن را پشت گوش می‌اندازند.

از این‌ها گذشته، انسان جرأت می‌کند بگوید که استعمارگران در بعضی عرصه‌ها، خدماتِ به‌جا و خوبی هم کرده‌اند. برای نمونه، انگلیسی‌ها برای کُردها مدرسه‌هایی باز کردند که به زبان کُردی در آن‌ها تدریس می‌شد. فرانسوی‌ها در سوریه علیه نشریات و مطبوعات کُردی موضعی نداشتند و در راه تلاش برای پیشرفت و شکوفایی فرهنگ و سنن کُردی به‌هیچ وجه مانعی ایجاد نمی‌کردند.

از طرف دیگر اقدام به نسل‌کشی یک ملت از طریق به کار بردن اسلحه‌ی شیمیایی و بیولوژیکی نیز سیاست مستقیم استعمارگران نیست، بلکه سیاست هم‌پیمانان محلی آن‌هاست. در اجتماع تاریخی ترک‌ها «مصطفی کمال» در سال ۱۹۳۰ دیدگاه خود را درباره‌ی وضعیت مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی ملی ملت‌های بالکان که علیه امپراتوری عثمانی بود، این‌گونه بیان می‌کند: «چگونه کشورهای بالکان از دست ما رفت؟» و در جواب خودش می‌گوید: «زیرا کشورهای بالکان دم و دستگاهِ تحقیق و بررسی اسلاو را تأسیس کردند.»

آن‌ها بررسی، تحقیق و تحلیل باارزشی در مورد زبان و فرهنگ و ویژگی‌های خودشان کردند. مصطفی کمال در آخر می‌گوید: «این تحقیق و بررسیِ با ارزش و پر از ریزه کاری‌ها، سرانجام موجب بالا بردن آگاهیِ مردم و شعور ملی آن‌ها شد که در نهایت باعث به‌پا خاستن و مبارزه‌ی آن‌ها علیه سلطه‌ی امپراتوری عثمانی شد.»[1] لازم است به‌دقت در مورد تفکر و نظر «مصطفی کمال» و در مورد زبان و فرهنگ و به‌هوش آمدن ملی و... اندیشید. همان‌طور لازم است درباره‌ی این دیدگاه و روش او نیز تحقیق و بررسی شود. در مورد دیدگاه و متدولوژی که در بالا آمده است، می‌توان به دو نتیجه دست یافت. اول درباره‌ی آن دسته از کسانی که نمی‌خواهند در این اتحاد و به هم چسبیدنِ اجباری زندگی کنند و می‌خواهند مستقل و آزاد باشند و حقوقی برابر با سایر انسان‌ها داشته باشند. این‌گونه انسان‌ها بایستی بر سر اختیار خود درباره‌ی تاریخ و زبان و فرهنگ و ویژگی‌های تاریخی و هنر ملتشان پایداری کنند. «مصطفی کمال» بعد از استقرار جمهوری ترکیه این مرحله را برای ملت

۱. اوتکان کوکاتروک، افکار و نقطه‌نظرات آتاتورک، انتشارات تورهان، آنکارا، ۱۹۸۴، صفحه‌ی ۱۴۹.

ترک به‌وجود آورد. الفبای قدیم ترکی را تغییر داد. انقلاب جدیدی در ترکیه به‌وجود آورد. سازمان‌های تحقیق و بررسی، مانند گروه تاریخ ترک و گروه زبان ترکی تأسیس شدند. مدارس و نهادها و مراکز گوناگون در دانشگاه‌های ترکیه شروع به کار تحقیق و خواندن زبان و فرهنگ و تاریخ و ویژگی و هنر ترک کردند. از آن‌وقت نسل جدیدی با این‌گونه سیاست و فرهنگ، آموزش دیده و پرورش یافت. با کمک و امکانات منابع دولتی، دانش‌آموختگان را برای تحصیل بیشتر و تحقیق در این زمینه روانه‌ی کشورهای خارج کردند و راه و امکانات و برنامه و تبلیغات ترک و ارگان‌های مدیریت مهیا شد.

دومین نتیجه‌ای که می‌بایست از گفتار «مصطفی کمال» و گفتارهای مشابه آن گرفته شود این است که اگر می‌خواهید مردم دست‌آموز باقی بمانند، اگر می‌خواهید مردم همچنان در حالتِ به هم چسبیده و بی‌هویت باقی بمانند، اگر می‌خواهید در منطقه امنیت وجود داشته باشد، اگر می‌خواهید استعمارگر بودن همان‌طور باقی بماند، اگر این‌ها برایتان اهمیت اساسی دارند، در آن‌صورت لازم است که این ملت را بدون الفبا نمایید. آن‌وقت است که زبان، فرهنگ و سنت‌های آن ملت تحلیل می‌رود.

ضروری است به هر شیوه‌ای که شده، در شکوفایی زبان و فرهنگ آن ملت، ممانعت به‌وجود آورد. خلاصه، اجازه ندهید آن ملت برای خودش شعور و آگاهی ملی پیدا نماید، زیرا اگر شعور و آگاهی ملی پیدا کند آن‌گاه برای خود خواستار زندگی‌ای آزاد خواهد شد و در برابرت به پا خواهد خاست، زیرا ملتی که در تابوت زمانه مطیع و رام شده است، ملتی است دست‌آموز که از تحلیل رفتنش ناآگاه است و اسیر و برده شده است. وقتی چنین مردمی در مملکتی زندگی کنند، همه‌گونه غارت و استثمار اقتصادی و سیاسی به سهولت امکان‌پذیر است.

زمانی که از نزدیک به بُعد روانی و معنوی تحلیل و ممنوع کردن زبانی نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم که ممنوع کردن زبان انسانی مانند بریدن زبان انسان است. ممنوعیت زبان، باعث از هم گسیختن کمال معنوی و همبستگی روانی و اجتماعی و همچنین گسیختگی فیزیکی‌شان می‌شود. این ملت انسان‌هایی ناسالم، مریض، ضعیف، بی‌اعتقاد و در کل انسان‌های متفاوتی خواهند شد که با حقارت به خود می‌نگرند و به دست‌اندرکاران رژیم به چشم موجوداتی بسیار مهم نگاه می‌کنند. جوامعی که چنین انسان‌هایی آن را تشکیل می‌دهند و به‌وجود می‌آورند، مریض و ضعیفند و مهار کردن و سلطه یافتن بر این جوامع بسیار آسان است. از طریق فشار و تهدید و ضرب و شتم به آسانی می‌شود در این جوامع هر کاری انجام داد.

به هر شیوه و با تلاش اندک می‌توان آن‌ها را شکل و آرایش داد. تنها راه دوباره زنده کردن این جوامع، این است که به خود آیند و بفهمند و احساس کنند که این ممنوعیت‌ها را دارند و آنگاه به بررسی و تحقیق در مورد هویت خود بپردازند. آنچه که بیشتر از هر چیز، سیستم استعماری را تکان می‌دهد عمیق شدن و گسترش یافتن همان تحقیق و بررسی است. بدین خاطر ضروری است از دیدگاه و چهارچوب سیاسی که ممنوع کردن و جلوگیری از به کار بردن زبان و فرهنگ کُردی است، ارزیابی شود. همان‌طور ارزیابی مانع اصلی بر سر راهِ خواندن و بررسی و تحلیل فرهنگ و ادبیات و تاریخ کُرد مطرح است. از طرف دولت می‌شود هر کاری کرد. به‌خاطر آنکه کُردها از مسائل ملی خود آگاه نشوند می‌توان همه‌ی وسائل و انواع موانع را به کار گرفت. باید همه‌ی درها را آزمود. نباید اجازه داده شود که از زبان، ادب، فرهنگ، تاریخ و شکل زندگی کُردی که نفس زندگی در آن باشد، هیچ جای پایی باقی بماند.

سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن بدون شک سیاست استعماری است و به استعمارگر سود می‌رساند. این سیاست بهترین شرایط را برای مستعمره کردن به‌وجود می‌آورد. کردستان در دل خاورمیانه تقسیم و پاره‌پاره شد. به خاطر همین اهداف، حاکمان ترک و عرب با امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی همکاری کرده‌اند. این فاکت از طرف دیگر موجب شکل‌گیری و به‌وجود آمدن شکلی سیاسی و نظامی و اقتصادی گردید که دست کم این کشورها در خاورمیانه شانه به شانه‌ی منافع قدرت‌های استعماری حرکت کنند. این‌ها عبارت بودند از جلوگیری از نفوذ افکار نوینی که انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ همراه با خود از درون مرزهای روسیه‌ی تزاری آورده بود. همان‌طور راهی بود برای حفظ مستمر هندوستان که مستعمره‌ی انگلستان بود.

کردستان وقتی درهم پیچیده شد که خاورمیانه بنابر پرنسیب حق هر ملتی در تعیین سرنوشت خویش، به آتش زیر خاکستر تبدیل شده بود. از طریق پیاده کردن مجموعه‌ی سیاست مشترک چند دولت بود که کردستان تحت سلطه قرار گرفت.

اینکه بلشویک‌ها این مسأله را درنیافتند یا نتوانستند خودشان را با این مسأله درآمیزند یکی از بزرگ‌ترین ضعف بلشویک‌هاست. این واقعیت، تناقض بزرگی را میان تئوری‌های مطرح شده‌ی سوسیالیسم، در مورد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و سوسیالیزم در کار و عمل نشان می‌دهد. تلاش رسمی شوروی‌ها در مشخص نکردن این سوسیالیزم که کاملاً متناقض با سوسیالیزم تئوریک بود، در همان حال خطابی به همه کس و هر نهاد بود که سوسیالیزم این است! این است راهی که به‌سوی سوسیالیزم می‌رود تا کاری کند که آن‌ها با برهم زدن آرمان‌های سوسیالیزم راضی شوند و در همان حال

اعتقاد مردم را در مورد پرنسیب‌های آن متزلزل نمایند.

بدون شک لازم بود تحلیل و گفت‌وگویی انجام گیرد و دانسته شود که چرا باید چنین تناقض‌هایی میان تئوری و عمل وجود داشته باشد. همان‌طور چگونگی دور انداختن آن تناقض‌ها، با دلیل و مدرک درست و واقعی مشخص شود. بررسی، تنها از این دیدگاه کافی نیست. روابط کمالیست‌ها با انگلیسی‌ها یا روابط کمالیست‌ها با بلشویک‌ها پس از جنگ جهانی اول، هنگام جنگ‌های ترک و یونانی، ترک و ارمنی و دوران عمیق شدن جنگ کُرد و انگلیس و مبارزه‌ی کُرد علیه ترک نیز باید بررسی شود، بلکه همان‌طور تحلیل گسترش روابط میان بلشویک‌ها و انگلیسی‌ها یا خود بلشویک‌ها و فرانسوی‌ها نیز ضروری است.

کردستان، مستعمره‌ی مشترک عرب و ترک

یکی از رویدادهای بسیار تأسف‌انگیز در تاریخ خاورمیانه و جهان در دهه‌ی اول قرن بیستم به انجام رساندن سیستم مستعمره‌ی مشترک چند دولت درباره‌ی کردستان است و این یک تراژدی واقعی است؛ تراژدی‌ای که از بوی سوخته‌ی جگر ملتی شکل و نشأت گرفته که علیه سرنوشت ناگواری به پا خاسته‌اند که به زور به آن‌ها تحمیل شده و آماده‌اند تا برای تغییر آن بجنگند. در دهه‌ی اول این قرن، ملت کُرد در راه به دست آوردن حقوقشان به مبارزه‌ی بی‌وقفه‌ی میان مرگ و زندگی علیه بزرگ‌ترین قدرت استعماری جهانی و هم‌پیمانان محلی آن‌ها دست زده‌اند.

ما می‌توانیم قاطعیت و تسلیم‌ناپذیری و شجاعت آن‌ها علیه سلاح شیمیایی و بیولوژیکی را تنها به تراژدی توصیف کنیم. این‌گونه جسارت و

پیگیری مطمئناً نتیجه می‌دهد. از اینجا وجوه کاملاً جدیدی را در میان علل مستعمره کردن مملکتی می‌بینیم که آن هم منافع استراتژیک و ژئوپلتیک است. این سند موثقی است که تقسیم کردن و پارچه‌پارچه شدن کردستان، موجب فراهم شدن پیوند میان کشورهای مورد بحث و نیروهای استعمارگر شده است، زیرا این هم حقیقتی انکارناپذیر است که کُردها به اندازه‌ای که فرصتی پیدا کنند، در راه آزادی و استقلال، آستینشان را بالا می‌زنند. هیچ ملتی به دلخواه خود، به تحقیر و به زور، به ضمیمه‌ی کشور دیگری شدن راضی نمی‌شود. برای استثمار کُردها و درهم کوبیدن آن‌ها در راه آزادی و استقلال سعی می‌کنند. دولت‌های منطقه به قدرت‌های امپریالیستی پناه می‌برند و از آن‌ها تقاضای کمک و یاری می‌کنند. در حقیقت تمام جنبش‌های کُرد در جنوب و شرق به کمک و همکاری انگلیسی‌ها رو به خاموشی رفت. فریب و حیله و تزویر بزرگی بود که انگلیسی‌ها «شیخ سعید»[1] را یاری کردند و آن هم در همان زمان در جنوب کردستان به مقابله‌ای نظامی و خونین علیه کُردهای جنوب مشغول بودند. از این‌ها گذشته آن دسته از سپاهیان ترک که آن حرکت آزادی‌خواهی را درهم شکستند، به‌طور کل از طریق راه‌آهنی که از خاک سوریه می‌گذشت، به محل درگیری فرستاده می‌شدند. لازم است این را فراموش نکنیم که در آن زمان، سوریه مستعمره‌ی فرانسه بود. اگر فرانسوی‌ها حاضر به فرستادن سپاهیان ترک از خاک سوریه نمی‌شدند، این جنبش مسیر و سرانجام دیگری می‌داشت، یا حداقل می‌توان گفت که پایان دیگری پیدا می‌کرد. از طرف دیگر هر دو برخورد میان قدرت‌های استعمارگر و نیروهای استعمارگر هم‌پیمان محلی‌شان همه در کردستان روی می‌دهند. هدف مبارزه نیز صاحب شدن بخش بزرگ‌تری از کردستان بود.

---

۱. رهبر جنبش کُردها علیه رژیم ترکیه در سال ۱۹۲۵.

ایجاد سیستمی استعماری در کردستان در مرحله‌ی اول آن درگیری‌ها که میان آن قدرت‌ها وجود داشت به مصالحه انجامید و در مرحله‌ی دوم هم به همکاری آن‌ها بدل شد. این همکاری مشترک باعث سازمان دادن سیستم استعماری میان کشورها گردید.

شعارهای کمالیسم

با وجود تمام همکاری‌های یکدلانه و قلبی کمالیست‌ها با قدرت‌های استعمارگر، در اجرای سیاست تقسیم و توزیع کردستان، کمالیست‌ها هنوز می‌گفتند ما اولین مبارزه‌ی آزادی‌بخش را علیه امپریالیسم و استعمار شروع کردیم، جاده را برای ملت‌های زیر سلطه‌ی شرق هموار و آماده کردیم و روح سرافرازی ملی را به آن‌ها بخشیدیم.

کمالیست‌ها هرگز نمی‌خواهند کُرد را به یاد بیاورند. آن‌ها از هر نوع گفت‌وگو و مباحثه در این باره یا هرچه با کُرد ارتباط داشته باشد بسیار آگاهانه خودداری می‌کنند و در هرجا کُردها را تک و تنها به دست پلیس و مأمورین امنیتی رژیم می‌سپارند؛ در همان حال هم آواز سر می‌دهند که: «**ما اولین مبارزه‌ی رهایی‌بخشمان را علیه امپریالیسم و استعمار شروع کردیم.**» کمالیست‌ها از طریق پلیس و زندان تلاش می‌کنند مردم را به سکوت وادارند. آن‌ها در مورد تبلیغات خودشان، در رادیو و تلویزیون و نهادهای آموزشی، در کوچه و بازار، در مساجد و همه جا مداوماً بحث و تبلیغ می‌کنند. تضادهایی که در گفته‌ها و نوشته‌های مصطفی کمال در دهه‌ی بیست با واقعیت وجود دارد آنچنان است که مسلماً باید از آن‌ها درس‌های آموزنده‌ای فرا گرفت. روش دیگر کمالیست‌ها برای سرپوش گذاشتن و پنهان کردن نژادپرستی و

استعمارگری که بر ضد ملت کُرد به کار می‌رود، متهم کردن کُرد به نژادپرستی است. ممنوع کردن و تحلیل بردن زبان و فرهنگ کُردی و تحمیل زبان و فرهنگ ترکی بر کُردها به روش‌های مختلف و راه‌های متفاوت، پیاده کردن سیاست دست آهنین، حتی عوض کردن نام انسان کُرد و روستاهای کُردنشین، تعقیب و تصفیه کردن کسانی که به کُردی صحبت می‌کنند، خاموش کردن هر جرقه و نشان و آثار کُرد و فرهنگ کُردی، اقداماتی هستند که کمالیست‌ها آن‌ها را نشانه‌ی ترقی‌خواهی و دمکراسی می‌خوانند. کُردهایی که خواستار آزادی و کسب حقوق دمکراتیک و ملی سلب شده‌ی خود هستند، آن‌هایی را که در پی سازماندهی با اهداف رسیدن به این حقوق می‌باشند، نژادپرست و شونیست می‌دانند. از دیگر سو اگر ترک‌ها در بلغارستان خواهان حقوق ملی و دمکراتیکشان بشوند و در پی سازماندهی در راه رسیدن به این هدف بروند، رنگ مترقی به خود می‌گیرند و به مثابه‌ی کسانی که علیه نژادپرستی و استعمارگری و فاشیزم و کردار غیرانسانی به پا خاسته‌اند، از آن‌ها یاد می‌شود.

در سرزمینی چون کردستان که به قسمت‌های مختلف تقسیم شده و هر بخش از آن از سوی حکومت جداگانه‌ای اداره می‌شود، سازمان‌های حقوق بشر به این ملت که مستعمره‌ای است بین چند دولت، به چه شیوه‌ای نظر می‌اندازد؟ هسته و محتوای حقوق بشر در میان اعضای چنین جامعه‌ای چیست؟ جامعه‌ای که به زیر آتش سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کنِ ویرانگر» انداخته شده باشد، که آن هم با تلاش صمیمانه، کاشتن مین، حصار سیم‌خاردار، پایگاه نظامی، مرزهای درهم تنیده و با مین‌زارهای وسیع و گسترده برای از هم جدا کردن و گسیختن شیرازه‌ی این جامعه در خور بررسی بیشتری است. بگذارید در این باره بیشتر تأمل کنیم.

کُرد و حقوق بشر

در ترکیه کُردها هر اندازه منکر وجود خود و هویت ملی‌شان باشند، به همان اندازه می‌توانند به آزادی‌های ابتدایی برسند و از پرنسیب حقوق برابر استفاده نمایند. این انکار هویتی به پیش شرط تبدیل شده است. به این معنی که کُردها قبل از اینکه به ساده‌ترین سنت ابتدایی دمکراسی یا برابری برسند و یا قبل از اینکه با حقوق بشر، آزادی‌ها و حقوق اجتماعی و اقتصادی شاد شوند باید منکر فرهنگ خودشان و هویت کُردی خودشان باشند. مطمئناً این عملکرد، اجبار و فشار آوردن است. این اعمال از طریق فشار و ستم و شکنجه دادن در پاسگاه‌های ژاندارمری و کلانتری‌ها و در زندان‌ها اعلام می‌گردد و در تبلیغات و دادگاه‌ها تبلیغ می‌شود.

مطبوعات، رادیو، تلویزیون، خدمات عمومی و نظام اداری، همه با این فکر مسلح شده‌اند تا این اندیشه را قوی کنند و اهدافشان را پیش ببرند. همین عملکرد در مورد دستگاه‌های آموزشی و مذهبی نیز به‌کار گرفته می‌شود. کسانی که منکر هویت ملی خودشان می‌شوند، به‌صورتی که هویت کُردی‌شان را از دست داده و ترک شده‌اند، می‌گویند: «**من سربلندم، چون ترکم**». آن‌ها می‌توانند هر نوع شغلی راکه بخواهند انتخاب کنند: کارگر، پستچی، دربان، عضو پارلمان، محصل، ورزشکار، مدیر شهربانی، استاندار، قاضی، کاسبکار، سرباز، معلم، سفیر دولت، پروفسور و... اما آن‌هایی که می‌خواهند هویت ملی خودشان و فرهنگ و سنت ملی‌شان را حفظ کنند و فریادشان را به حقوق بشر برسانند، هیچ کاری به دست نمی‌آورند و از تمام مشاغلی که برشمردیم محروم می‌مانند. آن‌ها فقط به درد متهم شدن به نژادپرستی و دستگیری و زندان می‌خورند. انکار هویت ملی کسی یعنی بردگی و بندگی‌اش، نه دستاورد و افتخار. کسی که هویت خود را انکار

می‌نماید، معنی آن بی‌شخصیتی و اسارت اوست. به‌طورکل واضح است آن‌هایی که بدون هیچ حقوقی بنده و بی‌شخصیت می‌شوند، به انسان‌هایی بی‌عقیده، عقده‌ای و اوباش و اراذل تبدیل می‌شوند. خوب، این عده که به اراذل و اوباش تبدیل شده‌اند در حالی که هیچ عقیده و شهامتی هم ندارند، با چه کسانی درگیر می‌شوند و به حریم چه کسانی تجاوز می‌کنند؟ به قول کُردها و خیلی کوتاه این عده، چوب دهن سگند. منظور این است که آلت دست کسانی دیگرند.

حرف یک بام و دو هوا درباره‌ی دمکراسی و برابری

فشار آوردن به انسان برای انکار هویت ملی و فرهنگی‌اش مانند شرطی لازم است برای اینکه به آزادی‌های ابتدایی و به حقوق بشر خشنود باشد و برای اینکه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی فرصتی به‌دست آورد و برای اینکه بتواند تا حدی از خدمات عمومی استفاده کند، که این یعنی همان سیاست نژادپرستانه. این سنت و عمل به دورانی دیگر برمی‌گردد. این سیاست‌ها صددرصد برخلاف قوانین بین‌المللی و آن میثاق‌ها و قوانینی است که به‌خاطر حفظ و شکوفا شدن حقوق بشر تنظیم شده است. همین‌طور نقض و زیرپا نهادن اعلامیه‌ی جهانی حقوق‌بشر سازمان ملل است و علیه بیان‌نامه‌ی اروپایی برای حقوق‌بشر و مخالف دستورالعمل هلسینکی است.

به این‌گونه اعلامیه‌ها از سوی سران ترک و سیاسی‌کاران و دانشگاه‌ها و دستگاه‌های تبلیغی برای محکوم کردن سیاست جبر و کشتار و رعایت نکردن و زیر پا نهادن حقوق فرهنگی و ملی اقلیت ترک در بلغارستان بارها اشاره و استناد می‌شود. سران و سیاستمداران و دانشگاه‌ها و دستگاه‌های

تبلیغی ترک، نارضایتی‌شان را به استناد این قوانین، علیه این سیاست اعلام می‌دارند و خواستار عوض کردن آن هستند. در اینجا ما دوگانگی در نظر و کردار را مشاهده می‌نماییم: محکوم کردن مشی جبر سیاسی و کشتار جمعی‌ای که در بلغارستان پیاده می‌شود؛ در مقابل، گسترش فشار و تشدید و سیستماتیک کردن همان شکل سیاسی و ادامه‌ی آن، طی سال‌ها علیه کُردها در داخل کشور خودشان؛ ایستادگی و مبارزه در مقابل جبر سیاسی‌ای که علیه ترک‌ها در بلغارستان اعمال می‌شود و در مقابل، اعلام رضایت و اعمال و اجرای همان سیاست و ترور دولتی که از سوی دولت و رژیم ترکیه علیه کُردها صورت می‌گیرد.

این ادعاها که می‌گویند همه در ترکیه برابرند و تبعیض وجود ندارد، همه کس حق دادوستد برابر دارد و بدون «توجه به نژاد و زبان» همیشه از سوی سیاستمداران ترک و کار به دستان دولت و دانشگاه و مطبوعات و نویسندگان به مثابه‌ی اصلی تلقی می‌شود. هرچند با تحقیق روشن می‌شود که در اینگونه فشارها دوگانگی وجود دارد: «در ترکیه برابری مذهبی وجود دارد.» به آن معنی که مسلمان و مسیحی در پرستش آزادند؛ یونانی‌ها و ارامنه کلیساهای خود را داشته باشند و یهودی‌ها نیز کنشت یا کنیسه‌ی خویش را. یعنی هر کسی در انتخاب معبد خویش آزاد باشد. همان‌طور که دیده می‌شود سنت برابری در مذهب با نقطه‌ی از بین بردن مذاهب جداگانه شروع می‌شود و برابری در میان آن‌ها ظاهر می‌شود. تأکید بر اینکه در ترکیه همه کس ترک است و همه‌ی ترک‌ها یکسانند و اختلاف به علت زبان و مذهب وجود ندارد. در اینجا اختلاف زبان‌ها به رسمیت شناخته نشده، بلکه برعکس نشان داده می‌شود که همه ترک هستند و همه‌ی ترک‌ها هم برابرند. بدین‌معنی که «ترک شدن» شرط برابری است. وقتی که بر برابری و نبود تبعیض نژادی به‌خاطر

تفاوت زبانی پای می‌فشارد، معنایش این است که آن‌هایی که به کُردی حرف می‌زنند، دارای همان حقوقی هستند که ترک زبان‌ها دارند. معنی برابری چنین است.

گفته می‌شود: «آن‌ها که خود را ترک می‌دانند به مثابه‌ی ترک نگریسته می‌شوند.» در نخستین نگاه، این جمله قابل تعبیر است. شاید انسان فریب ظاهر آن را بخورده و فکر کند این به معنی وسعت‌نظر و قدرت استقامت در برابر کسانی است که خودشان را ترک نمی‌دانند. با اطمینان کامل می‌گویم که این واقعیت ندارد. هیچ استقامت اینچنینی در ترکیه وجود ندارد. بنا به ایدئولوژی رسمی رژیم ترکیه، ترک بودن طبیعی است ولی کُرد بودن جرم است. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۴ ـ ۱۹۸۱ تنها در زندان‌های دیاربکر (آمد) بیشتر از چهل انسان کُرد انقلابی که قبول نداشتند بگویند: «**من افتخار می‌کنم، چون ترکم**» و بر سر حفظ هویت ملی‌شان پای می‌فشردند، همگی در زیر شکنجه کشته شدند. این میهن‌پرستان در راه رساندن پیامشان به توده‌های مردم بهای بسیار گرانی پرداخته‌اند. این ارزش زندگی‌شان بود. این انسان‌ها نارضایتی خود را علیه ترور دولتی با عظیم‌ترین قربانی‌ها اعلام داشتند و جان باختن را پذیرا شدند. دانسته شده است که شمار این قربانیان در حقیقت بسیار بیشتر از چهل نفر بوده است.

سرود پیوند و همبستگی

یکی از شعارهایی که ترک‌ها بسیار به کار برده‌اند، درباره‌ی مفهوم اتحاد و همبستگی است. سران دولت و رژیم و احزاب سیاسی می‌گویند: «ترک و کُرد برابرند و نمی‌شود از هم جدایشان کرد. همان‌طور که گوشت و استخوان با

هم پیوند دارند، ترک و کُرد هم همین‌طورند. هزاران سال است که با هم در این سرزمین زندگی می‌کنیم، هم‌مذهبیم، برادر دینی یکدیگریم، مسلمانیم، هم‌کیشیم و هیچ تفاوتی میانمان وجود ندارد. هر دو با هم این کشور را اداره می‌کنیم.» بدون شک این گفته‌ها رسماً از سوی کار به دستان دولت گفته نمی‌شود. دست‌اندرکاران دولت، مردان سیاسی‌کار محلی و دستگاه‌های تبلیغاتی برنامه می‌ریزند که این حرف‌ها را بزنند. کم و بیش هر کدام از سیاستمداران حزب ملی[1] به‌جز CHP (حزب جمهوری خلق) و SHP (حزب سوسیال دمکرات) همگی از برادری ترک و کُرد سخن می‌گویند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که این اتحاد محکم، چگونه در سال ۱۹۲۰ تقسیم شد؟ در قرن ۱۷ چرا و چگونه کردستان تقسیم گردید؟ چرا عراق قسمتی از کردستان «خودش» را صاحب شده؟ ترکیه چرا کردستان خود را دارد؟ کردستان سوریه چه معنایی دارد؟ چرا کمالیست‌ها با نیروی استعمارگر انگلیسی ـ فرانسوی در تقسیم کردن کردستان برای پیاده کردن سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن همکاری کردند؟

در حالی که این واقعیات را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که این شعارهای جناح‌های ترک به هیچ‌وجه واقعیت ندارد و از حقیقت به دور است. این شعارها چنان ترسیم و درست شده‌اند که برای ترور و استثمار و ستمی که در حق ملت کُرد اعمال می‌نمایند، نقابی باشند. **«ما با هم هستیم. در خوشی و ناخوشی هم شریکیم و آینده و سرنوشت ما مشترک است».** همین‌طور می‌گویند: **«ما در قبرس با هم علیه یونانی‌ها جنگیدیم. در آنجا همه‌ی کارها را با هم انجام دادیم.»**

واقعیات زندگی، همه‌ی این شعارها را تکذیب می‌نماید. حال، بگذارید

---

۱. جناح راست، نژادپرست ـ م.

رویداد بهار ۱۹۸۸ حلبچه را به یاد بیاوریم. در جنوب کردستان بیشتر از پنج‌هزار انسان، مرد، زن، بچه، پیر و جوان از سوی رژیم استعمارگر و نژادپرست عراق در یورشی یکجا کشته و نابود شدند. آیا این فاجعه ذره‌ای نارضایتی، انعکاس و اعتراض از سوی دولت ترک و سران این رژیم مطرح نمود؟ در زمان این رویداد «اوّزن» رئیس جمهور ترکیه در کنفرانس عالی اسلامی در کویت شرکت کرد.

آیا اوّزن در این کنفرانس درباره‌ی این فاجعه‌ی انسانی لب به سخن گشود؟ آیا این به معنای شراکت در خوشی و ناخوشی و آینده و سرنوشت است؟ در آغاز بهار تنها دو هفته بعد از این رویداد بود که «تورگوت اوزال» نخست‌وزیر ترکیه به بغداد سفر کرد تا به استعمارگران عراقی تبریک بگوید، داغ این مردم را تازه نماید و بر زخمشان نمک بپاشد.

برای همه‌ی ما روشن است که چگونه فریاد و ناله‌ی فلسطینی‌ها را به شیوه‌ی تراژیک ارج می‌نهند. دولت ترکیه به اندازه‌ی یک هزارم فلسطینی‌ها با کُردها همدردی نکرد، بلکه برعکس از طریق بمباران و حملات هوایی که گاه و بیگاه به جنوب کردستان صورت می‌گرفت، می‌کوشید موفقیت‌های کردها را از بین ببرد. از این گذشته به هیچ روشی نمی‌شود آن تعصبی را که ترکیه نسبت به ترک قبرس و بلغارستان دارد، با مسأله‌ی کُرد مقایسه کرد. در حالی که ترکیه در تلاش بود که افغانی‌ها را در حاصل‌خیزترین مناطق کردستان اسکان دهد، در همان حال راه و روش‌های گوناگونی برای کوچ دادن اجباری و دور کردن کُردها از کردستان در نظر داشت. با وجود همه‌ی این‌ها هنوز هم این شعار را که: «ما شریک غم و شادی و آینده و سرنوشت همدیگر هستیم» مرتباً تکرار می‌نماید. به‌طورکل، آشکار و مشخص است که این شعار تا چه اندازه میان‌تهی و بی‌معنی و فریبکارانه است. هرگونه

موفقیتی که کُردها در جنوب کردستان علیه رژیم استعمارگر عراق به دست می‌آورند موجب خوشحالی کُردهای شمال و وحشت‌کار به دستان ترک می‌شود. آن وقت در راه خفه کردن و از بین بردن این موفقیت‌ها، در راه عقیم کردن دستاوردهای بیشتر، رژیم ترکیه پی‌درپی هواپیماهای جنگی‌اش را برای بمباران کردن جنوب کردستان، به بهانه‌ی «تعقیب گناهکاران و متمردین از قانون» می‌فرستد. رژیم ترکیه، همکاری شدید و قاطع با رژیم عراق دارد. برای از بین بردن و بازپس گرفتن دستاوردهای ملت کرد موضع ارگان‌های تبلیغاتی و احزاب سیاسی و سندیکاها و دانشگاه‌ها کم و بیش همان موضع دولت ترکیه است. عملکرد همه‌ی آن‌ها در همین چهارچوب است. برای مثال، هیچ موضع‌گیری و اعتراضی در مورد فاجعه‌ی حلبچه نکردند ولی اعتراض شدید و قاطع همیشگی‌شان در مورد ترک‌های بلغارستان برای همگان واقعیتی آشکار است. تمامی این‌ها به وضوح ثابت می‌کند که شعار «**ما شریک غم و شادی و آینده و سرنوشت همدیگریم**» دروغ و فریبی بیش نیست. وقتی می‌گویند: «**در قبرس ما با هم علیه یونانی‌ها جنگیدیم. در آنجا تفاوتی وجود نداشت**». فقط فریب و تحریک کردن و کشانیدن ملت کُرد به جنگی است که در راه تحقق خواست و اهداف نژادپرستانه و استعماری رژیم ترکیه می‌باشد. هیچ دشمنی و اختلافی در میان کُرد و یونانی وجود ندارد، زیرا هر دو طرف از همدیگر «می‌گیرند» و به همدیگر «می‌بخشند». آن‌هایی که کردستان را اشغال کرده‌اند، یونانی نیستند و کردستان از سوی یونانی‌ها مستعمره نشده است. از این دیدگاه، اینکه ترک و کُرد مشترکاً علیه یونانی‌ها جنگیده‌اند، تنها رویه‌ی دیگری از برنامه‌ی نژادپرستی و استعمارگری است. اگر یونانی‌ها با انگلیسی‌ها در تقسیم و توزیع کردستان همکاری می‌کردند، آن وقت جنگ میان کردها و یونانی‌ها معنی پیدا می‌کرد

ولی ما می‌دانیم که حقیقت این‌طور نبوده است. در این راستا نکته‌ی اصلی این است که آیا شما مانند ترک می‌خواهید دوش به دوش کُردها علیه استعمار عراقی بجنگید؟ اما ما می‌دانیم که مسأله نه تنها چنین نیست، بلکه حتی شما مانند ترک جهت نابودی ملت کُرد با رژیم عراق همکاری می‌کنید. بنابراین شراکت در «غم و شادی و آینده و سرنوشت» به غیر از دروغ و فریب در راهِ پنهان‌کردن سیاستی دوگانه و قدرت سیاسی هیچ پیآمدی ندارد. برای همگان روشن است که چگونه از ترک‌هایی که بلغارستان اخراجشان کرده بود با آغوش باز استقبال کردید. **«انسان هم‌نژاد ما!» «۱۳۰ نفر دیگر از هم‌نژادانمان به ترکیه رسیدند!» «آغوش خیرمقدم برای انسان‌های هم‌نژادمان!» «شمار هم‌نژادانمان از رقم ۳۵۰۰۰ نفر گذشت!»** بله، خیرمقدمی گرم و استقبالی پر احساس با چهره‌ای خندان!

اما هرگز فراموش نمی‌شود که کُردهایی که از ترس سلاح بیولوژیکی و شیمیایی صدام حسین فرار کرده بودند، چگونه به حکاری رسیدند؟ این آواره‌ها مدتی طولانی در مرز متوقف شدند و آن کُردهایی که ریسک کرده و از مرز عبور می‌کردند یا دستگیر می‌شدند یا به‌عنوان عبور غیرمجاز از مرز، تسلیم رژیم عراق می‌شدند و یا خودشان همانجا آن‌ها را تیرباران می‌کردند و دست آخر هم در روزنامه‌هایشان می‌نوشتند که: **«آن‌هایی که از عراق، خودشان را به اینجا رسانده‌اند، وبال گردن شده‌اند»، «باعث درد سرند»، «پیشمرگه‌ها باعث گرفتاری ما شده‌اند» و «ضروری است یا به‌جاست که در اولین فرصت پس گردانده شوند».** به‌محض رسیدن کُردها این غُرزدن‌ها شروع شد. مرد و زن، پیر و جوان، همه را در محوطه‌ای که با سیم‌خاردار مسدود شده بود، انداختند. از سوی کار به دستان دولت ترکیه تلاش فراوانی صورت گرفت تا از رسیدن مایحتاج عمومی و وسائل اصلی زندگی به دستشان جلوگیری شود. این کار به

دستان، تمامی کمک‌هایی را که برای کُردها فرستاده می‌شد، خود در اختیار می‌گرفتند. با مردم آواره‌ی جنوب کردستان مانند اسرای جنگی و مجرمین رفتار می‌شد. رژیم ترکیه در محل‌های عبور و مرور، پست کنترل نظامی مستقر نموده و وسایل دیگر را نیز همراه با آن در داخل محوطه به کار می‌گرفت. کار به‌دستان رژیم ترکیه روزها، هفته‌ها و ماه‌ها اعلام می‌کردند که گویا بخش بزرگی از کُردها که قریب چهل تا پنجاه هزار نفر می‌شدند و تأمین زندگی آن‌ها بر بودجه‌ی ترکیه سنگینی می‌کرد، سربار آن‌ها شده‌اند و می‌بایستی زندگی‌شان از سوی کشورهای اروپای غربی تأمین شود. آن‌ها در هر فرصتی این را به روزنامه‌های خبری غرب یادآور می‌شدند.

وقتی مسأله‌ی ترک بلغاری در جریان باشد، دولت ترکیه می‌گوید: «**حتی یک میلیون انسان هم‌نژاد خودمان را می‌پذیریم. ترکیه کشوری بزرگ و ثروتمند است.**» کار به دستان رژیم ترکیه که کُردهای جنوب کردستان را در زیر چادرها جمع نموده و با سیم خاردار محاصره کرده بودند، هرگونه پیوند و ارتباط با آن‌ها را با اقوام و دوستانشان در کردستان شمالی که می‌توانستند دستشان را بگیرند و کمکشان کنند، ممنوع کرده بودند. در حالی که آن‌ها تلاش می‌کردند که ترک‌های بلغاری را به اقوام و کس و کارشان برسانند. وقتی وضعیت اینچنین روشن و آشکار قابل رؤیت است چگونه کسی می‌تواند درباره‌ی «شراکت در غم و شادی و آینده و سرنوشت» سخن گوید؟ چه کسی آن را باور می‌کند؟

ایدئولوژی رسمی رژیم ترکیه می‌خواهد کاری کند که مردم این شعار را باور کنند و کسانی که این ادعاها را فریب می‌دانند رسماً مجرم شناخته می‌شوند. از این رو لازم است کُردها دیدگاه و خواست خودشان را فراموش نکنند. ضروری است که کُردها هرگز آنچه را که در اینجا مختصراً از آن بحث

شد از یاد نبرند. در ماه مارس ۱۹۸۸ کُردهای جنوب[1] مجبور شدند به ترکیه پناهنده شوند، اما به عده‌ای از اقلیت ترک در بلغارستان، در ماه ژوئن سال ۱۹۸۹ پاسپورت اجباری داده شد و از بلغارستان اخراج گردیدند.

گفته می‌شود گویا بعد از جنگ جهانی اول کُردها و ترک‌ها دست در دست هم علیه دشمن مشترک جنگیده‌اند. از یک سو در جنگ‌های ترک و یونان در غرب و از سوی دیگر در جنگ‌های ترک و ارمن در شرق، ما با دشمن مشترک جنگیده‌ایم. ما کشور و ملتمان را حفظ کرده‌ایم.

خوب، این دشمنان مشترک کیستند؟ چرا باید یونانی و ارمنی دشمن مشترک کُرد باشند؟ با تمام این‌ها هم لازم است گفته شود کُردها چه نفعی از این جنگ‌ها علیه «دشمن مشترک» بردند، کردستان چرا تقسیم و درهم پیچیده شد و به چه علت ترکیه با نیروهای استعمارگر همکاری نمود؟ این‌ها نمونه‌هایی است که تحقیق و بررسی‌اش ضروری‌ست.

دوباره به شعار **«بین ما تفاوتی وجود ندارد. ما با هم کشور را رهبری می‌کنیم. ترکیه کشور تمامی کسانی است که خود را ترک می‌دانند»**، برگردیم. ما در این باره سخن گفته‌ایم ولی تکرار و بررسی مجدد آن سودبخش است. کُردها باید در هرگونه فعالیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی شرکت کنند، به شرطی که منکر وجود اصل و فرهنگ و تمدن کُرد بودن خود باشند. این‌گونه انسان‌ها که یاد می‌گیرند اینچنین خود را انکار کنند، می‌توانند در اداره‌ی امور عمومی حتی در همه‌ی رشته‌ها سهیم شوند ولی مانند کُرد، اگر هویت کُرد بودنشان را حفظ کنند و خواستار حقوق دمکراتیک و ملی باشند، دیگر به هیچ جایی نمی‌رسند. این‌گونه انسان‌ها فقط یک سرنوشت در ترکیه دارند، اینکه متهم و مجرم‌اند. هر کُردی می‌تواند در خواندن و تحقیق به زبان ترکی

---

۱. منظور کُردهای عراق است ـ م.

شرکت نماید. تازه تشویق هم می‌گردد و فرصت بسیاری به او داده می‌شود. در حالی که تلاش می‌شود فرهنگ ترکی مثلاً از تسلط و تهاجم فرهنگ آمریکایی حفظ گردد.

در حقیقت چنین انسانی با آغوش باز پذیرفته می‌شود و تشویق می‌گردد که در هرگونه فعالیتی شرکت نماید، اما اگر همان انسان، همان کُرد، برای ارتقای فرهنگ کُردی سعی کند و بکوشد قدم‌هایی در راه حفظ فرهنگ کُرد از تسلط فرهنگ غالب عراق، سوریه و ترکیه بردارد، متهم و محکوم می‌گردد.

بی‌گمان انسان کُرد می‌تواند با تمام توان، نارضایتی‌اش را اعلام نماید و فعالیت دیپلماتیک را سازمان دهد و علیه آنچه در حق جامعه‌ی کوچک ترک‌ها در بلغارستان یا هر کجاکه صورت می‌گیرد اقداماتی انجام دهد. اگر در این‌گونه فعالیت‌ها شرکت کند علاوه بر تشویق، همکاری هم می‌شود.

اما همین انسان اگر نارضایتی‌اش را علیه اقداماتی که در حق ملت کُرد انجام می‌شود اعلام کند و در این راه فعالیت نماید، مجازات خواهد شد و مجرم شناخته می‌شود. از این رو ما می‌گوییم: «**شرکت کردن در فعالیت دیپلماسی و سیاسی و فرهنگی در ترکیه شرطی اساسی دارد و آن هم ترک بودن است**».

از کُردها انتظار می‌رود که زبان و فرهنگ و کشور و تاریخ ترک و عرب را به اندازه‌ی مادرشان دوست بدارند. اگر کُردها این کار را بکنند، «هموطنی خوب و انسانی و درست و حسابی‌اند»؛ حال اگر زبان مادری خود را دوست بدارند، اگر به فرهنگ کُردی خودشان علاقه داشته باشند، تبدیل به موجودی «غیرقانونی»، «راهزن و گردنه گیر»، «خیانتکار» و... می‌شوند. کُردهایی هستند که پدر و مادرشان کُرد می‌باشند اما خودشان کُرد بودنشان را انکار می‌کنند.

این انسان‌ها به‌محض اینکه می‌بینند خون از دماغ ترک بلغاری می‌آید از انجمن اروپا می‌خواهند که بر سر این مسأله قطعنامه صادر کند. آن‌ها تلاش می‌کنند که پارلمان‌های اروپا را برای این منظور به فعالیت وادارند. مسأله‌ی ترک بلغاری و ترک تراکی و ترک کرکوک کاملاً احساساتشان را تحریک می‌کند و به حرفشان می‌آورد اما در برابر مسأله‌ی کُرد سکوت می‌کنند. برای نمونه، وقتی که بیشتر از چهل نفر کُرد در زندان‌های دیاربکر شکنجه و کشته می‌شدند، به‌خاطر اینکه نمی‌خواستند بگویند: «من افتخار می‌کنم، چون ترکم»، این‌ها چنین وانمود می‌کردند که از این مسأله اطلاعی ندارند و این چیزها را نشنیده‌اند. وقتی که این رویدادها را به یادشان می‌آورید، می‌گویند: این کار ما نیست. در هنگام جنگ ایران و عراق که ایرانی‌ها به مناطق کُردنشین می‌رسیدند و پیشمرگان دست بالا پیدا می‌کردند و پیروزی کسب می‌کردند ترس بر دل اینگونه افراد می‌نشست و می‌گفتند: «پس سرنوشت ترک‌های کرکوک چه می‌شود؟» اما مرگ بیشتر از پنج‌هزار انسان کُرد با اسلحه‌ی شیمیایی برایشان اهمیتی نداشت. استعمارگران اینگونه افراد را کاملاً به کار می‌گیرند و آن‌ها را برای جلسات انترناسیونالیست‌ها می‌فرستند: مسأله‌ی ترک بلغارستان، ترک تراکیا و قبرس را اینگونه مردمان بارها مطرح کرده‌اند که این هم در عصر کنونی یک تراژدی است. خیلی روشن و آشکار است که تنها استعمارگران از وجود این‌گونه افراد بهره می‌گیرند و چقدر شرم‌آور است که عده‌ای از روشنفکران و دمکرات‌ها علیه این پدیده فعالیت نمی‌کنند و برعکس از نقاط ضعف این‌گونه افراد استفاده کرده و از این طریق می‌گویند: **«نگاه کن، این یا آن کُرد است ولی از هویت ملی خود سخن نمی‌گویند و حقوق خودشان را طلب نمی‌کنند. بیشتر از ترک برای حقوق ترک‌ها دلسوزی می‌کنند و مثل حقوق خود به آن می‌نگرند!»**

آیا این روشنفکرها و دمکرات‌ها درباره‌ی فلسطینی‌هایی که برای سیاست دولت اسرائیل کف می‌زنند، همین‌طور قضاوت می‌نمایند؟ آیا همان را درباره‌ی ترک‌های بلغارستان می‌گویند. که با سیاست دولت بلغارستان همگامند؟ یا در مورد آن ترک‌های تراکیا که یونانی شده‌اند؟ آیا روزنامه‌های ترک و دولتمردان ترک، تمام کشیش‌ها و کسان دیگر بلغارستانی را که از سیاست دولت بلغارستان تبعیت می‌کنند و به آن راضی هستند، «خیانتکار» نمی‌نامند؟ آیا ترک‌های تراکیا را که یونانی شده‌اند «خائن» و «خودفروش» نمی‌گویند؟ آن فلسطینی‌هایی را نیز که با دولت اسرائیل همکاری می‌کنند «خیانتکار» می‌نامند، اما دولت ترک و دستگاه تبلیغاتی‌اش با آن کُردهایی که هویت ملی خودشان را انکار می‌کنند و برای ایدئولوژی رژیم کف می‌زنند و ترک شده‌اند برخورد بسیار خوبی می‌کنند. کسانی که از ریشه کُرد هستند و عملاً ترک شده‌اند مداوماً تعریف و تمجید می‌شوند. این دوگانگی از همه طرف و برای همه کس روشن شده است.

مسأله‌ی هویت کُرد در اندیشه‌ی روشنفکران کُرد

اکنون جای آن دارد که چند کلمه‌ای هم در مورد روشنفکران کُرد بگوییم. نویسندگان ترک چه در خارج و چه در داخل، خود را نویسنده‌ی ترک می‌دانند و می‌گویند: **«ما نویسنده‌ی ترک هستیم.»** این نویسندگان ترک با کامرانی و افتخار از ترک بودنشان سخن می‌گویند. در هر کجا که لازم باشد تجمع کنند، وظیفه‌ی خود می‌دانند که حضور به هم رسانند. آیا حقیقتاً ما می‌توانیم درباره‌ی نویسندگان کُرد همین را بگوییم و بحث کنیم؟

چرا نویسندگان کُرد نمی‌توانند از نژاد خودشان صحبت کنند، در حالیکه

نویسندگان ترک هم‌طرازشان با افتخار و کامرانی از ترک بودنشان سخن می‌گویند؟ همین مطلب درباره‌ی خبرنگار کُرد، خواننده، هنرپیشه و یا هر هنرمند کُرد دیگری می‌تواند بیان شود. آیا این‌ها جای تأسف نیست؟

سازمان ملل و کُردها

مسأله‌ای مانند وضعیت کُرد، مهم‌ترین مسأله و سؤالی است که سازمان ملل با آن روبه‌رو شده است. این سازمان در پروسه‌ی آزاد شدن ملل و فروپاشی مستعمرات، بعد از جنگ جهانی دوم نقشی حیاتی داشت.

این سازمان گام‌به گامِ ملت‌های مستعمره، علیه نیروهای استعمارگر مانند: انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، پرتقال و اسپانیا ایستاد، اما به علت نوع، شکل و چگونگی تقسیم کردستان، مسأله‌ی کُرد نه به جامعه‌ی ملل رسید و نه به سازمان ملل. کشورهایی که باعث تقسیم و توزیع کردستان شدند، عبارتند از: قدرت‌های استعمارگر انگلیس (بعداً عراق) و فرانسه (بعداً سوریه) و ترکیه که به شیوه‌ای بسیار سیستماتیک و پافشاری تمام پیگیرانه راه را بر طرح مسأله‌ی کُرد گرفتند و اجازه ندادند که نه به جامعه‌ی ملل و نه به سازمان ملل برسد. عراق و سوریه بعد از استقلالشان از دست انگلستان و فرانسه، هر دو با هم بدین‌منظور تلاششان را فراوان‌تر کردند. آن پیوندهایی که با اتحاد شوروی بعد از سال‌های ۱۹۶۰ برقرار کردند، به هیچ‌وجه اجازه نداد سرنوشت ملت کُرد در جنوب کردستان عوض شود.

ستم و استثمار به انواع شکل و سیاست دست آهنین و کشتار جمعی و اسکان اجباری سال به سال تحت سلطه‌ی حزب بعث و صدام حسین، زیادتر و شدیدتر شد. علی‌رغم هزار و یک نوع شیوه‌ی کشتار جمعی و کوچ اجباری

و خانه‌خرابی مردم کردستان، فریاد اعتراض این مردم نتوانست دیوار مانع را کنار زند و حقایق را به گوش نهادهای بین‌المللی و مردم جهان برساند. در ماه دوم سال ۱۹۶۳ کودتایی نظامی از سوی افسران بعثی صورت گرفت. رژیم «عبدالکریم قاسم» سرنگون شد و بعد از کودتا، برنامه‌ی سرکوب کمونیست‌ها و سران حزب کمونیست عراق پیاده گردید و هم‌زمان اقدامات سرکوبگرانه علیه کُردها بیشتر شدت یافت. هزاران کمونیست شکنجه گردیدند و کشته شدند. تنها آن‌هایی که خود را به جنوب کردستان رساندند، توانستند نجات پیدا کنند. در این شرایط بود که اتحاد شوروی برای زهرچشم گرفتن از رژیم عراق، مسأله‌ی کُردها را به سازمان ملل رسانید.

البته وضعیت کُردها مستقیماً از سوی اتحاد شوروی به سازمان ملل ارجاع نشد، بلکه از طریق جمهوری مغولستان طرح شد که بدون شک بنا به خواست اتحاد شوروی بود. در اواخر سال ۱۹۶۳ کودتای دیگری انجام شد. کودتاچیان بعثی‌ها را از رأس حکومت کنار زدند. این گروهِ جدید، ترمیم مناسبات با اتحاد شوروی و کمونیست‌ها را آغاز کردند و در نتیجه اتحاد شوروی از طرح مسأله‌ی کُرد در سازمان ملل صرف‌نظر کردند و این مسأله از دستور خارج شد و به آن اجازه‌ی طرح و شنیدن داده نشد و پرونده‌ی وضعیت کُرد دیگر به خاک سپرده شد.

بعد از جنگ جهانی اول در زیر فشار جامعه‌ی ملل، جست‌وجو برای پیدا کردن وطنی برای یهودی‌ها شروع شده بود. در پایان جنگ دوم جهانی از طریق سعی و تلاش شدید سازمان ملل، کشوری یهودی در فلسطین تأسیس گردید و حقوق یک ملت دیگر را زیر پا گذاشتند و هزاران نفر را آواره کردند، اما هیچ‌وقت قاطع و پیگیرانه سعی نکردند چه در جامعه‌ی ملل و چه در سازمان ملل راه چاره‌ای برای وضعیت کُردها پیدا کنند. از این گذشته این دم و

دستگاه مانند مجمع ملل و سازمان ملل، سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را به نوعی در کردستان تأیید کرده است. جای تأسف است که سازمان ملل توانایی آماده کردن و صدور قطعنامه درباره‌ی جنوب آفریقا را دارد، اما در برابر اقدامات نژادپرستانه و استعمارگرانه‌ای که علیه کُردها انجام می‌شود، ساکت می‌ماند که البته این خود شایسته‌ی آموزش و درس‌گیری است. محتوا و هسته‌ی این اقدامات که در مناطق گوناگون انجام می‌شود، بدون شک متفاوتند. در آفریقای جنوبی کارها بر طبق نژاد تقسیم می‌گردد؛ سیاه‌پوستان کم‌تر استخدام می‌شوند، اما در ترکیه کُردها تنها وقتی می‌توانند استخدام شوند که هویت ملی خودشان را انکار کنند. مدل نژادپرستی ترکی در رده‌ی یکم است. در این چهارچوب لازم است به سیستم استعماری مشترک چند دولت که در کردستان اجرا شده است، نگاه کنیم.

گه‌گاه در اینجا و آنجا ترک‌های بلغاری و کُردهای ترکیه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند اما در این بحث نکته‌ی مهمی وجود دارد و آن دیدگاه نظری حاکم و پیاده کردن دوگانه‌ی حقوق‌بشر در ترکیه است. در حقیقت، مسأله‌ی ترک‌های بلغارستان و وضعیت ملت کُرد در ترکیه دو موضوع بسیار جداگانه است و با هم قابل مقایسه نیستند. واضح‌تر بگوییم، وضعیت ملت کُرد ارتباطی با این‌گونه پرسش‌ها ندارد. نکته‌ی اصلی و دلیل اساسی این است که کُردها صاحب دولت مستقلی نیستند. دولت ترکیه از ترک‌های بلغارستان و قبرس و یونان پشتیبانی می‌کند. این دولت، خود به حمله‌ی نظامی متوسل می‌شود، فقط برای اینکه مانع پیاده شدن آنچه که خود ترک‌ها آن را غیرانسانی و ممانعت از احقاق حقوق بشر می‌دانند، بشود. برای نمونه در جنگ علیه قبرس.

این دولت همیشه تلاش می‌کند خواست و صدای اعتراض ترک‌ها را به

مراجع و جایگاه‌های بین‌المللی برساند. دولت ترکیه این مسأله را در پیوندهای مشترک دوطرفه و همه‌جانبه، پایه‌ی سیاست خارجی خود قرار داده است، اما مسأله‌ی کُرد به مجامع بین‌المللی نمی‌رسد. چه کسی برساند؟ کُرد، ملتی فاقد دولت است. در هر شرایط و فرصتی یکی از اهداف بسیار مهم سیستم استعماری مشترک چند دولت این است که نگذارند کُردها دولت مستقلی از خودشان داشته باشند. این گام خود بی‌شک زمینه را برای استفاده و غارت ثروت‌های ملی ملت کُرد مانند نفت، آب، مواد معدنی و... مساعد می‌نماید.

اصلی‌ترین عاملی که به کُردها توجه نشده و صدایشان به جایی نرسیده و بدون پشتیبان مانده‌اند، این است که اجازه نداده‌اند ملت کُرد برای خود دولتی تأسیس کند. فقط در این سال‌های اخیر، سازمان‌های دمکراتیک و محافظین دمکراسی تلاش کرده‌اند پاره‌ای بحث‌های همه جانبه را در مورد وضعیت کُردها مطرح کنند.

بگذارید به اوایل ماه نهم سال ۱۹۸۸ توجه کنیم. ده‌ها هزار انسان کُرد بالاجبار و به‌خاطر به کار بردن اسلحه‌ی شیمیایی از جنوب کردستان به شمال کردستان کوچانده شدند.[۱] چندین سند موثق برای اثبات به کار بردن اسلحه‌ی شیمیایی در کردستان وجود داشت. سازمان ملل، قطعنامه‌ای صادر کرد که گروهی را برای تحقیق درباره‌ی به کار بردن اسلحه‌ی شیمیایی به محل بفرستند. دولت عراق به آن‌ها اجازه‌ی ورود نداد. این بود که گروه اعزامی خواستند از نزدیک، کُردهای فراری پناهنده به ترکیه را ببینند. این بار، دولت ترکیه اجازه نداد هیأت اعزامی سازمان ملل، گروهی از متخصصین را برای دیدار از کُردهایی که در محل مستقر می‌نمایند، بفرستند. همین ترکیه، در ماه

۱. از عراق به ترکیه.

ششم سال ۱۹۸۹ وقتی که به ترک‌های بلغارستان پاسپورت داده شده بود و اخراج شده بودند صدای اعتراضش بلند شد و از سازمان ملل خواست سریعاً گروهی متخصص برای تحقیق دربارهی این کردار ناروا و عواقب ناشی از آن، به‌خصوص در مورد بچه‌ها به محل بفرستد. در هر دو مورد ترکیه اهرم قدرت و ویژگی «دولت مستقل» را به کار گرفت. به خاطر همهی این دلایل، سیستم مشترک استعماری در کردستان توجه سازمان ملل و سازمان‌های انترناسیونالیست دیگر را به سوی خود جلب می‌نماید.

بگذارید همین جا به حقایقِ زیر نظر بیندازیم. از قبل گفتیم که دولت ترکیه باکُردهای آواره و پناهندهی جنوب کردستان همانند اسیران جنگی برخورد می‌کرد و آنان را در پناهگاهی که با دیوار و سیم خاردار احاطه شده بود، جای می‌داد و این برای همه روشن است که رژیم ترکیه موانع و اشکالات زیادی در راه افراد، شخصیت‌ها و نمایندگان سازمان‌های بشردوست و دمکرات بین‌المللی که می‌خواستند وضعیت این پناهندگان را بررسی نمایند، به‌وجود آورد. دولت ترکیه به بسیاری از آنان اجازهی بازدید نمی‌داد. هرچند همین دولت از آنکارا، گزارشگران دیپلماتیک را به مرز بلغارستان می‌برد تا ترک‌های رانده شده از بلغارستان را به چشم خود ببیند و همان‌طور نمایندگان سازمان‌های خبری را به آنجا می‌رساند اما دست‌اندرکاران ترکیه و مقامات مطبوعاتی، سازمان‌های تبلیغاتی، احزاب سیاسی و... همیشه و پشت سر هم بر این امر تأکید می‌کردند که از ترک‌ها مواظبت شود و نحوهی ادارهی امور و سطح زندگی کاملی برایشان به‌وجود آید. در همان حال می‌گویند: بلغارستان علیه ترک تبلیغات نابه‌جا می‌نماید. سران ترکیه می‌خواهند خودشان را از هر نوع عکس‌العمل بلغارستان محفوظ نگه دارند.

چرا ترکیه در مورد عکس‌العمل سازمان‌های جهانی در مورد کُردها جا نمی‌زند و در عین حال با چنان شیوه‌ای با کُردهای جنوب برخورد می‌کند؟ زیرا روشن است که ترکیه درباره‌ی این مسأله به کلی مطمئن است که هیچ کشوری از او انتقاد نمی‌کند.

به هر شکل، آیا وقت آن نرسیده که ترکیه به آنچه که از سوی دم و دستگاه‌های بین‌المللی مثل سازمان ملل گفته می‌شود گوش فرا دهد و به‌خاطر برخوردهای ناروا و آگاهانه‌اش نسبت به پناهندگان کُرد، مورد انتقاد قرار گیرد؟ یکی از این برخوردهای غیرانسانی، تلاش برای مسموم کردن جمعی پناهندگان کُرد در پناهگاه‌ها می‌باشد. برای نمونه، در اواسط ماه ششم ۱۹۸۹ تنها در یک نوبت در اردوگاه «کیزیل تپه» به پانصد نفر پناهنده‌ی کُرد «نان زهرآلود» خورانده شد. کار به دستان ترک سعی نمودند که موضوع را انکار نمایند ولی دست آخر ثابت شد که در پی تلاش مشترک از سوی پلیس مخفی رژیم‌های عراق و ترکیه، نان‌هایی که به پناهندگان کُرد داده شده بود، با مواد شیمیایی زهرآلود گشته بود.[1] ترکیه که ستم بر کُردها را وظیفه‌ی خود می‌داند، حتی در گرماگرم تلاش برای استثمار کُردها و ستم بر آن‌ها، سعی می‌کند توجه را به ستم وارده بر ترک‌های بلغارستان جلب نماید. بی‌شک جانگداز است که انسان را به زور از کشوری به کشور دیگر کوچ دهند. در این تردیدی نیست، اما آیا در مورد کوچ اجباری داخل خود ترکیه ناروا نیست؟! ترک‌هایی که از بلغارستان به ترکیه می‌رسند، از سوی مردم با روی باز استقبال می‌شوند. آن‌ها پس از رسیدن، احساس خوشبختی و آرامش می‌کنند، اما آیا کُردها نیز چنین سرنوشتی دارند؟ سرنوشت کُردهایی که به زور به بیابان‌های جنوب برده شدند، چگونه مشخص می‌شود؟ رژیم عراق سیاست نژادپرستانه و

---

۱. منبع: مجله‌ی سال ۲۰۰۰، شماره‌ی ۲۵، تاریخ ۸۹/۶/۱۸، صفحه‌ی ۲۴.

استعماری خودش را با قاطعیت و پیگیرانه گسترش داده و کامل می‌کند. آیا لازم نیست سازمانی مثل سازمان ملل به فکر این‌گونه مسائل باشد؟!

کردستان، همان کردستان گذشته نیست

این روزها همه چیز به سرعت در تغییر است و کردستان در هسته‌ی دگرگونی سریعی است. کار سیاسی گسترده و عمیق در همه‌ی نقاط کردستان به بار نشسته است. به‌خصوص بعد از سال‌های هشتاد که کُردها شروع به تحقیق درباره‌ی هویت ملی و تاریخشان کرده‌اند. سؤالاتی مثل چرا در ترکیه کردستانی وجود دارد؟ چرا در عراق کُردستانی هست؟ و... چه‌وقت کردستان تقسیم و درهم پیچیده و پارچه‌پارچه گردید؟ سیاستِ تفرقه بینداز و حکومت کن به چه شیوه‌ای در کردستان پیاده شد؟ کدام نقطه ضعف کُردها باعث عملی شدن این سیاست شد؟ نتایج پیاده کردن سیاستِ تفرقه بینداز و حکومت‌کن کدام‌ها هستند؟کُردها در مقابل سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن چه روشی را در پیش گرفته‌اند؟ این مبارزات چرا به موفقیت نیانجامیده است...؟»

با وجود سیاست ناروا و وحشیانه‌ای که بر پایه‌ی ترور و ایدئولوژی رسمی دولت شکل گرفته، کُردها سریع و چابک در حال دگرگونی هستند و چنین ملتی شایسته نیست کنترل و مهار شود. خلاصه می‌توان گفت که کردستان همان کردستان قدیمی نیست. ملت کُرد دیگر آن ملتی نیست که به زور ارتش و ژاندارم و پلیس استثمار شود و زیر پا له گردد و آن گفته‌ی افسانه‌ای به مغزش فرو رود که ترک‌ها بسیار بزرگند و «**یک ترک به اندازه‌ی تمام جهان ارزش دارد**».

این روزها چشم به راه بیدار گشتن توده‌های مردم کردستان هستند. توجه و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی احساس شعور ملی ملت کُرد، در عین گرسنگی و بدبیاری خیلی مهم است. آگاهی ملی هم‌آهنگ با آگاهی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی پیش می‌رود. درک مردم، دیگر عشیره‌ای و ابتدایی و مبهم نیست و این تغییرات بر روشنفکران ترک و چپ ترک تأثیر گذاشته است. آن‌ها نیز دید خودشان را در مورد کُرد و کردستان عوض کرده‌اند. ایدئولوژی رسمی رژیم بر روی فرد و نهادها به تدریج کم‌رنگ می‌شود. دگرگونی در روش و دیدگاه بی‌گمان همان‌طور به آسانی و ناگهانی روی نداده و در مدت کمی به این مرحله نرسیده است. انسان نباید تأثیرات این چند ساله را که در حرکت بوده‌اند، نادیده بگیرد.

وقایعی که تحت فرمانروایی عثمانی‌ها در کردستان روی داد و آنچه در جریان تقسیم و توزیع کردستان به وقوع پیوست و جنبش‌های آزادی‌خواهی کُردها، اثرات روشن و آشکاری داشته است.

مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی اولین‌بار در جنوب کردستان از سوی «شیخ محمود برزنجی» و بعد از طرف «ملا مصطفی بارزانی» و طاغی شدن «سمکو» شروع شد. تأسیس جمهوری «مهاباد» و شکست آن و در شمال کردستان جنبش‌های پارتیزانی «درسیم»، شیخ سعید و آرارات، همه‌ی این‌ها تأثیر همه جانبه بر مبارزات کردستان دارند. ما همچنین رویدادها و پیش‌آمدهای بسیار مهم در شمال کردستان را در سی ساله‌ی اخیر می‌بینیم. از جمله‌ی آن‌ها واقعه‌ی (چهل و نهم) در سال ۱۹۵۹ و فاجعه‌ی (بیست‌وسوم) در سال ۱۹۶۳ است و همچنان بسیار لازم است اتفاق سال ۱۹۴۳ را از یاد نبریم که تحت عنوان واقعه‌ی ژنرال بزرگ «م.م.» اتفاق افتاد که در آن بیست‌وسه نفر انسان را به صف کرده و به رگبار بستند.

تأسیس حزب دمکرات کردستان ترکیه در سال ۱۹۶۵ واقعه‌ی مهمی است. تأسیس (د.د.ک.و.) یا جمعیت انقلابی فرهنگی شرق (D.D.K.O) نیز در سال ۱۹۶۸ رویداد مهمی است. تأسیس (د.د.ک.و) نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ شمال کردستان است.[۱] نشریاتی چون «ایلری یورت» که در دیاربکر در سال ۱۹۵۸ منتشر می‌شد، «صدای سیلوّان» که در شهر «سیلوّان» در سال ۱۹۶۲ منتشر می‌شد، «دجله و فرات» که در استامبول در سال ۱۹۶۳ منتشر می‌شد، «یانی آکیش» که در سال ۱۹۶۶ در آنکارا منتشر می‌شد، تمام آن اتهامات و دستگیری‌ها و محاکماتی که به دنبال این رویدادها آمدند، همگی در پرورش و بیداری و آگاهی ملی نقش بزرگی داشتند.

جزوه‌های (د.د.ک.و) خدمات ارزنده‌ای در آگاه کردن ملی انجام داد. در اینجا به‌جاست که از نقش روزنامه‌ی «سره شیار» یاد کنیم که در سال ۱۹۷۰ در «دوگو بایزید»[۲] منتشر می‌شد. نام این روزنامه باعث شعله کشیدن آتش اعتراض پروفسور «حیفزی ولی ولید دوگلو» گردید. او در مقاله‌ای که در روزنامه‌ی «جمهوریت» منتشر کرد، به کار به دستان رژیم، درباره‌ی روزنامه‌ی «سره شیار» هشدار داد تا آن‌ها نیز اقدامات قانونی را علیه انتشار این روزنامه به عمل آورند. این پروفسور نوشته بود که نام این روزنامه فریبنده است و انتشار روزنامه‌ای که عنوان آن ترکی نباشد خیانت است. «پروفسور حیفزی ولی ولید دوگلو»، مردم مترقی و دمکرات را به خیانتکاری محکوم می‌کرد که علیه فئودالیسم مبارزه می‌کردند. انتشار نوشته‌ی او باعث تعطیلی روزنامه شد. کار ساده‌ای نبود که مردم متوجه این اقدام پروفسور «حیفزی ولی ولید دوگلو» شوند، زیرا او مانند یک انسان دمکرات و پیشرو شناخته شده بود و به‌عنوان

---

۱. دکتر اسماعیل بشیکچی به این سازمان بسیار نزدیک بود ـ م.

۲. دوگو بایزید اسمی است که ترک‌ها برای شهر سره‌شیار در سال ۱۹۳۰ گذاشته‌اند.

دانشمندِ دمکرات و ترقی‌خواه ترک به حساب می‌آمد. در حقیقت، نوشته و گفتار این‌گونه آدم‌ها و اقدامات قانونی آن‌ها علیه این‌گونه روزنامه‌ها و نشریات، خود به اندازه و شاید بیشتر از خود محتوای این روزنامه‌ها و نشریات در هوشیار کردن ملی ملت کُرد نقش داشته است.

مسأله‌ی کُرد پرده را از روی مرزهای دمکراتیک ترکیه کنار زد و نشان داد که روشنفکران ترک واقعاً تا چه حدی دمکرات هستند. همه‌ی این حقایق و این روندها بودند که راه را برای مسأله‌ی کُرد گشودند و افق و دیدگاه ملت کُرد را روشن‌تر و وسیع‌تر کردند. اجازه بدهید این حقیقت را در این‌جا آشکار کنم که اشتباه است اگر تنها از زاویه و دیدگاه طبقاتی به مسأله‌ی کُرد نگاه شود، بلکه باید بدان از دیدگاه ملی هم نگاه کنند. اینکه پروفسور «حیفزی ولی ولید دوگلو» وجود ملت کُرد را انکار کند، به خاطر این است که مسأله‌ی ملی را به کلی رد می‌کند، حرف‌های به‌ظاهر زیبا و قشنگ می‌زند و درباره‌ی دمکراسی دادِ سخن سر می‌دهد.

پروفسور «ولید دوگلو» بی‌گمان و با اطمینان برای ترک‌ها شخصیتی با ارزش است. همین‌طور وطن‌پرست و دمکرات هم هست، اما این مرد برای کُردها تنها یک دشمن است. او نژادپرستی ترک است و دشمن حقوق دمکراتیک و ملی ملت کُرد می‌باشد. این مرد یکی از محافظین بسیار خوب ایدئولوژی رسمی دولت است که بر اساس «دروغ» بنا شده است. نگرش به مسائل از دیدگاه ملی پرده را بهتر از روی حقایق و ارزیابی‌های شخص کنار می‌زند. مسأله‌ی ملی مانند کاغذ ترنسل (litmus paper) کار می‌کند و با تغییر رنگش شاخصی برای نشان دادن چهره‌ی واقعی انسان‌ها می‌باشد. مردمی چون «حیفزی ولی ولید دوگلو» در سطحی هستند که می‌دانند و به خود می‌قبولانند که می‌بایستی اکراد وطن‌پرستی هم باشند که میهنشان را دوست

بدارند. در سال‌های اخیر یکی از فاکتورهای بسیار مهم در آگاه کردن مردم شمال کردستان همان دادگاه‌هایی بودند که در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۷۱ به‌دست ارتش ترک شروع شد.

برای اولین بار، کُردها هویت ملی خودشان را با آگاهی کامل و پیگیری‌ای سیستماتیک در دادگاه‌های نظامی اعلام کردند. تأثیر تمامی این‌ها برای ملت کُرد بی‌حد و مرز بود. درست در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ سازمان‌های جداگانه‌ی بسیاری با نشریات متفاوت پیدا شدند که از بطن (د.د.ک.و) به‌وجود می‌آمدند. از جمله رزگاری، ازگورلوک یولو (گروه رستگاری انقلابی)، دیوّرچی دمکرات (سازمان فرهنگی دمکرات انقلابی)و... همچنین نشریاتی نیز بودند که طرفدار سازمان تیکوشین[1] و کاوه بودند. روژی ولات (روز وطن) و روژانوی (نوروز) دو نشریه‌ی شایسته‌ی قابل بحث‌اند.

نشریاتی چون: کومال، اوزگریولوک، کورال و یونتیم نیز نوشته‌های بسیار با ارزشی درباره‌ی تاریخ کُرد و زبان و لهجه و پایه‌ی اجتماعی کُردها منتشر می‌کردند. نباید حزب دمکرات کردستان و سازمان‌های رهایی‌بخش ملت کُرد را فراموش کنیم. این تشکل‌ها و نشریات نقشی قاطع در آگاه کردن مردم کُرد و بازنویسی تاریخ کردستان داشتند. در اواسط دهه‌ی هفتاد، تز استعمارگران از سوی تشکل‌های کُرد مطرح شد و در موردشان قطعنامه صادر گردید. از همان دیدگاه و در راه به کار بردن همان زبان و گویش شناخته شده، ولی چپ‌های ترک رستگاری مانند جبهه‌ای علیه آن راهکارهای مؤثر ایستادند. جنبش‌های سیاسی ترک‌ها که همیشه با عجله‌ای تمام علیه همدیگر موضع‌گیری می‌کنند، همگی برای مقابله با این راهکار متحد شدند و برعکس آن را ثابت می‌کردند. به هر صورت، همه‌ی این‌ها در رشد آگاهی ملی کُرد

۱. تیکوشین واژه‌ی کردی است یعنی تلاش کنیم و گاهی معنیِ مبارزه هم می‌دهد.

نقش به‌سزایی داشتند. P.K.K (پارت کارگران کردستان) که در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل گرفت و کودتای نظامی دوازدهم ماه نهم سال ۱۹۸۰ و آن شرایط ناگوار و سخت زندان‌های نظامی دیاربکر، همه تأثیر پایه‌ای و ریشه‌ای در آگاهی و بیداری تفکر ناسیونالیستی کُرد داشتند.

همان‌طوری که «فرانتز فانون» می‌گوید: می‌توان مانند «اولین شلیک» به این‌ها نظر کرد. در اینجا جای خود دارد که در مورد قطعنامه‌هایی که از طرف حزب کارگران ترکیه در مورد کُرد، در آغاز سال ۱۹۷۰ صادر شد، دقیق‌تر شویم. در کنفرانس بزرگ دوم این حزب، قطعنامه‌ای صادر شد که عبارت بود از اینکه: «**ملت کُرد در شرق ترکیه زندگی می‌کنند**». به خاطر همین قطعنامه، برای این حزب دادگاه تشکیل شد و غیرقانونی گردید.

گروه کارگران ترک نتوانست در دادگاه به‌طریق قانونی از قطعنامه‌ای که صادر کرده بود دفاع کند، بلکه برعکس در برابر ایدئولوژی رسمی رژیم ترکیه راه تسلیم را انتخاب کرد. بدین دلیل انشعاب در حزب، امر واجبی بود. همان طور مهم است که نقش حزب کارگران ترک فراموش نشود، زیرا به‌عنوان سازمان‌دهنده‌ی تظاهرات وسیع در چندین شهر کُردنشین در شرق ترکیه شناخته شده است. همراه با کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ روشنفکران و دمکرات‌هایی به نام [فرصت‌طلب] کُرد به‌صورت گروهی به اروپا رفتند. این گروه نقشی تعیین‌کننده در آگاه کردن جوامع غربی و نهادهای دمکراتیک جهانی درباره‌ی مسأله‌ی کُرد داشتند و از کیفیت و کمیت خوبی برخوردار بودند.

تهاجم و سلطه‌طلبی ارتش ترکیه در جنوب کردستان در سال ۱۹۸۳ وقایع مهمی هستند که بُعد جهانی مسأله‌ی کُردها را نشان می‌دهند. موج نظامی، اقدام به کشتار جمعی و اسکان اجباری، اقدامات کوچک استعماری بود که از

سوی غرب ارائه نشده بود بلکه مستقیماً از طرف دولت ترکیه پیاده شده و انجام گردید، بدون اینکه توجه جایی را جلب کند و بی‌آنکه از سوی طرفی عکس‌العملی نشان داده شود. به افکار عمومی در غرب توجه نشده است اما اولین رگبار سربازان ترک در شمال کردستان در تاریخ ۱۹۸۳/۵/۲۵ نشان داد که روش، همان روش سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۲۵ نیست و کردستان در حال تغییر است. هم‌زمان با این تغییرات در افکار عمومی دنیای دمکراتیک، نوعی احساس مسؤولیت و پشتیبانی از کردستان مشاهده می‌شود. این توجه بدون شک در قیاس با توجهی که به مسأله‌ی فلسطینی‌ها می‌شود بسیار اندک است. به هر صورت این توجه کم نیز در کنار زدن نقاب از روی اقدامات استعماری که از سوی رژیم ترکیه اعمال می‌شود و در مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی در جنوب کردستان علیه عراق، همین‌طور علیه سیاست دولت سوریه در مورد بعضی از سازمان‌ها، بسیار ارزشمند است و در تغییرات و پیشرفت در شمال کردستان تأثیر می‌گذارد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ کُردها در شمال، کمتر اهمیت جنبش و مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی در جنوب کردستان را درک می‌کردند. موفقیت و شکست‌های این جنبش موجب دل‌مشغولی‌شان نمی‌شد و چندان به حرکتشان درنمی‌آورد. برای نمونه جوانان کُرد بیشتر به جنگ آزادی‌بخش ملی ویتنام، مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی در آمریکای مرکزی و آفریقا و یا مبارزه‌ی رهایی‌بخش فلسطین توجه داشتند و از آن‌ها تأثیر می‌گرفتند. روستاییان بیشتر از آن‌ها نگران و به فکر مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی کُرد بودند. امروز شرایط فرق می‌کند. هر اتفاقی که در بخش کردستان روی دهد مایه‌ی جلب‌توجه و احساس مسؤولیت برای هر کُردی در همه‌ی بخش‌های کردستان است. هر کدام از سویی به سهم خود تلاش می‌نمایند که بیشتر و پنهانی از کم و کیف آن واقعه آگاه شوند. دستاورد و پیروزی سیاسی و نظامی

در بخشی از کردستان موجب شادی می‌شود و شکست، غم و نگرانی به بار می‌آورد. همه‌ی این‌ها به‌صورت مستدل از طریق آن احساس مسؤولیت و به فریاد رسیدن در مقیاس وسیعی که کُردهای شمال در قبال کُردهای پناهنده‌ی جنوب که از ترس بمباران شیمیایی از جنوب کردستان کوچ کرده بودند، اثبات شده‌اند. علی‌رغم اینکه رژیم ترکیه ممنوع می‌کرد و اجازه نمی‌داد بین آن‌ها تماس برقرار شود و در این راه به اشکال مختلف از دلسرد کردن تا ترور متوسل می‌گشت، اما آن‌ها به فریاد پناهنده‌ها رسیدند. همکاری و کمک و قربانی سند آشکاری می‌باشد که کُردها یکی هستند و «**در غم و شادی و سرنوشت و آینده‌ی هم**» شریک اند. به کمک کردن مادی ثروتمندان به رفقایشان اصطلاحاً «**دست یاری برایشان دراز کردن**» گفته می‌شود، اما انسان کم‌درآمد و فقیر اگر کمک مالی کند، در واقع فداکاری کرده است. کُردهای شمال فداکاری کردند. کُردهای شمال کردستان در راه کُردهای جنوب کردستان به راستی فداکاری می‌کنند.

پیشرفت مناسبات و نیروهای بازار، کم‌رنگ شدن پیوندهای عشایری و ایلاتی و ضعیف گشتن نفوذ شیوخ خوانین در کردستان، موجب فروپاشی و نابودی جامعه‌ی سنتی و ابتدایی می‌شود. خواست‌های حقوق دمکراتیک و ملی، وظیفه‌ی اصلی مردم شده است. مردم درباره‌ی هویت ملی به فکر کردن و تبادل نظر و مشاوره پرداخته‌اند و این در حال گسترش و شکوفایی است.

زیاد شدن جمعیت و تولید، تأسیس کتابخانه در روستاها، گسترش خطوط آهن و پیشرفت ارتباطات (کومیونیکاسیون) خود نیرویی جهت گسترش آگاهی مردم شده و این رشد هر روز شاخه و جوانه‌ی بیشتری می‌زند و نیروی تبلیغات به شیوه‌ای سریع‌تر، این خواست‌ها را گسترش می‌دهد. همه‌ی آن‌هایی که در راه آزادی و دمکراسی مبارزه می‌کنند، هر

کجای جهان که باشند به انسان کُرد نزدیکند. درباره‌ی نوزاد جدید، خیلی سریع، از فامیل و کس و کارشان در مورد هویت ملی‌شان سؤال می‌کنند. برای از بین بردن و از کار انداختن این تغییرات سریع یا حداقل کم کردن و سرد و آهسته کردن آهنگ این پروسه، این رژیم‌ها با نیروهای سنتی وارد یک جبهه‌ی متحد و مشترک می‌شوند. این رژیم‌ها به هر شیوه‌ای متوسل می‌شوند و تلاش قاطع و شدیدی برای حفظ فرهنگ و مناسبات فئودالی عشایری و شیوخ و زمین‌داران و مالکان می‌کنند. هر طور که باشد این شیوه و کار و حرفه‌ی رژیم ترک بوده است. از همان روز تأسیس آن امروز، رژیم نسبت به گذشته ارزش و بهای بیشتری برای این‌گونه اقدامات قائل است. اگر نیروهای ارتجاعی تاکنون مانده‌اند و قدرت و نفوذشان را حفظ کرده‌اند، فقط به خاطر حمایت سیاسی و فرهنگی است که خواست کمالیست‌ها می‌باشد، زیرا همچون این دم و دستگاه‌های سنتی، مانعی در راه آگاهی ملی هستند و در سنگر دولت قرار دارند. وقتی نیروهای مخفی رژیم، دل شیخ یا فئودال و یا رئیس عشیره‌ای را به‌دست می‌آورند، در واقع دل هزاران نفر از وابستگان آنان را به‌دست آورده و به خود جلب کرده‌اند. در حقیقت از طریق این‌گونه رهبران و خوانین، این دولت‌ها توانسته‌اند تاکنون سلطه‌ی خود را بر توده‌های مردم حفظ کنند.

دولت ترکیه به غیرِ کُردها نیز در منطقه متوسل می‌شود. نمونه‌ی مشخص آن، اعراب ترکیه هستند که رژیم از آن‌ها برای کنترل جنبش کُردها استفاده می‌کند: (پس از جنگ مقاومت «درسیم» در فاصله سال‌های ۱۹۳۸ ـ ۱۹۳۷، یعنی بعد از اینکه نهضت‌های شمال در کردستان خاموش شدند.)

دولت ترکیه در برابر طبقه‌ی بالا و مقتدر کُرد دو آلترناتیو [جایگزین] قرار داد: «یا به سنگر دولت بیایید یا همانند شیخ سعید و سیدرضا نابود

شوید.» از میان طبقه‌ی حاکمه‌ی کُرد، رؤسای ایلات و عشایر و شیخ‌ها و زمین‌داران بزرگ، به سنگر رژیم رفتند و جزو همکاران فعال دستگاه مخفی اطلاعاتی و مزدور رژیم شدند. امروز بخش بسیار بزرگی از آن‌ها با نیروهای مخفی رژیم همکاری می‌کنند. رژیم در اینجا با فراهم آوردن نوعی هم‌پیمانی نزدیک‌تر و بخشش و پاداش بیشتر به آن‌ها، می‌خواهد از هوشیاری و آگاهی ملی کُردها جلوگیری کرده و آن‌ها را از بین ببرد.

رژیم تلاش می‌کند قدرت و توانایی و روحیه‌ی آن‌ها را زیاد کند و از این راه به نوعی، به آن‌ها اعتبار همه‌جانبه داده، درجه و مرتبتشان را بالاتر برده و به اولین و تنها فروشنده و واسطه برای چندین کالای اصلی تبدیل کند که از سوی رژیم کنترل می‌شوند. دولت همان‌طور روی احزاب سیاسی نیز کار می‌کند. رژیم به جای اینکه متوسل به پروسه‌ی دمکراتیک شود، مردان پرقدرت و صاحب نفوذ را انتخاب کرده و جلو می‌اندازد که به جای این احزاب، کار و فعالیت نمایند و آن‌ها را برای به‌دست آوردن و جمع‌آوری آرای عمومی مردم، رئیس احزاب محلی می‌کند. با این کار، دولت خواست‌های دمکراتیک و بر حق مردم را از حرکت بازداشته و متوقف کرده است. زد و خورد میان حزب سوسیال دمکرات (SHP) و نتایج کنفرانس بزرگ ماه ششم سال ۱۹۸۹ به شدت به این قضیه پیوند دارد. دل‌خوشی و نقشه‌ی دولت این بود که روابط میان حزب و شخصیت‌ها را قطع کند، به‌خصوص آن دسته از اعضای پارلمان که می‌خواستند صدای مردم را برای احقاق حقوق و رفرم دمکراتیک به گوش همگان برسانند. دولت خود می‌خواست به‌جای آن‌ها با شخصیت‌هایی که بر طبق ایدئولوژی رسمی دولت شکل گرفته و تربیت شده بودند، ارتباط ویژه برقرار کند. آن‌وقت این نیروهای مرکزی را به کار گیرد و به‌جای نمایندگان احزاب در منطقه و شهرها

از آن‌ها استفاده کند. جای خود دارد به آنچه که ترکیب ترک ـ اسلام نامیده می‌شود، در همین چهارچوب نگریسته شود. خلاصه اینکه می‌توان چنین گفت: هدف اصلی تحلیل بردن جنبش ملی کُرد از بعد بین‌الملل اسلام است. آن‌ها مدعی‌اند خواست ملی، مخالف اسلام است. این ایدئولوژی در واقع از طریق شیوخ تبلیغ می‌گردد و از مذهب برای جلوگیری از هوشیاری ملی مردم کردستان استفاده می‌کنند. علی‌رغم اینکه رژیم ترکیه ادعای لائیک بودن دارد، برای جلوگیری از گسترش جنبش کردستان آنتی‌لائیک می‌گردد. یعنی در تقابل با کُردها دولت ترکیه مذهبی است و نیروهای ارتش و پلیس مخفی رژیم در کردستان از لحاظ کمی بیشتر و به لحاظ کیفی کاراتر می‌گردد ولی با وجود همه‌ی این‌ها کردستان مرتباً در تغییر و تحول است. آن هم به خاطر تغییرات و نیروی دینامیک درونی خودش می‌باشد که قبلاً از آن صحبت کرده‌ایم. کردستان دیگر همان کردستان قدیمی نیست.

مسأله‌ی کُرد و GAP[1]

دولت ترکیه به GAP مانند وسیله‌ای ـ جهت هموار کردن زمینه ـ در خدمت سیاستِ تحلیل بردن می‌نگرد.

دولت می‌خواهد پروژه‌ای برای به چرخه درآوردن نقدینگی از طریق سرمایه‌ی غرب در این ناحیه به اجرا درآورد، آن هم از طریق آسان کردن و زمینه فراهم آوردن حداقل مالیات از طرف آن‌ها و بعد خرید و وارد کردن ماشین‌آلات و ابزار و مواد بدون هیچ‌گونه مانعی بیرون از مرز کشور....

دولت چنین انتظار دارد که به علت پیشرفت اقتصادی و هم‌زمان با آن

۱. پروژه‌ی جنوب شرقی اناتول.

پیشبرد سیاست تحلیل بردن کُردها خودبه‌خود تضمین گردد. رژیم اینچنین فکر می‌کند که همراه با شکوفایی اقتصادی و شدت تغییرات و رشد بازرگانی و صنعت در منطقه‌ی کردستان، پیوند ارگانیک به‌وجود می‌آید و با بخش غربی ترکیه یک‌پارچه می‌شود. رشد مبادله و تجارت، نقشی بنیادی و حیاتی در گسترش دامنه‌ی کاربرد زبان ترکی خواهد داشت، زیرا که مردم ساکن منطقه‌ی شرق که با مردم ناحیه‌ی غرب ارتباط پیدا می‌کنند به ناچار از زبان ترکی استفاده می‌کنند. مدتی است که زبان ترکی پیشرفت کرده است، ولی از این سو زبان کُردی هنوز زبانی ابتدایی است. زبان کُردی ابزار و استخوان‌بندی زبانی را ندارد که بتواند دوشادوش، ملزومات صنعت و مبادله و تجارت و بانک را برآورده کرده و پیش برد، به همین خاطر به تدریج و کم‌کم از بین خواهد رفت. آن‌وقت حتی لازم نیست قانون ممنوعیت و انحلال آن اجرا گردد تا روند از یاد بردن را تضمین کرده و تثبیت نماید چون‌که مانند زبانی ابتدایی باقی مانده و به آن امکان شکوفایی داده نشده و به هر صورت فراموش خواهد شد. بله، این آرزو و خواست دولت است.

انتظار و پیش‌بینی رژیم ترکیه، بی‌گمان تحقق نمی‌یابد. پیشرفت اقتصادی، روند حرکت به سوی دمکراتیزه‌کردن جنبش ملی را سریع‌تر می‌کند. پیشرفت اقتصادی خیلی سریع، دم و دستگاه‌های سنتی را تحلیل می‌برد. تحلیل و از بین رفتن نهادهای سنتی راه را برای ظهور و تولد انسان آزاده هموار می‌کند، انسانی که در راه آزادی خویش بجنگد. از این دیدگاه پیوندی بنیادی و نزدیک میان شکوفایی نیروهای بازار و عمیق شدن و گسترش یافتن جنبش ملی در دهه‌ی (۱۹۶۰) وجود دارد. پای فشردن در آنجا که گویا زبان کُردی، زبان ابتدایی است و قادر نیست دوش‌به‌دوش و هم‌آهنگ با خواسته‌های صنعت و مبادله و تجارت و بانک پیش رود، اشتباه بزرگی

است؛ در همان حال هم دیدگاهی نژادپرستانه است. زبان‌شناسانی که زبان‌های خاورمیانه را مانند: عربی، ترکی، فارسی و همین‌طور کُردی مطالعه کرده‌اند، با ارائه‌ی نمونه‌هایی، اثبات و آشکار کرده‌اند که زبان کُردی زبانی بسیار غنی است. به زندان کشیدن نوشتن و صحبت کردن یک زبان و اصرار بر اینکه گویا این زبان ابتدایی است، هیچ ثمره‌ای جز دورویی و نیرنگ و کلاه‌برداری و نژادپرستی به‌بار نمی‌آورد.

از طرف دیگر سیاستِ تحلیل بردن همراه با به‌وجود آمدن (د.د.ک.و) در سال‌های ۱۹۶۰ کارآیی‌اش را از دست داد. ما می‌توانیم با این شیوه مشخص نماییم که آن ملت‌هایی که استثمار و غارت می‌شوند، در یکی از مراحل ادوار زندگی‌شان درباره‌ی هویت ملی خودشان هوشیار و آگاه می‌شوند و سؤالاتشان شروع می‌شود که چرا زبان مادری‌شان را نمی‌دانند؟ چرا رژیم همیشه در تلاش است که آن را فراموش کنند و از خاطرشان محو گردد؟ سپس درباره‌ی این چراها بررسی و تحقیق را شروع می‌کنند: چرا نوشتن و حرف زدن به زبان کُردی جرم و ممنوع است؟ چرا نوشتن و حرف زدن به زبان کُردی کاری علیه رژیم محسوب می‌گردد؟ به هر کسی که به مرحله‌ی این از خود پرسیدن‌ها برسد، نمی‌توان گفت که تحلیل رفته است. دلایل زیادی برای بهتر و عمیق‌تر شدن روند این سؤال کردن‌ها وجود دارد، مانند بالا رفتن سطح آموزش، گسترش و کارآیی بیشتر وسائل ارتباط جمعی مثل: رادیو، تلویزیون، دستگاه تایپ، سینما و بهتر شدن راه‌ها و نقل و انتقالات، رفت و آمد و دیدار بیشتر مردم در بازار و اماکن عمومی و ارتباطات دیگر.

دولت با استفاده از وجود مدارس دولتی، فرستنده‌ی رادیویی و تلویزیون و همچنین صنعت سانسور و کنترل شده‌ی سینما آن‌ها را به این منظور به کار می‌گیرد که زمینه را برای سیاست تحلیل بردن مساعد نماید و بیشتر و

شدیدتر این سیاست را پیاده کند. هم‌زمان به‌خاطر مجموعه دلایل جداگانه‌ای که در صدر آن‌ها منافع و هدف ایدئولوژیک خودشان قرار دارد، مردم را از وجود حرکات و مبارزاتی که در سراسر جهان در راه آزادی و یکسانی و دمکراسی صورت می‌گیرد آگاه می‌کنند. به‌خاطر این همه دلایل و مسائل: ویتنام، آمریکای مرکزی، آفریقای جنوبی، افغانستان و فلسطین روی صفحه‌ی تلویزیون و صفحات اول روزنامه‌ها نشان داده می‌شود. از ترک بلغارستان و تراکیا و قبرس صحبت می‌شود اما از کُردها بحثی به میان نمی‌آید و اسمی از آن‌ها برده نمی‌شود. کُردها نیز تمام آن چیزهایی را که می‌بینند و می‌شنوند و می‌خوانند با وضعیت زندگی‌شان مقایسه می‌کنند. از آن ستمی که در حقشان روا می‌دارند، آگاه می‌شوند و از دورویی همیشگی که از طرف رژیم‌های حاکم به کار برده می‌شود، مطلع می‌گردند. این مرحله که عبارت است از مرحله‌ی آگاه شدن انسان از ریشه‌ی ملی خویش و پذیرش واقع‌بینانه و درست هویت ملی، در عرصه‌های بین‌المللی، در نهایت قدرت و استقامت به پیش برده می‌شود.

هم‌زمان با آن دستورات رژیم مانند: «**شما ترک هستید. شما از نژاد ترک می‌باشید. شما ترک واقعی و اصیل هستید.**» یا آن شعار منفی ایدئولوژی رسمی دولت که می‌گوید کسی سربلند است که می‌تواند بگوید: «**من ترکم. یک ترک به اندازه‌ی سراسر جهان ارزش دارد**». «**ای ترک افتخار کن، کار کن، با عقیده باش**». همه‌ی این‌ها به شکوفایی و گسترش جنبش کُرد کمک کرده‌اند. گرفتار شدن به یورش سیاسی تحلیل رفتن، معنی‌اش فراموش شدن زبان مادری انسان و سخن گفتن به زبان ملت بالادست است و آگاه نبودن از وجود این موضوعات و راضی بودن با وضع طبیعی موجود، یعنی آن را به همان شکلی که هست طبیعی دانستن. موقعیت دستگاه رهبری استعماری در این دوران چنین شکل

می‌گیرد که مانع شود مردم تحت ستم از پروسه‌ی فراموشی زبان مادری‌شان آگاه گردند، اما پروسه‌ی سیاست تحلیل بردن باطل و متوقف می‌شود. اگر مردم در مورد این رویدادها آگاه بشوند، پروسه‌ی از خود پرسیدن شکوفا می‌شود. در حقیقت شمار زیادی از آن‌ها که بنیانگذار (د.د.ک.و) بودند در سال‌های ۱۹۶۰ نمی‌توانستند به کُردی صحبت نمایند و ترکی حرف می‌زدند. بر طبق ادعای کار به دستان رژیم، کُردها تحلیل رفته بودند، ولی کُردها در مورد نژاد ملی‌شان آگاه شده‌اند و احساس نمودند که ضروری است در پروسه‌ی مبارزه‌ی دمکراتیک شرکت کنند. بسیاری از کسانی که کُردی را فراموش کرده بودند یا از یادشان برده بودند بعدها خودشان کُردی را یاد گرفتند. آن‌ها نه تنها سخن گفتن به زبان کُردی را یاد گرفتند، بلکه نوشتن و خواندن کُردی را نیز آموختند. شمار زیادی از آن‌ها تهیه کننده‌ی نوشته‌ها و نشریات و مجلاتی بودند که قبلاً از آن‌ها سخن گفتیم و در سال‌های ۱۹۷۵ـ ۱۹۷۴ انتشارات متعددی را بنیاد نهادند. آن‌ها نمی‌توانستند کُردی حرف بزنند، ولی بعداً این مردم از آن شرایط آگاه شدند. از سوی دیگر امروز شمار زیادی از کُردها در دادگاه‌هایشان علی‌رغم تسلط به زبان ترکی اصرار دارند که به زبان کُردی سخن گویند. خلاصه‌ی جمع‌بندی این پروسه این است که از این دیدگاه و در چهارچوب این پیوندها و انتظارات در مورد «پروژه‌ی جنوب شرقی GAP» به رژیم نگاه شود.

شیوخ به درویشان خود این چنین می‌گویند: «**آنچه مهم است، اسلام و مسلمان بودن است. انسان بودن وجود پیوند با زندگی ابدی است. ناسیونالیسم ضد مسلمان بودن است**». با اطمینان این صدای ایدئولوژی رژیم است که از حلقوم شیوخ درمی‌آید. این به کارگرفتن نهادهای مذهبی در راه ضعیف کردن آهنگ روند بیداری و آگاهی ملی ملت کُردی است. به این معنی در راه توقف

رشد شعور ملی کُرد، قدم‌های سکتاریستی (تنگ‌نظرانه) برداشته می‌شود.

در صدر تمامی این‌ها کمیت و کیفیت نیروهای مخفی و جاسوسان، روز به روز بیشتر شده و مجموعه‌ی زندان‌های جدیدی برپا شده است. پست بازرسی و پادگان و اردوگاه نظامی چه به لحاظ تعداد افراد و چه به لحاظ کیفیت سلاح بیشتر می‌گردد. نیروهای مخفی و جاسوس رژیم پرورش یافته و آماده گشته و پایگاه‌هایشان وسیع‌تر می‌شود.

تئوری اولین شلیک

«فرانتز فانون» مردی است که در مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی الجزایر شرکت کرد. او مردی است سیاه‌پوست که در کشور «مارتینکو» که مستعمره‌ی فرانسه بود، متولد و بزرگ شده است. این مرد در آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ موفق به اخذ دکترا در رشته‌ی طب در پاریس گردید. در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ به عنوان کاردار عمومی فرانسه به الجزایر رفت. در آنجا با جبهه‌ی آزادی‌بخش الجزایر، مخفیانه ارتباط برقرار نمود و این پیوند را عمیق‌تر کرد.

«فرانتز فانون» دارای تز قابل توجهی است. در مورد این تز که قابل تأمل است می‌شود چنین شرح داد: آماده کردن مردم در سرزمین‌های مستعمره و تحریکشان تا رسیدن به نقطه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه کار بسیار مشکلی است، زیرا مردم این سرزمین‌ها ترسیده‌اند و رام شده‌اند و فکر و مغزشان از ترس و دودلی و بدگمانی لبریز شده است. رژیم استعمارگر چنین انتظار دارد که مردم مستعمره همیشه در رعب و وحشت زندگی کنند و غیر آنچه که از طرف حکام به آن‌ها گفته می‌شود هیچ‌گونه حرکت و فعالیتی نداشته باشند. استثمار، غارت، ضربه‌ی روحی و خرد کردن، همگی موجب زیان فراوان معنوی و

روحی مردم استعمار شده است. مردم به خود اعتماد ندارند. این مردم حتی در مورد خود افراد خانواده و طایفه و ملتشان، دورنما و دیدگاهی پر از شک و بدگمانی دارند، اما برعکس استعمارگران در نزد آن‌ها بسیار با قدرت و باشکوهند و فکر و باورشان چنین است که جنگیدن علیه استعمارگران، خیالی بیهوده است. این مردم چنین سرنوشتی را که استعمارگران بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند، قبول کرده و نشسته و همه چیز را به خدا سپرده‌اند. در سرزمین‌های استعمار شده مأموران حاکم از مردم دو چیز می‌خواهند: اول: **«هرگز فراموش نکنید که ما حاکم و فرمانروای شما هستیم. اگر ما نباشیم، شماها زندگی بسیار سختی خواهید داشت، زیرا بیچاره و بی‌دست و پا و بیکاره هستید و اطلاعی از تکنولوژی و قانون و حقوق و مدیریت اقتصادی ندارید»**. دوم اینکه: **«از ما بترسید و گوش به فرمان باشید»**.

در چنین شرایط روحی و اجتماعی، مردم استعمار شده می‌خواهند نیازهای اساسی روانی‌شان را برآورده نمایند و در برابر محرومیت‌ها نیز عکس‌العمل نشان دهند. به این خاطر تا حدی پیش می‌روند که روی پای استعمارگران می‌افتند.

در بدترین شرایط خرد شدن و صدمات روحی و تحقیر شدن، هنوز مردم استعمار شده ساکت و گوش به فرمان خواهند ماند. با همه‌ی این‌ها کوچک‌ترین انتقادی از سوی فامیل، رفیق یا هم‌وطنی باعث مسأله‌ای ناموسی می‌شود و موجب درگیری بزرگی می‌گردد، زیرا مردم استعمار شده در چنان شرایط روحی و اجتماعی قرار خواهند گرفت که زمینه‌ی مساعد برای پرورش کودکانی عصبانی و جنگجو را به‌وجود می‌آورد، به همین خاطر این انسان‌ها هرگونه تعدی و تحقیر و کُرنش را از سوی استعمارگران می‌پذیرند و کینه و عصبانیتشان را به ناچار بر سر هم‌میهنانشان می‌ریزند.

حاکمان استعمارگر از این شرایط روانی بهره‌ی زیادی می‌گیرند. این استعمارگران اختلافات قدیمی را بیشتر در بطن جوامع سنتی عمیق و ریشه‌دار می‌کنند و بعد از آن سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را بر اساس محکم‌تری بنیاد می‌نهند و دست به ایجاد اختلافات جدید و شدیدتر و اغتشاش خونین می‌زنند.

این استعمارگران رونق و استحکام دستگاه حاکمیتشان را اطمینان می‌دهند. در روستاها به نیروهای مسلح و امنیتی رژیم اجازه می‌دهند که به زنان در برابر چشم مردانشان تجاوز کنند. نمی‌خواهند صدای اعتراض کسی بلند شود. در همان حال یادشان می‌دهند و تحریکشان می‌کنند که «ناموسشان را حفظ کنند» و انتقام بگیرند، تا بدین‌ترتیب اختلافات جزیی را دو فامیل و روستا و طایفه به جنگی خونین و گسترده بدل نمایند.

حاکمان استعمارگر با توسل به اقداماتی چون شکنجه در ادارات پلیس و بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها، شرایط مخرب روانی ایجاد می‌نمایند و از آن بهره می‌گیرند، اما همه‌ی این‌ها بیانگر این است که در جوامع استعماری، مردم دچار لطمات روحی می‌باشند.

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهند که جامعه‌ی استعمار شده خون می‌خورد. مردم جوامعی که علیه این ستم و استعمار به پا نمی‌خیزند، دلی ریش و درونی بیمار دارند. «فرانتز فانون» روشن می‌کند که در این‌گونه شرایط، سازمان دادن مردم و تشویق آن‌ها تا مقطع مبارزه‌ی مسلحانه علیه استعمارگران، بسیار مشکل است.

«فرانتز فانون» درباره‌ی این لزومات به تحقیق می‌پردازد تا سدها و موانع را بردارد و جنبه‌های لازم تلاش پیگیر و شدید را به تحریک وا می‌دارد و به این شیوه ادامه می‌یابد که: می‌توان همه‌ی این موانع را از بین برد و عضوی

نوین به میدان آورد. هنگامی که این انسان، اولین گلوله را به سوی استعمارگران شلیک می‌کند در حقیقت آن را به طرف خود شلیک کرده و دوباره از مادر زاده می‌شود. بنا به نظر «فرانتز فانون» اولین گلوله هویت برده‌ی استثمار شده و ترسیده را می‌زند، هم‌زمان با شلیک اولین فشنگ، این انسان دوباره از مادر زاده و بدل به انسانی آزاد و مبارز و کارا می‌شود که به خود و خانواده و فامیل و ملتش اعتقاد دارد. دیگر خود را انسانی کوچک و حقیر نمی‌شناساند و نیروی استعمارگران را نیز موجودی عظیم و قدرتمند نمی‌بیند.

این انسان جدید از دیدگاهی ویژه و نو به موضوعات نگاه می‌کند. توازن نیروی خود و دشمن را مقابله می‌کند و بعددست به عمل می‌زند. در حقیقت خیلی لازم است که مانند عمل جنگ افروختن و جنگ‌طلبی به اولین شلیک ننگریست، بلکه باید از دیدگاهی وسیع‌تر بدان نگاه کرد.

«اولین شلیک» بر حسب زمان و مکان معنای جداگانه‌ای می‌بخشد. در شرایط خوب و مناسب، نشریه‌ای هم که علیه سیستم استعماری باشد، کار همان «شلیک اول» را انجام می‌دهد.

ترور دولتی ترکیه در کردستان

امروز نسل تازه‌ای در کردستان رشد می‌کند. این نسل جدید به چشم خود دیده است که چگونه پدرانش از سوی واحدهای نیروی ارتش و پلیس و ژاندارم به رگبار بسته شده، شکنجه گشته و مورد ضرب و شتم قرار گرفته و هتک حرمت شده‌اند. این نسل دارای پیشینه و تجربه است و دیده است که اقوام کهنسالش در زیر آزار و شکنجه جان باخته‌اند. همچنان عمو و

عمه‌هایشان را دیده‌اند که چگونه خواهر و مادر و خاله‌ی آن‌ها را گیسوکشان به بازداشتگاه و زندان‌ها برده و در آنجا هتک حرمت شده و آزار دیده‌اند.

این نسل که امروز در کردستان رشد می‌کند شنیده است که چگونه مردان کهنسال، پدر و مادر، عمو، دایی، خاله و عمه و خویشاوندانشان را «غیر قانونی» و «گناهکار» و «راهزن» و «دزد و خیانتکار» نامیده‌اند و با این اوصاف لقب گرفته‌اند. این نسل تمامی این‌ها را دیده و روزانه شنیده و همه‌ی این‌ها را در زندگی آزموده است. امکان ندارد که این جوانان به این مسأله نیندیشند و درباره‌ی این مسائل نپرسند و جویا نشوند. امکان ندارد همه‌ی این‌ها از یاد بروند یا به فراموشی سپرده شوند. همه‌ی این واقعیات یک هدف را نشانه می‌روند: جنگیدن در راه پاره کردن غُل و زنجیر، در راه تضمین آزادی، در راه مانند انسان زیستن، زیستنی بر حق، جنگیدن در راه هویت خود.

جوامع مستعمره، زخمی هستند، زخم این جوامع تا وقتی که مستعمره بمانند روز به روز عمیق‌تر و دردناک‌تر می‌شوند. دست آخر این زخم، تمام بدن را پوسیده می‌کند.

بهترین دارو برای بهبود این زخم مبارزه برای آزاد شدن از این زندگی است. زیستن طبیعی، زندگی‌ای که برابر با زندگی سایر انسان‌ها باشد. حتی اگر این مبارزه در کوتاه مدت به پیروزی نرسد، بدل به نقطه‌ی عطفی برای تولد انسان نوین می‌گردد که دارای دیدگاه و بینشی تازه بوده است؛ بینشی که در پاره کردن و شکستن غُل و زنجیر بردگی، جدید است.

آن‌هایی که (د.د.ک.و) را در ۱۹۶۸ بنیاد گذاشتند و آن‌هایی که به صورت گروهی در دادگاه‌های ۱۹۷۱ محاکمه می‌شدند، آیا همان بچه‌های فقیر نابود شده و شکم آب‌آورده و استخوانی، پوست به استخوان چسبیده، چشم گود

افتاده و آب از بینی آویزان شده‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ نبودند؟

آن پیشمرگ‌هایی که در کوه و دشت و دره و روستاها و شهرها می‌جنگند، آیا همان بچه‌های ۱۹۶۰ نیستند که چشمشان سیر می‌باشد و زندگی‌شان پر از آزمایش رگبار و شکنجه و آزار از سوی نیروهای کماندوی دولتی است؟ آیا آن کودکان ندیده‌اند که چگونه پدر و پدربزرگشان از سوی سرباز و ژاندارم ترک تحقیر می‌شدند و در مقابل چشمان زن و دختر و همه‌ی مردم روستا چرخانده و گردانده می‌شدند؟ دستگاه تبلیغاتی ترک و روشنفکران در برابر این اطفال گرسنه و فقیر و شکم آب‌آورده و پوست خشک شده و چشم گودافتاده و آب بینی آویزان شده از تعجب دهانشان باز مانده است. این‌ها هرگز از گرفتن عکس این اطفال خسته نمی‌شوند. روزنامه‌ها برای نشان دادن این همه فقر و بی‌پناهی که در کردستان به‌وجود آمده است به دفعات با همدیگر رقابت می‌کنند. آن‌ها با نمایش و عرضه و به بازار آوردن این همه فقر، زجر و شکنجه کشیدن این مردم سود برده و پاداش می‌گیرند. این گزارشگران بیش از ۱۵ ـ ۱۰ سال است که با پرسش بچه‌هایی مواجه می‌شوند که می‌پرسند: «ما که هستیم؟ چرا در غُل و زنجیریم؟» و جواب سعی و تلاش این جوانان برای رسیدن به زندگی‌ای انسانی و آزاد با چنین اتهاماتی داده می‌شود.

«متخلفین دوباره بر همه جا سایه انداخته‌اند»، «دزدان شروع به کار کرده‌اند»، «نقشه‌ی نهایی خودفروشان»، «پشتیبانی آشکار دشمنان از خودفروشان»؛ این خبرنگاران و دم و دستگاه‌ها اسمِ این جوانان را به دستگاه‌های مخفی دولت و پلیس و نیروهای مزدور می‌رسانند. این واقعیت غیرقابل انکار است که آن پیشمرگه‌ها عیناً همان بچه‌هایی هستند که این خبرنگاران آن همه درباره‌ی فقر و بیچارگی‌شان نوشته و از آن‌ها عکس

می‌گرفتند و خسته نمی‌شدند و دست برنمی‌داشتند. مطبوعات ترکی و روشنفکرانشان از فقر و بیچارگی این بچه‌ها مات و حیرانند و در همان حال هم سرسختانه علیه خواسته‌هایشان برای آزادی و برابری عمل می‌کنند و نقش مزدورانه‌ای در رساندن نام این بچه‌ها به دستگاه‌های دولتی ایفا می‌کنند.

محکومین کُرد در دادگاه‌های گروهی سال ۱۹۷۱ چه می‌گفتند؟ «امروز دادگاه‌های شما گنجایش ما را ندارند. شمار ما در آینده آن‌قدر زیاد خواهد شد که حتی استادیوم‌های بزرگ ورزشی‌تان نیز گنجایش کافی نخواهد داشت. دادگاه‌ها و زندان‌های شما دوباره پر شده است. مسأله به روستاها کشیده شده و در کوه‌ها و کوهپایه‌ها منعکس گشته است. دیروز برای کُردها مهم نبود جلادشان چه کسی است، ولی امروز کُل این پروسه را زیر سؤال برده‌اند. جنگشان برای مردن نیست. در راه زندگی و زنده ماندن مبارزه می‌کنند.»

کردستان دیگر همان کردستان قدیمی نیست. شایسته نیست جامعه‌ای اینچنین زیردست و تحت‌سلطه‌ی افکار گرد گرفته و کپک‌زده‌ی عهد عتیق همانند ایدئولوژی دولتی ترکیه نگه داشته شود؛ جامعه‌ای که این چنین، تند و شتابان در تغییر و تحول است.

بنیادهای مادی و معنوی جنبش پارتیزانی

قبلاً از نسل جدید کُرد و بینش و دیدگاهشان صحبت شد. در اینجا لازم است انسان به‌خاطر این نکات چنین تصور نکند که جنبش‌های پارتیزانی تنها احساس و عکس‌العملی انتقامی است. من فکر می‌کنم درست آن است و واقعیت حکم می‌کند که باید به این جنبش پارتیزانی مانند حرکتی برای پایان دادن به استعمار کردستان نگاه کرد.

لازم است جنبش را بفهمیم و به مثابه‌ی تلاشی پیگیر و جسورانه برای پایان دادن به استعمار نگاه کنیم؛ این که کولونیالیسم، زیرزمینی مخفی است جهت طرح کارهای ضدانسانی و تحقیر انسان‌ها. آگاهی سیاسی درباره‌ی اقدامات استعمار و استعمارگران بلاواسطه باعث ایجاد جنبش پارتیزانی می‌شود.

بی‌گمان ظلم و استثمار است که باعث پایگام روانی ـ مادی این جنبش می‌شود، اما در اینجا هدف جواب دادن به اقدامات استثمارگران نیست. هدف، از بین بردن و محو سراسر پروسه‌ی استعمار است. گذشته از این‌ها، من در آغاز این نوشته گفتم که کردستان حتی مستعمره هم نیست و ملت کُرد استعمار شده نیز نمی‌باشد بلکه پایین‌تر از هر دوی این‌هاست.

مائو می‌گفت: «فکری که با مردم متولد شده باشد، فکری که پیوندی ارگانیک با توده‌های مردم داشته باشد، آن فکر، سلاحی پرقدرت است. نیرومندترین توان، فکری است که از طرف مردم خلق شده باشد و از طرف توده‌های مردم پذیرفته و همه‌گیر شده باشد. غیرممکن است چنین تفکری با توپ و تانک ریشه‌کن شود و از بین برود.» از این دیدگاه برای هر ملتی لازم است از گذشته و آینده‌ی خودش بپرسد. این از خود پرسیدن‌ها باعث ارتقای سطح آگاهی ملی اجتماعی و سیاسی می‌شود. اطلاع صحیح درباره‌ی تاریخ و جامعه گسترش می‌یابد. پیش می‌آید که از خودمان می‌پرسیم ما که هستیم؟ استثمار و ستم و آزار و شکنجه باعث ظهور و عمیق شدن این پرسش می‌شود. آن ملتی که این پرسش را مطرح می‌کند و از هویت و شناسنامه‌ی ملی خویش می‌پرسد، راه درازی از مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی را طی کرده است.

تأثیرات منفی ایدئولوژی رسمی [اوفیسیال]

آنچه در اینجا لازم است گفته شود و می‌توان از آن به‌عنوان تأثیرات منفی

ایدئولوژی رسمی نام برد، این است که ایدئولوژی رسمی اغلب بر اساس افسانه‌ی «ترک بزرگ» بنا نهاده شده است. گویا ارزش هر ترک برابر همه‌ی جهان است و این افتخار است که انسان، ترک باشد و کُردها همیشه از سوی دیگران آلت دست بوده و غیرقانونی، راهزن و بی‌فرهنگ بوده‌اند. بدون شک این‌ها روی کسانی که علیه این نظرات ایستاده‌اند، تأثیرات منفی دارند. هنگامی که از طریق شکنجه و آزار و مجازاتِ سنگین تلاش می‌شود که این نظرات تحمیل شود، تأثیرات منفی این روش به مراتب عمیق‌تر می‌شود. تأثیرات منفی ایدئولوژی رسمیِ حاکم همراه با فاکتورهای (عوامل) دیگر زمینه‌ساز تلاشی و پاره شدن یوغ زنجیرها می‌گردد. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهند که دیگر کردستان همان کردستان قدیمی نیست. بسیار مهم است که کشورها و دولت‌هایی که کردستان را مستعمره کرده و در بین خود تقسیم نموده‌اند، این مطالب را درک کنند. همان‌طور لازم است سازمان‌های جهانی و سازمان‌هایی که از حقوق بشر دفاع می‌کنند، مانند: «UNO (سازمان ملل متحد) و کنسول اروپا و پارلمان اروپا و هلسینکی» به این نکات توجه کنند و آن را درک نمایند. اهمیت نقش سازمان ملل از این دیدگاه به روشنی قابل درک است، ولی وقتی که سازمان ملل چنین نشان می‌دهد که اطلاعی از قضیه ندارد در حقیقت در مسیری قرار می‌گیرد که از وضع موجود دفاع می‌کند و برای وضعیت کنونی کردستان که از موقعیت مستعمره هم پایین‌تر است به‌عنوان تأیید و رضایت سر تکان می‌دهد. این خود سبب انفعال و بی‌نقشی و بطالت سازمان ملل می‌گردد. ضروری است از روزنه‌ی همان دیدگاه به کنفرانس اسلامی نگاه کنیم.

کنفرانس اسلامی عملکردهایش را علیه اسرائیل شدت و جهت می‌بخشد. این کنفرانس رژیم اسرائیل را به ستم و استثمار فلسطینی‌ها محکوم می‌کند.

این سازمان رژیم اسرائیل را تحریم می‌کند. همان‌طور خواستار اعمال تحریم بین‌المللی علیه اسرائیل می‌شود، ولی چنین وانمود می‌نماید که آن دست سنگین سیاسی را که از سوی کشورهای اسلامی ترکیه و عراق و سوریه گلوی کُرد را می‌فشارد نمی‌بیند. چنین سیاستی امکان پیروزی ندارد زیرا یک طرفه قضاوت می‌کند. به همین خاطر دولت اسرائیل هم این سیاست و موضع‌گیری را جدی نمی‌گیرد.

اگر اسرائیل جواب بدهد و بگوید فلسطینی‌ها در اسرائیل از حقوق فراوانی برخوردارند که کُردها در عراق و ترکیه و سوریه از آن حقوق بی‌بهره‌اند. برای مثال: وجود کُرد در ترکیه انکار شده است، طرح کشتار دسته‌جمعی علیه ملت کُرد در شماری از این کشورها پیاده شده است. اسلحه‌ی شیمیایی علیه کُردها به کار برده شده و... کشورهای اسلامی برای این سؤالات چه پاسخی دارند؟ این دورویی سیاسی موجب انفعال و تحلیل رفتن این نهادها می‌شود. از این‌ها گذشته نباید این واقعیت را فراموش کرد که جامعه‌ی کُرد خود یک جامعه‌ی اسلامی است. بنیادهایی چون کنفرانس اسلامی به نحوی غیرعادی تلاش بسیار می‌کنند که از مسأله‌ی کُرد دور شوند، ولی روز به روز ادامه‌ی سیاست سکوت و کر و لال ماندن در مقابل اقدامات استعمارگران که با شراکت این دولت‌ها در کنفرانس‌های اسلامی تکمیل می‌گردد، برایشان مشکل‌تر می‌شود، زیرا تضاد و دورویی سیاسی این نهاد در نظر و عمل بیشتر و بیشتر آشکار می‌گردد و این مسائل به بحث و بررسی گذاشته شده و زیر سؤال می‌روند. برای مثال زیانی که ترکیه به شمال کردستان می‌رساند بسیار بسیار بزرگ‌تر است از ضرری که انگلستان به هندوستان و مستعمرات دیگرش وارد آورد. کشورهای پیشرفته‌ای مانند انگلستان می‌توانند مستعمراتشان را از طریق وام بانکی و ارتباطات بازرگانی

و صنعتی کنترل کنند، ولی کشورهایی نظیر ترکیه، عراق و سوریه تنها از طریق توسل به ترور دولتی و به کمک نیروهای مسلح پلیس و ژاندارم می‌توانند کنترلشان را اعمال نمایند. برای مثال عراق به آسانی می‌تواند علیه کُردها سلاح شیمیایی به کار ببرد. این رژیم مردم کردستان و سرزمینش را نابود می‌کند، جنگل‌ها را به آتش می‌کشد. زمین‌های زراعی را بایر می‌کند و شهرها را ویران می‌کند. هدف این سیاست این است که از مردم زهرچشم بگیرند و اعتماد به نفسشان را از بین ببرند و هویتشان را محو نمایند. هدف سیاسی‌شان این است که شرایط فکری شکل نگرفته‌ای به وجود آورند که هیچ اعتمادی به خود و ملت و آینده‌شان نداشته باشند و نهادهای فرهنگی و اجتماعی کُردها متلاشی شوند و اراده و روحیه‌ی آن‌ها و پروسه‌ی تفکرشان را درهم شکنند. هدف، بردگی کامل آن‌هاست. هدف این سیاست این است که به‌طور کل فعالیت و فرهنگ کُردها را ریشه‌کن کنند، تا حدی که زبان مادری‌شان را نیز فراموش نمایند. به این نیت این‌طور عمل می‌کنند که ملیت کرد را تغییر دهند و به ملتی سربه‌زیر با روحیه‌ی مقاومت و مبارزه از دست داده تبدیل گردند، زیرا اگر ملتی خسته و مطیع شود نمی‌تواند خواستار حقوق دمکراتیک و ملی خود باشد. چنین ملتی نمی‌تواند به‌غیر از اطاعت فرمان فرمانروایانش کاری انجام دهد. استعمارگران می‌خواهند همیشه مردم استعمار شده را در این شرایط فکری نگه دارند: «حاکم ماییم. این حقیقت را فراموش نکن و از ما بترس.» شعار آن‌ها این است. این‌ها اصلی‌ترین بُعد میان استعمارگران و استعمارشدگان می‌باشد.

وقتی که ارتباط میان استعمارگران و استعمارشدگان بررسی می‌شود بسیار اهمیت دارد که این بعد فکری و روانی فراموش نشود. باید به آن‌ها توجه شود. برای مطالعه‌ی این بُعدها حداقل بررسی ابعاد و فاکتورهای

اقتصادی و مرحله‌ی آن لازم است. غارت و استثمار اقتصادی تنها در شرایط و فضایی شکست خورده و مأیوس و درمانده می‌تواند عملی شود.

ترکیه در حال عمیق کردن و گسترش دادن سیاستِ «تفرقه بینداز و حکومت کن ویران‌گر» از طریق استفاده از سیستم «پاسدار روستا ـ جاش» می‌باشد. این سیستم به مثابه‌ی پاسخی به عملیات پارتیزان‌هاست که نمی‌تواند آن‌ها را متوقف یا از آن‌ها جلوگیری کند. دولت ترکیه توسط پاسداران روستا، هرج و مرج و آشوب می‌آفریند و بعد این اختلاف و خشونت و نابه‌سامانی را که به علل گوناگون در جوامع مستعمره وجود دارد علیه پارتیزان‌ها و رفقا و فامیل و روستاهایشان سمت و سو می‌دهد و به این شیوه می‌خواهد جنبش پارتیزانی را کنترل نموده و راه چاره‌ای برای ختم خشونت درون جامعه پیدا کند. در این پروسه سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن ویران‌گر» عمیق‌تر و شدیدتر پیاده می‌شود. این همان سیستم و روشی است که به خواست کشورهای ترکیه، عراق و سوریه، علیه خواسته‌ها و حقوق دمکراتیک و ملی ملت کُرد می‌باشد. این روش تنها انفعال و میان تهی شدن سازمان ملل را اثبات می‌نماید. این واقعیت در مورد کنفرانس اسلامی نیز صدق می‌نماید. در اینجا مفید می‌دانم آنچه را که در آغاز این بررسی از آن صحبت کردم دوباره تکرار نمایم. سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن که در مستعمرات کلاسیک پیاده شد، در کردستان به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن ویران‌گر» تبدیل شده است. آنچه ویران شده و آنچه که در معرض قتل‌عام (genociad) است، بدون شک هویت (شناسنامه) ملی کُرد و کردستان است. آنچه تهدید می‌شود ارزش‌های ملی ملت کُرد و چگونگی به وجود آمدنشان است.

علی‌رغم ترور دولتی و استثمار و ستم و آزار و شکنجه هنوز مردمی

هستند که از هویت خودشان دفاع می‌کنند و هدف دولت از بین بردن آن‌ها است.

تجاوز و وحشی‌گری ارتش استعمارگر روزبه‌روز گسترش می‌یابد. رژیم هرگونه راه و روشی را جست‌وجو می‌کند و به کار می‌گیرد، مانند محاصره‌ی روستاها و تعقیب و خانه گردی، شکنجه و آزار همه‌ی ساکنین اردوگاه‌های اجباری، بمباران مراکز تجمع و آلوده کردن چشمه‌های آب آشامیدنی با گازهای سمی، اخراج مداوم و غیره. به تمام این شیوه‌ها متوسل می‌شود و در هر زمانی که مناسب بداند، شماری از این عملیات را هم‌زمان انجام می‌دهد. رژیم در میان مردم روستا حتی در بین زنان، مزدور و جاسوس و خبرچین دارد. به نحوی که هر وقت کسی دستگیر و رها شود تحت مراقبت قرار می‌گیرد. دولت‌های استعمارگر به بهانه‌های گوناگون قادرند مال و منال و خاک و خانه و محصول و دام و خوراک آن‌ها را مصادره و ضبط کنند. سربازان تا دندان مسلح اجازه دارند و قادرند به روستا که می‌رسند در هر خانه‌ای که می‌خواهند جا خوش کنند و صاحب همه چیز صاحبخانه شوند و مردم را به بیگاری وادار کنند؛ بیگاری بگیرند و دستور بدهند و از آن‌ها بخواهند برای رژیم اسلحه بردارند و «مزدور» شوند. اگر جوانی پیشمرگ شده باشد می‌توانند به فامیلش فشار آورند که او را تحویل حکومت دهد. اگر اطاعت نکنند تحت انواع شکنجه و آزار قرار می‌گیرند. مردم را جمع می‌کنند و پولی را که برای محاصره و به قول خودشان حفظ امنیت روستا صرف کرده‌اند بی‌شرمانه از آن‌ها می‌گیرند. مردم‌دوستان تنها دو راه دارند: یا علیه این اقدامات به پا خیزند که در هر شرایطی سربازان نظامی تفنگ‌هایشان را به رویشان می‌گشایند و ضرر و زیان می‌رسانند یا اینکه از در تسلیم وارد شوند و سکوت و التماس کنند. انتخاب راه دوم باعث پایین آمدن شخصیت و

احترام فرد در میان مردم می‌شود و انسانیتشان را از دست می‌دهند. ترس و شرم، خصائل انسانی را درهم می‌شکند، انسان را دلشکسته می‌نماید و هویت انسان را جریحه‌دار می‌کند. در هر دو حالت می‌توان گفت که ارتش و پلیس کار خود را انجام می‌دهند. از این دیدگاه، جوامع مستعمره عبارتند از جوامع عقیم و فلج شده، و گفتم که کردستان حتی «مستعمره» هم نیست.

تمامی این اقدامات را به کمک افراد متخصص پیاده می‌کنند. حتی متخصصین غربی این اقدامات را اقدام علیه پیشمرگ‌ها نام می‌برند.

پوچ‌مایگی ایدئولوژی رسمی [اوفیسیال]

مشخص‌ترین سیاستی که امروز دولت ترکیه در کردستان پیاده می‌کند، تروریزم دولتی است. این تنها سیاستی است که ترکیه در مورد مسأله‌ی کُرد به کار می‌گیرد چون سیاست دیگری به‌جز ترور دولتی ندارد.

مقامات دولتی ترکیه با اندیشه‌ای تربیت و راهنمایی شده‌اند که می‌گویند: بگذار چنان اقدامات سرکوب‌کننده‌ی جمعی پیاده کنیم که هیچ‌کس نتواند حتی کلمه‌ی «کُرد» یا «حق ملی کُرد» یا اصطلاح حقوق دمکراتیک را بر زبان آورد. بگذار چنان اقداماتی بکنیم تا آن‌هایی که دم از مسأله‌ی کُرد می‌زنند کاملاً آگاه گردند که نه تنها خودشان بلکه تمامی خانواده و مردم روستاها و طایفه‌شان مجازات شوند، برای اینکه به تمامی زهر چشمشان گرفته شود و دیگر به این مسأله نزدیک نشوند. علی‌رغم تمامی شکنجه‌ها و کشتار جمعی و تبعید و زندان و فقر و فلاکت هنوز هم مطالعه و بررسی در مورد کردستان روزبه‌روز بیشتر می‌شود. مطالعه درباره‌ی زبان و فرهنگ کُردی روزبه‌روز گسترش می‌یابد. خواست‌های ملی کُرد و مطالبه‌ی حقوق دمکراتیک به لحاظ

کمی و کیفی شدت می‌یابد. این خواست‌ها به راه و روش گوناگون مطرح می‌شوند. با تأسیس (د.د.ک.و) سیاست به تحلیل بردن ملی از حرکت باز ایستاده و دمکراسی و کارکرد نیروهای بازار باعث شده که پیشرفت ناسیونالیزم کُرد شدیدتر و سریع‌تر گسترش یابد.

با وجود وسعت دامنه‌ی ترور دولتی و ادامه‌ی آن، هنوز کُردها قاطع و پیگیر خواستار حقوق ملی و دمکراتیکشان هستند و علی‌رغم همه گونه ترور دولتی و انواع مخاطرات، ملت کُرد راه مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی خود را ادامه می‌دهد.

این هم به معنای پوچ‌مایگی سیاست ترور دولتی است زیرا این مبارزه، سیاست ترور دولتی را بی‌اثر می‌کند. در ترکیه هم به غیر از سیاست ترور دولتی، سیاست دیگری وجود ندارد. وقتی پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی خاورمیانه را طی ۱۰ ـ ۸ سال اخیر بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که تمامی این کشورها در قبال مسأله‌ی کُرد سیاست ویژه‌ای دارند. به دلیل ظرفیت و انرژی جنبش ملی کُرد و تأثیرگذاری‌اش به لحاظ اقتصادی و نظامی در خاورمیانه هر یک از کشورهای شوروی، ایالات متحده‌ی آمریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان و همچنین ترکیه و اعراب سیاست ویژه‌ای در قبال مسأله‌ی کُرد دارند.

این سیاست‌ها اعم از اینکه خوب باشد یا بد یا اینکه کدام یک از این سیاست‌ها در مسیر منافع کُردها یا علیه آن هستند، هر کدام موضوعی هستند و می‌بایستی به‌طور جداگانه مطالعه و بررسی شوند ولی باید توجه داشت که نیروی دینامیک مسأله‌ی کُردها نقشی مهم در مناسبات بین‌المللی و خاورمیانه دارد. آن‌هایی که معتقدند که حل مسأله‌ی کُرد از راه ترور امکان‌پذیر است عراق و ترکیه هستند که اقدامات استعمارگرانه را در کردستان پیاده می‌کنند.

دستاوردهای جنبش پارتیزانی

آن جنبش‌های پارتیزانی که از سوی (P.K.K) از چهاردهم تا پانزدهم آگوست ۱۹۸۴ در شهرهای «ایرو» و «شمدینان» کردستان ترکیه شروع شد، در دو مورد تغییرات رادیکالی و ریشه‌ای به‌وجود آورد.

اول: جنبش خود را دگرگون کرد. ترس و واهمه و تسلیم از بین رفت و به نیروی نظامی آگاه، شجاع و یکپارچه تبدیل شد که در ادامه، خود به دستگاه رقیبی در برابر دولت مبدل گردید.

امروز این جنبش پارتیزانی یک وجه مهم مبارزه‌ی ملی است. ملت کُرد به (P.K.K) به مثابه‌ی قدرتی که در برابر سپاه و ژاندارمری ترک ایستاده، نگاه می‌کند. بجاست با چند نمونه نشان داده شود که چگونه پارتیزان‌ها بر ترس و تزلزل و تسلیم‌پذیری غلبه کرده‌اند و چگونه این حقیقت در واقعیت زندگی منعکس شده است. ما مداوماً از رادیو و تلویزیون می‌شنویم که: «نیروهای امنیتی در اینجا و آنجا با گروهی از تروریست‌ها مواجه شده و به آن‌ها اخطار می‌دهند که در محاصره هستند و لازم است تسلیم شوند و بعد تروریست‌ها با آتش تفنگ‌هایشان به آن‌ها جواب می‌دهند و درگیر می‌شوند». به‌نظر من این عمده‌ترین دلیل است برای اینکه جنبش پارتیزانی بر ترس و تزلزل و تسلیم شدن فائق آمده است و این بدان معنی است که این جنبش به یک بازوی مهم مبارزه تبدیل شده است. بعد از کودتای ۱۹۸۰/۹/۱۲ بازداشت‌شدگان و زندانیان سیاسی به‌عنوان اعتراض علیه زور و ستم و استثمار اعتصاب کردند، برای اینکه مانند انسان زندگی کنند و جامعه را از وضعیت بسیار ناگوار زندان‌هایی که آن‌ها را «زندان ویژه» می‌نامند، مطلع نمایند.

در مقابل اعتصاب‌کنندگان، افسران چه آن‌هایی که در حال خدمت بوده و چه دیگران، به آن‌ها می‌گفتند: «دولت و ارتش به شما نان و خوراک می‌دهد

ولی شما نمی‌خورید و می‌گویید نمی‌خواهیم. این شجاعت را از کجا آورده‌اید؟» با خشم و غضب می‌گفتند: «دولت و ارتش ترک، نان و خوراکتان را می‌دهد و شما نمی‌گیرید و نمی‌خورید، غذا را بگیرید. می‌خورید یا نه، دیگر به ما مربوط نیست. ایستادگی در برابر دستورات و اوامر ارتش و دولت جای گذشت ندارد». در حقیقت این افسران هیچ توجهی به زندانیان و بازداشت شده‌ها نمی‌کردند. آن‌ها نان و غذا را در چهارچوب مقررات زندان تحویل می‌دادند. آنچه مهم بود اجرای مقررات بود و لازم بود به آن‌ها فشار آورند که غذا را تحویل بگیرند.

لازم است زندانی‌ها و بازداشتی‌ها دستورات را اطاعت نمایند تا ارتش و دولت مطمئن شوند که اوامرشان اجرا می‌گردد. خوردن یا نخوردن غذا برایشان مهم نبود.

از این‌ها گذشته اگر این‌ها زندانیِ زندان عادی بودند یا مسؤول و مُبلّغ زندان عادی بودند، فقط می‌گفتند: «این‌ها را ببرید»، زیرا برایشان مهم نبود که زندانیان غذا را تحویل می‌گرفتند یا نه، ولی شرایط کاملاً متفاوت است که این دستورات از سوی افسران ارتش صادر شده است. (در حال خدمت باشد یا نه). چگونه یک عضو نیروهای مسلح می‌تواند از دستوری که انجام نشده است چشم بپوشد؟ چطور زندانی‌ها و بازداشت شده‌ها از اطاعت اوامرش سرپیچی می‌کنند؟ این آن نکاتی بود که درک نمی‌کردند. با این کار اعتصابیون تنها از قانون و مقررات سرپیچی نمی‌کردند، بلکه همین‌طور به پایین آوردن شأن و شکوه ارتش نیز متهم می‌شدند. جواب «خود را تسلیم کنید» با رگبار، شرکت در درگیری‌ها و مقاومت جسورانه که روزها و هفته‌ها طول می‌کشد، عمده‌ترین دلیل برای این است که جنبش پارتیزانی تغییر کرده است.

دوم اینکه: جنبش پارتیزانی توده‌های مردم را در منطقه تغییر داده و

روحیهی مردم را عوض کرده است. آن مردمی که ترسیده و متزلزل و تسلیمپذیر و فاقد اعتمادبهنفس بودند به پا خاسته و خواهان احقاق حقوقشان شدهاند. اهداف و خواستههای این جنبش پارتیزانی، امکان دارد در کوتاهمدت متحقق نشود، اما تودههای مردم را کاملاً عوض میکند و موجب ارتقاء چشمگیر روحیه و معنویات آنها میگردد. مردم، دیگر وضع موجود را تحمل نمینمایند و خواستههایشان ارتقاء یافته است. به این مسأله نمیتوان بها نداد. از هماکنون در بعضی مناطق کردستان، مردم خواهان برابری و حقوق دمکراتیک هستند و فریاد میزنند: «اول دمکراسی!». ملت کُرد شروع به مقایسهی زندگی خود با دیگر ملل خاورمیانه و جهان کرده است. کُردها شرایط زندگی خود را با ترکها، فارسها و اعراب بهلحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقایسه میکنند. برای کُردها روشن شده است که تا چه اندازه زندگی بیسر و سامان و وحشتناکی دارند.

تمامی اینها ثمرهی بزرگ و عظیم تلاش پیگیرانهی پیشمرگان است. نباید آموزش سیاسی و ایدئولوژیکی راکه در جریان است، دستکم گرفت و بدان اهمیت کمی داد. این نوع فعالیت که در خارج و داخل ترکیه انجام میگیرد در تغییراتی که ذکر شد نقشی بسیار پر ارزش دارد.

در مراکز استانها مانند دیاربکر و بتلیس و نظایر آنها بیست، سی سال قبل وقتی که از مسألهی حقوق دمکراتیک و ملی ملت کُرد بحث میشد، روستاییان کُرد میگفتند: «آقا ما همه مسلمانیم، برادریم. برایمان مهم نیست به کُردی حرف بزنیم، دولت میل ندارد این حق را به کُردها بدهد و نمیدهد، زیرا ما کُردها بسیار ضعیف هستیم و دولت بسیار قوی و نیرومند است. اگر ما خواستار آن چیزها شویم، از بین میرویم و پاکسازی میشویم. کافی است دولت برایمان راه بسازد و آب بکشد و مدرسه برپا کند. اگر شما هم میگفتید:

«چون دولت به زبان خودش و از طریق صلح و دوستی حاضر به قبول حق روای کُردها نیست، پس به راه انداختن مبارزه ضروری است زیرا خواندن و نوشتن به زبان مادری یکی از پایه‌ای‌ترین اصول حقوق بشر است و تحقق این حقوق پایه‌ای هم، ارزش جنگ مسلحانه را دارد»، واکنش روستاییان خیلی شدیدتر می‌بود که: «قربان، ما دولتی لازم داریم تا بتوانیم با دولت مبارزه کنیم. ما مردمی فقیر و پاک باخته‌ایم، ولی دولت ترک، بزرگ و صاحب‌قدرت است؛ دارای ارتش بزرگ، هواپیماهای جنگنده، تانک، توپ و تفنگ و همه چیز است. نیروی پلیس، زندان و بنگاه مدارس و دفاتر، ایستگاه رادیویی و... دارد. ما چه داریم؟ مالک نیستیم. در این شرایط مبارزه پایدار نمی‌شود. بهتر این است که ساکت باشیم.»

اگر باز هم درباره‌ی حقوق ملی و دمکراتیک کُرد پافشاری می‌کردید، می‌گفتند: «مسأله‌ی ما بسیار بر حق است ولی نیرو و دوست و پشتیبان نداریم». این، آن اخلاق و روحیه‌ای بود که آن را جنبش پارتیزانی درهم شکست و به خاک سپرد و پروسه‌ی ویران کردن آثارش را شروع نمود.

پیشمرگانی که در مبارزه‌ای رودررو و نابرابر، تسلیم نیروهای امنیتی نمی‌شدند و می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، در آفریدن موقعیتی که مردم در آن به خودشان و اهالی روستایشان و اقوام و ملتشان اعتماد داشته باشند، نقش بسیار مهمی داشتند. این مردم می‌بینند که پیشمرگان، مبارزه را با تلاشی سخت و پیگیر برپا کرده‌اند و باور دارند که در برابر نیروهای امنیتی، نیروی پیشمرگ یک طرف عمده است. باور و اعتماد به آن‌ها که از روی محبت «دانشجویان» و «بچه‌ها» می‌نامندشان، روزبه‌روز بیشتر و شدیدتر می‌شود. یکی دیگر از شاخص‌های دگرگونی مردم، این واقعیت است که آن‌ها پیگیرانه خواستار تحویل گرفتن جنازه‌ی پیشمرگانی می‌شوند که توسط نیروهای

ارتش و امنیتی کشته می‌شدند. در مراسم تعزیه و به خاک سپاری آن‌ها شرکت می‌کردند و از رفقا و همسایگان و بستگان و خانواده‌ی پیشمرگان جان‌باخته دیدار می‌کنند و آمادگی‌شان را برای کمک و پشتیبانی به آنان اعلام می‌دارند. این مراسم اغلب هفته‌ها طول می‌کشید. قبل از شروع جنبش پارتیزانی سازمان یافته، مردم از تقاضای تحویل جسد پیشمرگان از نیروهای امنیتی واهمه داشتند. مردم رام و تسلیم شده بودند و از شکنجه و آزار می‌ترسیدند.

مردم می‌خواستند به آن‌ها گفته نشود: «چون تو پدر آن خائن و خود فروخته‌ای، تو هم متهمی!» می‌ترسیدند که آن‌ها هم گرفتار انواع شکنجه و آزار شوند که حتی تصور آن هم برایشان مشکل بود. به همین خاطر مردم سراغی از فرزندانشان نمی‌گرفتند. اجساد به همان شکل در کوه و دشت می‌ماندند و سرانجام نیروهای امنیتی آن‌ها را جمع‌آوری کرده و چال می‌کردند. در حقیقت ارتش و نیروهای امنیتی به‌هیچ‌وجه نمی‌خواستند که مردم خواستار تحویل جنازه‌ی فرزندانشان باشند، بلکه می‌خواستند مردم را بترسانند و تبلیغ نمایند که این‌ها مشتی خائن هستند و هیچ پیوندی با مردم ندارند و حتی خویشاوندانشان نیز خواستار تحویل گرفتن جسدشان نمی‌باشند، چون آن‌ها را مسؤول درگیری می‌دانند. با این شیوه تبلیغ می‌کردند: «قانون شکنان از همکاری و حمایت مردم محروم هستند. مردم از دولت طرفداری می‌کنند. کسی هم خواستار تحویل گرفتن اجسادشان نیست». این اواخر وضع عوض شده است. اکنون مردم خواهان تحویل اجساد از ارتش و نیروهای امنیتی هستند.

در مقابلِ اتهاماتی چون «غیرقانونی» و «خیانتکار»، اقوام آن‌ها می‌گویند که فرزند یا فامیلشان «وطن‌پرست» بوده‌اند. اگر جنازه‌ها را به‌دست آورند، با عزت و احترام آن‌ها را به روستای خود برده و به خاک می‌سپارند. این‌گونه

رویدادها اکنون هر روز در کردستان دیده می‌شود. وقتی یکی از مزدوران کشته می‌شود کمتر کسی میل دارد در مراسم خاک سپاری او شرکت کند. کسی برای تسلیت و همدردی به خانه‌شان نمی‌رود ولی در مراسم خاک سپاری پیشمرگ‌ها مردم زیادی جمع می‌شوند و دیدار از فامیل‌هایشان برای همدردی و تسلیت، مدت‌ها طول می‌کشد. کسانی که در درگیری‌ها جان می‌بازند، شهید خوانده می‌شوند. صحنه‌ای از فیلم یول (راه) از «یلماز گونای»[1] وجود دارد. در آنجا میان قاچاقچی‌ها و ژاندارم‌ها جنگی درمی‌گیرد. شمار بسیاری از قاچاقچی‌ها کشته می‌شوند. جنازه‌ی آن‌ها را روی تریلر و تراکتور انداخته و به روستا می‌برند. رئیس ژاندارم‌ها مردم روستا را جمع کرده و سؤال می‌کند: «آیا کسی در میان این‌ها هست که شما او را بشناسید؟ بگذارید هر کس هر که را می‌شناسد شناسایی کند.» ولی کسی نگفت که: «آن کس را من می‌شناسم». همه چنین وانمود می‌کردند که از آن‌ها کسی را نمی‌شناسند. همه می‌گفتند: «ما این قیافه را قبلاً هرگز ندیده‌ایم.» در حقیقت همه‌ی آن‌ها را ژاندارم‌ها کشته بودند. قاچاقچی‌ها اهل آن روستا و فامیل‌هایشان ساکن آنجا بودند ولی لازم می‌دانستند که به این شیوه عمل کنند و آشنایی ندهند تا مبادا ذره‌ای از گناه آن‌ها دامن این‌ها را نیز بگیرد. از ترس این که گفته نشود «تو فامیل قاچاقچی هستی. به همین خاطر تو هم قاچاقچی هستی.»

استعمار به این شیوه مردم را از خود و هویتشان بیگانه می‌کند. اینکه مردم کُرد خواستار تحویل اجساد پیشمرگان می‌شوند و آن‌ها را شهید می‌نامند و در روستا و شهرها برایشان گورستان ویژه می‌سازند، یکی از مهم‌ترین

---

۱. یلماز گونای، نویسنده و هنرمند و کارگردان کُرد است. یلماز این فیلم را در کنج زندان ترکیه تهیه نمود که برنده‌ی جایزه «پالم دُر» در فستیوال فیلم «کن» در ترکیه (سال ۱۹۸۲) شد.

پیشرفت‌های آن‌ها به لحاظ سیاسی و اجتماعی در سال‌های اخیر می‌باشد. مسلماً پشتیبانی توده‌ای از پیشمرگان برای دولت ترکیه رنج‌آور است. به همین خاطر امروز رژیم در حال تغییر تاکتیک‌هایش می‌باشد. دولت ترک بیشتر آن‌هایی را تعقیب می‌کند که از پیشمرگان (P.K.K) حمایت می‌کنند و به آن‌ها آب و غذا و پناه می‌دهند. برایشان بسیار مهم است که پیشمرگان را از مردم جدا کنند. اغلب دولت صدها و بلکه هزارها تن از مردم را دستگیر می‌کند و یا تحت‌نظر می‌گیرد و به‌صورت جمعی شکنجه می‌کند. همان‌طور از طریق جا دادن عوامل مزدور و خبرچین در صفوف P.K.K (و برای این کار دولت، آن‌ها را خیانتکار و مجرم می‌نامد).

دولت با این کار سعی می‌کند قدرت و شکوه پیشمرگان را نزد ساکنین و اهالی روستا و کسبه کم‌رنگ کند و از بین ببرد. گذشته از این‌ها روستاییان را به اشکال گوناگون می‌ترساند و آزار می‌دهد. مردم را به‌صورت گروهی بازداشت و زندانی می‌کنند. به هر کار انسانی و ظالمانه‌ای متوسل می‌شوند و مردم را مجبور می‌کنند مدفوع خود و دیگران را بخورند. هدف اصلی از این اقدامات درهم شکستن روحیه‌ی مردم و ترساندن و متزلزل کردن آنان است. هدف، خفه کردن و شکستن مقاومت و اراده‌ی آن‌هاست. مزدوران ده و روستا مانند ماشینی پرقدرت برای شکنجه و آزار به کار گرفته می‌شوند. آن‌ها در تعقیب همکاران P.K.K یعنی کسبه و دکان‌داران و دیگر طرفداران آن‌ها اختیارات فوق‌العاده‌ای دارند، گذشته از حقوق ماهیانه، در مقابل کشتن میهن‌پرستان کُرد جایزه می‌گیرند، آن هم بر حسب درجه و پایه‌ای که جانباختگان در تشکیلات P.K.K دارند. به آن‌ها اختیار داده شده که خانه و کاشانه‌ی کسانی را که مشکوک به P.K.K یا همکار و طرفدارشان هستند، بسوزانند و ویران کنند؛ ثروت و سامانشان را غارت کنند، احشامشان را

بکشند و حتی دختران جوانشان را بربایند و هتک ناموس کنند. از این‌ها گذشته، شمار زیادی از مزدوران که از مجرمین زندان‌های عادی‌اند و از زندان فرار کرده‌اند، اکنون از سوی دولت به آن‌ها گفته شده است، اگر علیه P.K.K بجنگند، آزاد می‌شوند و به‌خاطر فرارشان شکنجه و تعقیب نمی‌شوند و پرونده‌هایشان بسته می‌شود و برای همیشه بایگانی می‌گردد. با تمام این‌ها هنوز فعالیت پیشمرگان ادامه دارد و وسعت و شدت بیشتری یافته است. قبلاً گفتم که فعالیت پیشمرگان روحیه‌ی مردم را کاملاً دگرگون کرده است.

توانایی ملت کُرد در مقایسه با شرایط خودشان و شرایط زندگی ملت‌های همسایه روزبه‌روز بیشتر می‌شود. برای مثال، کُردها توانستند خود را در موقعیت ترک‌های بلغاری تصور کنند که در سریال تلویزیونی «بیلینا» در ماه ششم سال ۱۹۸۹ نشان داده شد. همه‌ی این کُردها با چشمان خود آن تراژدی بزرگ و ناگوار را می‌دیدند که در زندان‌های دیاربکر بعد از کودتای ۱۹۸۰/۹/۱۲ بر آن‌ها گذشت. سریال تلویزیونی بیلینا این‌طور شروع شد که یک پلیس بلغاری کارت شناسایی (شناسنامه) یک معلم ترک بلغاری را گرفت و بعد پلیس‌های دیگر از او بازجویی کردند که: «کارت‌شناسایی‌ات کو؟»، در صورتی که می‌دانیم ضبط و مصادره‌ی یک یا چندین کارت شناسایی از اهالی یک روستا در کردستان کاری عادی است. در سریال بیلینا فردی را به زندان انداخته‌اند که وقتی می‌بیند موش‌ها از داخل لوله‌ها بیرون می‌آیند، غش کرده و می‌میرد. در دیاربکر به زور موش به خورد زندانیان می‌دادند. بگذارید زندانیان کُردی را به یاد آوریم که بعد از آزاد شدن تمامی دندان‌هایشان را کشیدند، به دلیل آن تجربه و خاطره‌ی وحشتناک و تلخی که در زندان داشتند. در سریال بیلینا افسران و نیروهای امنیتی مداوماً فریاد می‌زدند: «اتحاد، اتحاد، اتحاد»، ولی همگان می‌دانند که «اتحاد و همبستگی»

یکی از برجسته‌ترین شعارهای کودتای دوازدهم سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه بود. این شعار، تنها شعار کودتای دوازده سپتامبر نبود، بلکه مهم‌ترین شعار دولت و تمامی حکومت‌های ترکیه از آغاز تأسیس جمهوری ترکیه می‌باشد. سریال بیلینا نشان می‌داد که ترک‌ها مخفیانه مراسم ختنه را انجام می‌دادند. به دنبال کودتای دوازدهم سپتامبر ۱۹۸۰ تلاشی فراوان صورت می‌گرفت تا ارامنه را در جایی به اسم «زندان ویژه» به زور ختنه کنند.

سریال بیلینا نشان می‌داد که سربازان بلغاری و نیروی پلیس متداوماً به روستاهای ترک‌نشین یورش می‌برند، در حالی که بمباران و تهاجم به روستاهای کردستان و ضرب و شتم مردم، جزء رویدادهای روزانه است. در جریان این یورش‌ها روستا را محاصره کرده و مردم را به زور وادار به خوردن مدفوع می‌کردند. سریال بیلینا به این هم اشاره می‌نماید که بلغاری‌ها اموال ترک‌ها را به یغما می‌برند. سرباز و ژاندارم و تیپ‌های ویژه و مزدوران بومی آزادانه مال و سامان مردم کُرد را مصادره می‌کنند. اغلب ادعا می‌شد نام ترک‌ها با نام بلغاری عوض می‌شود. ممنوع کردن اسامی کُردی برای نوزاد کُرد و اسم‌گذاری اجباری ترکی به جای آن یکی از مهم‌ترین وجوه سیاست دولت ترکیه است. در سریال بیلینا گفته می‌شود که گویا ترک‌ها نمی‌توانند آشکارا نیایش مذهبی به جای آورند و مخفیانه امور مذهبی‌شان را انجام می‌دهند، ولی ظلم و ستم کودتاچیان دوازدهم سپتامبر ۱۹۸۰ را که شیعیان علوی را به زور وادار می‌کردند به مسجد سنی‌ها بروند، نادیده می‌گرفتند.

در این سریال تلویزیونی همچنان به موارد زیر اشاره شده است: به ترک‌هایی که به قبول نام بلغاری راضی می‌شدند، امکانات مناسبی داده می‌شد. در اینجا مقصود این است که برای آنکه این ترک‌ها دارای حقوق برابر و یکسان با بلغاری‌ها بشوند، می‌بایستی هویت ترکی خود را انکار می‌کردند.

این در حقیقت نقطه‌ی مرکزی مشی سیاسی دولت ترکیه در برابر کُردها است. این مرکز ثقل دمکراسی «ویژه» ترکی و درک ترک از «برابری» است. برای مردم کُرد نیز این حقیقت روشن است که اگر بحث از ترک‌های بلغاری باشد، دست اندرکاران رژیم، سیاستمداران، مطبوعات ترکیه، احزاب سیاسی ترک، سندیکاهای ترک، قضات ترک و غیره همه دخالتگر و فعالند، اما وقتی که بحث از مسأله‌ی کُردها پیش بیاید همه یا کرند یا کور.

بدین دلیل، جنبش پارتیزانی کُردها نه تنها زیربنای روحی کُردها را عوض کرده، بلکه چگونگی شکل‌گیری فکری‌شان را هم تکامل داده، به نحوی که توانایی ارزیابی و مقابله‌ی رویدادهایی را که در زمان و مکان جداگانه‌ای انجام می‌گیرد داشته باشند. این آگاهی روحی و فکری ملت کُرد مطمئناً تأثیر بسیار مثبتی بر رفتار و کردار نمایندگان آن‌ها در آنکارا می‌گذارد. اعضای کُرد تبار پارلمان نهایت تلاش خود را می‌کنند تا خواست‌های دمکراتیک و ملی مردم را اعلام کنند. احزاب سیاسی‌ای که به صدای ملت توجه نمی‌نمایند و مجری دستورات ارتش و میت (سازمان اطلاعات و امنیت ترکیه) هستند، مانند: SHP (حزب سوسیال دمکرات) DYP (حزب راه راست) و حزب حاکم ANAP (حزب ماموطن) در حال تلاش برای خفه کردن این صداها و کندن این نهالان تازه جوانه زده‌اند و در این راه، تجربه‌های بسیار زیادی دارند.

عملکرد استعمارگران و روشنفکران ترک

در اینجا لازم است به اختصار، موضع و عمل روشنفکران ترک بیان شود. جنگ آزادی‌بخش مردم الجزایر یکی از خونین‌ترین جنگ‌های آزادی‌بخش

ملی در جهان است، ولی در خلال این جنگ، افکار و مواضع و رفتار روشنفکران فرانسوی باارزش و انسان‌دوستانه بود. جنگ آزادی‌بخش ملی الجزایر در میان سال‌های ۱۹۶۰ ـ ۱۹۵۴ انجام گرفت. در این جنگ بخشی از روشنفکران فرانسوی به سنگر جبهه‌ی آزادی‌بخش ملت الجزایر پیوستند. روشنفکران فرانسوی به شدت عملکرد و دیدگاه و سیاست استعمارگرانه‌ی دولت خود را محکوم می‌کردند. به دنبال بینش و عملکردهای «فرانتز فانون» این محکوم کردن‌ها همه گیر شد. مقدمه‌ای که «ژان پل سارتر» بر کتاب «بیچارگان سرزمین» فرانتز فانون نوشت، افکار مردم فرانسه را دگرگون کرد. البته لازم است بدانیم این دیدگاه، بینش همه‌ی مردم فرانسه نبود، ولی با وجود همه این‌ها این جنبش، جنبشی قومی بود. هرچند این جنبش از لحاظ کمی چشم‌گیر نبود، ولی مرکز اپوزیسیونی پر قدرت و مؤثر بود. برای نمونه در دانشگاه‌های فرانسه تشکل‌هایی برای کمک به جبهه‌ی آزادی‌بخش الجزایر سازمان داده می‌شد. هرچند که سازمان‌دهندگان و شرکت‌کنندگان در معرض فشار شدید بودند و از دانشگاه‌ها اخراج می‌شدند، اما سازمان‌ها شکل گرفته‌اند و در میان اعضای این سازمان‌های تعاونی اساتید و پرسنل آموزشی وجود داشتند. پروفسورهایی که می‌گفتند: «در کشوری که طرح‌های استعماری در الجزایر پیاده می‌کند و بشر را به مثابه‌ی سگ هار به رگبار می‌بندد، به جای اینکه پروفسور باشم، بهتر است استعفا بدهم.»

مطبوعات فرانسه مداوماً اخبار و اطلاعات را به نفع جبهه‌ی آزادی‌بخش الجزایر به چاپ می‌رساندند و حکومت خود را محکوم می‌کردند و به ناروا بودن حضور فرانسه در الجزایراشاره می‌کردند. در بعضی احزاب سیاسی فرانسه از این‌گونه فعالیت‌ها وجود داشت. از عملکرد و سیاست استعماری حکومت فرانسه در الجزایر در تظاهرات و نشست‌ها و کنفرانس‌ها و

اجتماعات انتقاد می‌کردند. همان‌طور بسیاری از دکترها، مهندسین، تکنسین‌ها، اساتید و... با جنبش آزادی‌بخش الجزایر رابطه داشتند.

در خلال جنگ آزادی‌بخش ملی الجزایر مواضع و عملکرد کلیساهای فرانسه بسیار شرافتمندانه بود. آشکارا و پنهانی، شماری از کلیساها و کارمندان کلیساها دست یاری به کمک این جنبش دراز می‌کردند.

بیگانگی دانشگاه‌های ترکیه از این‌گونه مواضع و عملکردها واقعیتی آشکار و مشخص است. دانشگاه‌های ترکیه در صدر آن مؤسساتی می‌باشند که حافظ و مبلغ و مجری ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه می‌باشند که بر اساس فریب و دروغ بنا شده است. دانشگاه‌های ترکیه در قبال مسأله‌ی کُرد به مثابه‌ی مؤسسات آموزشی و پرورشی هدایت نمی‌شوند و عمل نمی‌کنند. این دانشگاه‌ها بیشتر به مثابه‌ی شاخه‌ای از تشکیلات امنیتی ترکیه (پلیس سیاسی) کارکرد دارند. بسیار آشکار و مشخص است که بحث و بررسی درباره‌ی مسأله‌ی کُرد، کار دانشگاه‌های ترکیه نیست و اگر کسی در این زمینه وظیفه‌ای به عهده گیرد، از دانشگاه‌ها اخراج می‌شود. آنچه در دانشگاه‌ها انجام می‌گیرد تبلیغ و تلاش برای چسباندن این ادعاست که گویا کردها در حقیقت ترک می‌باشند و زبان کُردی وجود ندارد. می‌توان گفت همین مشی بر مطبوعات ترکیه و احزاب سیاسی ترک نیز حاکم است. درباره‌ی مسأله کُرد همه‌ی این‌ها به مثابه‌ی شاخه‌ای از سازمان اطلاعات و امنیت ملی ترکیه عمل می‌کنند. برای نمونه به هیچ‌وجه این حقیقت را بیان نمی‌کند که همه‌ی اهالی روستاها، بچه‌ها، مردان، زنان و پیر و جوان را در مدارس روستایی گرد آورده و شکنجه می‌نمایند، ولی اگر یکی از این مراکز شکنجه و آزار و زندان مردم به هنگام حمله‌ی پیشمرگان سوزانده شود، مطبوعات ترکیه هیاهو راه انداخته و در صدر روزنامه‌هایشان می‌نویسند که P.K.K مدرسه‌ای را به آتش کشیده است.

در ترکیه سازمان‌های حقوق‌بشر وجود دارند که در چهارچوب همان سازمان‌ها شکل گرفته‌اند، برای نمونه: جمعیت حقوق‌بشر مدرسه‌ی علوم سیاسی در دانشگاه آنکارا و جمعیت حقوق‌بشر خدمات عمومی در ترکیه و خاورمیانه از آن‌ها هستند. این سازمان‌ها در قبال حقوق انسانی کُردها هیچ عملکردی نداشته‌اند که بشود در بین آن‌ها و دانشگاه‌های ترکیه و احزاب سیاسی ترک و مطبوعات ترکیه اختلافی قائل شد. خارج از این مؤسسات رسمی، جمعیت‌های حقوق‌بشری که توسط روشنفکران ایجاد شده است، تاکنون اقدامات چشم‌گیری نداشته‌اند. آن‌ها نیز چنین وانمود می‌کنند که گویا از مسأله‌ی کُرد چیزی نشنیده‌اند. روشنفکران به جای پشتیبانی از مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی کُرد مشتاقانه سیاست‌های نژادپرستانه و استعمارگرانه‌ی رژیم ترکیه را تأیید و تشویق می‌کنند. تشکل‌های حقوق‌بشر در ترکیه ارزیابی‌های دولت را درباره‌ی این مسائل، چشم و گوش بسته تأیید می‌نمایند. آن‌ها به شیوه‌ای فکر می‌کنند و عمل می‌نمایند که انگار در کشوری زندگی می‌کنند که در آن مسأله‌ی کُرد وجود ندارد. آن‌ها در قبال ملت کُرد، گوشه‌ی کوچکی از نگرانی و حساسیتی راکه در مورد ترک‌های بلغاری ابراز می‌دارند، نشان نمی‌دهند. نگرانی‌هایشان برای ترک‌های بلغاری زیاد مؤثر و ثمربخش نیست. به این خاطر که دوگانگی برخورد با مسائل مشابه، نتیجه‌ی مطلوب به بار نمی‌آورد. روشنفکران فرانسوی می‌دانستند که فرانسه مستعمره‌ای دارد و آن‌ها علیه آن به‌پا خاسته و سیاست دولت خود را در قبال این مسأله محکوم می‌کردند. آن‌ها در سنگر سازمان آزادی‌بخش الجزایر بودند، زیرا انجام پروسه‌ی آزادی الجزیره را به معنی آزادی فرانسه درک می‌کردند.

شاید وقت آن رسیده باشد که «روشنفکران ترک» که همیشه خود را

بشردوست و آزادی‌خواه و بافرهنگ نشان می‌دهند، به همان سان بدانند که آن‌ها نیز صاحب مستعمره یا چیزی کمتر از مستعمره هستند و روزانه در این مستعمره جنایت می‌شود. کُردها قصابی می‌گردند، به این بهانه که روشنفکران ترک، مردم ترک و ملت ترک آزاد می‌شوند و زبان و فرهنگ ترکی در آنجا (کردستان) پیشرفت خواهد کرد؟!

ضرورت تحقیق و تحلیل علمی

تحقیق علمی، قابل اعتمادترین و پرارزش‌ترین راه برای تحصیل آگاهی درباره‌ی طبیعت و جامعه و تاریخ است. روش علمی برای نگرش، فهم و انعکاس درست حقایق و رابطه‌ی میان آنهاست. علم، روند باارزش و چشم‌گیری است که تفکر انسان آن را برای احساس و درک جهان دور و بر به بار آورده است. از این دیدگاه، چشم‌گیرترین وجه علم برخورد و اتکا به واقعیات است. نقطه‌ی عزیمت علم، آگاهی به واقعیات است.

دانشمندان فرضیاتشان را مستمراً درباره‌ی طبیعت، جامعه، تاریخ و مردم تبیین می‌نمایند. این دانشمندان از طریق بررسی و تحلیل واقعیات و ارتباط آن‌ها تلاش می‌کنند که طبیعت و تاریخ و جامعه و خود بشر را بشناسند و از این‌جاست که حرکت فکری شروع می‌شود که این هم پروسه‌ی استدلال است. در این پروسه است که آن فرضیات بر اساس واقعیات شکل می‌گیرد. توضیح واقعیات و رابطه‌ی میان آن‌ها از طریق این فرضیات شکل می‌گیرد. علت و معلول مشخص می‌شود و سپس فرضیات با واقعیات سنگ محک می‌خورد و درستی‌ها و نادرستی‌هایشان را نشان می‌دهند. به این شیوه انسان به آگاهی‌ای قابل اعتمادتر و پابرجاتر می‌رسد. در این رابطه با پروسه‌ای

روبه‌رو هستیم که از مشاهده‌ی واقعیات شروع می‌شود و از راه بررسی قانونمندی‌های عمومی و روابط آن‌ها به نتایجی که فرضیات و فرمول‌بندی‌های شکل گرفته است، می‌رسیم و سپس در میدان مقایسه با واقعیات، این نتایج را تطبیق داده و به اطلاعات جدید دست می‌یابیم. نقطه‌ی عزیمت این پروسه واقعیات است. مهم‌ترین وجه این پروسه آن است که بر اساس واقعیات متکی است. انسان نمی‌تواند بحث و بررسی علمی‌ای بنماید که بر اساس واقعیات بنا نشده باشد. به این خاطر کسانی که می‌خواهند به بحث و بررسی علمی بپردازند همیشه می‌بایستی به واقعیات متکی باشند. سازش در مشاهدات، استنتاجات و اظهارنظر امکان ندارد. ما نمی‌توانیم واقعیات را نادیده بگیریم و وجودشان را انکار کنیم.

لازم است دانشمندان واقعیات را نشان دهند و برای آن ارزش قائل باشند، نه آنکه آرزوی خود را به‌جای واقعیات بگذرانند. دانشمندان لازم است که واقعیات مشخصی را بررسی کنند که وجود دارند، نه اینکه تصورات خود را به‌جای واقعیت بگذارند. آن‌ها نباید به استنتاجات حاضر و آماده بسنده کنند. باید نتایجی، آن‌ها را راضی کند که حاصل تعمق و بحث و بررسی در واقعیات و تطبیق آن‌ها باشد. دانشمندان با شک و تردید به توضیحاتی که به آن‌ها داده می‌شود، نگاه می‌کنند. از اینجا این روند آغاز می‌گردد که «فکر کردن» خود موضوع اتهام و شکنجه می‌شود. موضوع خیلی مهم که به حیات سیاسی و اجتماعی ترکیه بستگی دارد، این است که پیروان ایدئولوژی رسمی دولت نمی‌خواهند که کسی این حقیقت را درک کند و وجود آن را به رسمیت نمی‌شناسند. آن‌ها بت‌هایی تراشیده‌اند و از همه می‌خواهند آن‌ها را پرستش کنند و از این چهارچوب خارج نشوند. چنین مقرر شده است که در مورد بعضی حقایق آشکار و مشخص، نباید چیزی نوشته شود. به این حقایق

آشکار و روابط آن‌ها با واقعیت نباید فکر کرد. دست‌اندرکاران رژیم می‌خواهند همگان همان تحلیل آن‌ها را که در اختیارشان قرار داده‌اند طوطی‌وار تکرار کنند. این تحلیل و توضیحات به هیچ وجه جای بحث و گفت‌وگو ندارد. آن‌ها بر این پای می‌فشارند که به هیچ‌گونه بررسی‌ای به غیر از تحلیل آماده و ساخته و پرداخته‌ی خودشان نیازی نیست. آشکارا مشخص شده است که هرکس این تحلیل‌ها را زیر سؤال ببرد و یا برعکس فکر کند، دستگیر، محاکمه و زندانی می‌شود. بر طبق ایدئولوژی رسمی دولت ترک بیان این‌گونه مطالب در مورد مسأله‌ی کُرد و سؤال درباره‌ی کردستان جرم جنایی است. این گناه کوچکی نیست، بلکه جرمی بزرگ است ولی این‌گونه فشارها ضد تحلیل و بررسی علمی می‌باشد. این‌گونه تهدیدات و اعمال فشارها نشان می‌دهد که ترکیه محیط مناسب و شایسته‌ای برای تحلیل و بررسی علمی نمی‌باشد. اگر بتوانی بینش و دیدگاهی را مطرح کنی و دیگران نیز بتوانند بدون ترس از محاکمه و زندان آن را به نقد بکشند، تنها آن زمان است که می‌توان گفت محیط مناسبی برای تحلیل و بررسی علمی وجود دارد. برعکس، اگر تمامی امکانات دولتی را برای تحمیل نظراتت بر همه‌ی مردم در اختیار داشته باشی و بتوانی آن‌هایی را که از دیدگاه‌های تو انتقاد دارند، محاکمه و روانه‌ی زندان کنی، آن‌وقت دیدگاه‌های تو هیچ ارزشی نمی‌تواند داشته باشد. تبادل نظر، اینچنین نیست. اسم این روند، ترور دولتی علیه تفکر و اندیشیدن است و این درست مانند آن است که دروازه‌بان فوتبال را به ستون دروازه ببندید و شوت کنید و گل‌ها را هم به‌حساب آورید. رفتار و خصلت ایدئولوژی رسمی ترکیه همیشه اینچنین بوده است، لذا قابل اعتماد نیست و ارزش ندارد. با وجود همه‌ی این‌ها درست این است که نکات ذیل، خمیرمایه‌ی رفتار مناسب و ابراز عقاید و نظرات باشد. اگر زمین حرکت

می‌کند و ما بتوانیم این حرکت گردشی را بر مبنای حقایق اثبات کنیم، بعد، ایدئولوژی رسمی‌ای وجود داشته باشد که بیان حرکت زمین را غیرقانونی بداند و برای نمونه بگوید: «پافشاری در مورد گردش زمین خیانت است؛ کمک و تشویق دشمنان است. اگر بگویید زمین حرکت می‌کند، علیه مصلحت ملی سخن گفته‌اید. آن‌هایی که می‌گویند زمین حرکت می‌کند، خواهان کامیابی و پیشرفت ملی نیستند. این افراد و سازمان‌ها به شدت مجازات خواهند شد. آن‌هایی که می‌گویند زمین حرکت می‌کند، سرشان له خواهد شد.» در این حال کسانی که خواهان مطالعه و بررسی تاریخ و جامعه هستند باید چگونه عمل بکنند و چطور بیندیشند؟!

این، اساس و پایه‌ی تحلیل علمی است. بدیل دیگری وجود ندارد. یا باید ایدئولوژی رسمی اعلام شده‌ی دولت را پذیرفت و رعایت کرد و گفت زمین ساکن است و حرکت نمی‌کند یا باید گفت زمین حرکت می‌کند و عواقب آن را پذیرفت. پافشاری روی گردش زمین به معنی تکرار طوطی‌وار آن نیست، بلکه توضیح مطالبی است که بر اساس دلایل عینی و مشخص اثبات می‌شود. از طریق بدیل «آلترناتیو» اول به هیچ‌وجه امکان ندارد تحلیلی علمی به انجام رسانید. برای این کار ضروری است که محققین امکان داشته باشند ایدئولوژی رسمی دولت را به نقد کشانند.

جامعه‌شناسان وقتی شایسته‌ی احترامند که بتوانند ایدئولوژی رسمی دولت را به نقد بکشند. روشن ساختن حقایق با انتقاد کردن از ایدئولوژی رسمی دولت آغاز می‌شود. با قرار گرفتن در زیر چتر ایدئولوژی رسمی و تحت حمایت دولت امکان ندارد که حقایق آشکار شود. بهترین و تنها دستاوردِ ضمانت شده این است که: تنها تحلیل دوباره‌ی ایدئولوژی رسمی و زندگی با ایدئولوژی رسمی، با تمدن معاصر خوانایی ندارد. مدنیت نوین

عبارت است از آزادی انتقاد از سیاست خارجی و داخلی دولت، بدون وجود فشار و ترس از محاکمه و زندان. این بنیاد پایه‌ای تمدن غرب است. حقوق بشر و آزادی‌های پایه‌ای تنها با این روش ضمانت می‌شوند. آگاهی علمی تنها در چنین فضا و شرایطی شکوه می‌یابد. این شرایط، عبارت است از امنیت اجتماعی جامعه‌ای که به ایدئولوژی رسمی دولت وابسته نباشد.[۱]

۱. لازم است بگویم که از متن ترجمه شده‌ی این کتاب به زبان فارسی که در سوئد چاپ شده، استفاده برده و بسیاری از اشکالاتم را رفع کردم ـ مترجم.

فهرست آثار انتشارات حمیدا

عنوان	نویسنده	مترجم
خاطرات اوابراون(همسر هیتلر)	گلن. بی. اینفیلد	بهرام افراسیابی
پس‌فردا	آلان فولسوم	بهرام افراسیابی
توفان، بزرگ‌ترین نبرد تاریخ	بهرام افراسیابی	
نبرد برلین به انضمام جنگ به روایت تصویر	بهرام افراسیابی	
خورشید عالی‌قاپو (شاه عباس)	بهرام افراسیابی	
سقوط امپراتوری مغول (سلطانیه در آتش)	بهرام افراسیابی	
دربار مظفرالدین شاه	بهرام افراسیابی	
تائوی آرامش	دایان درهر	فریبا مقدم
با خالق هستی	جی.پی. واسوانی	فریبا مقدم
فقط عشق	جرالد جمپالسکی‌و دایان سیرنسیونه	فریبامقدم
عشق و اشباح	ایزابل آلنده	نوشین ریشهری
فرشتهٔ شریر	تیلور کالدول	نوشین ریشهری
قصر تانکارد	دایان پیرسون	نوشین ریشهری
شیر	ژوزف کسل	کتایون نیلوفری
از فراز خوابی بلند (جنگجوی آرام)	دن میلمن	حمیرا عمونی
آخرین گفتگوهای بورخس و اسوالدو فراری		ویدا فرهودی
دائرةالمعارف کف‌شناسی	دکتر م. کاتا کار	کامبیز شمس
واژه‌نامه صنایع غذایی		کامبیز شمس
گل‌های جوان	امیرحسین خراسانیان	
از تنهایی جوان	محمدرضا احمدی (یاور)	
تنهایی در سفر	حسن‌علی لقایی	
خودم را از چشم تو می‌بینم	عمید صادقی‌نسب	
خوان زندگی	مهیندخت رضایی	

از محمدرئوف مرادی منتشر شده است:

عروس سرخپوش (کُردی ـ فارسی)	انتشارات آتیه
زارا	نشر مرکز
تلونه (سرگردان)	انتشارات حمیدا
داستان دوباره زیستن (خاطرات و اندیشه‌های عبدالله اوجالان)	انتشارات حمیدا
کسی راز مرا داند...	انتشارات حمیدا
مسألهٔ کُردستان در ترکیه و عراق	انتشارات حمیدا

در دست انتشار:

موسیقی خونین
سنگ‌های روی گور
دختر آتش (دنبالهٔ عروس سرخپوش) (کُردی ـ فارسی)
زریان (رمان کُردی)



دکتر اسماعیل بشیکچی، جامعه‌شناس و پژوهشگری تواناست. او یکی از معدود روشنفکران ترک می‌باشد که تمام اوقات خود را صرف تحقیق و پژوهش در زمینه‌ی جامعه‌شناسی، تاریخ سیاسی و به‌طور کامل کردستان کرده است. او در سال ۱۹۳۲ در شهر چۆرم، منطقه‌ی ایسکیل به دنیا آمد. تحصیلات اولیه و متوسطه را در همان شهر به پایان رساند و وارد دانشگاه آنکارا شد و در سال ۱۹۶۲ در رشته‌ی علوم سیاسی موفق به اخذ لیسانس شد. وی از سال ۱۹۶۱ تحقیقات خود را به‌طور جدی در مورد کردستان و جامعه‌ی کُرد شروع کرد و همان اوایل تحقیق، دچار مشکل سیاسی شد. در دسامبر ۱۹۶۴ در دانشگاه آتاتورک شهر ارزروم به‌عنوان استادیار جامعه‌شناسی شروع به تدریس کرد و در همان زمان، مطالعه و تحقیقات جامعه‌شناسی‌اش را پی گرفت و بالاخره در سال ۱۹۶۷ دوره‌ی دکترایش را در رشته‌ی جامعه‌شناسی به پایان رساند. در همان زمان در کردستان خیزش‌هایی به‌وجود آمد و دکتر بشیکچی عملاً وارد جریان خیزش‌های کردستان شد. او بارها و بارها به خاطر کارهای تحقیقی‌اش و مقالات و کتاب‌هایی که چاپ می‌کرد، محکوم و زندانی و تبعید شد و با وجود همه‌ی مشکلات، دست از تحقیق و پژوهش برنداشت و در حال حاضر نیز به تحقیقاتش ادامه می‌دهد.

ISBN 964-6516-18-1

9789646516182

۱۰۰۰ تومان